

نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران

سیا

www.iran-archive.com

۳

سال دوم

پاییز ۱۳۴۰

بنیادگذار دکتر تقی ارانی

نوب

ارگان تئوريك و سياسى كميتۀ مركزي حزب توده ايران

دوره دوم - سال دوم - شماره سوم - پائيز سال ۱۳۴۰ - هر سه ماه يكبار تحت نظر هيئت تحريريه منتشر ميشود

دراين شماره :

۳	صفحه	كنگره بيست و دوم حزب كمونيست اتحاد شوروى
۱۱	"	از سرزمين تذييل بسوى دنياى كمونيسم
۱۶	"	برنامه آينده در رخشان وسعادتمند بشريت
۲۴	"	" مامريت شاه " و " رسالت " خليل ملكى
۴۳	"	زندگى خوش - يك قطعه از شاعر بزرگ فرانسوى وكتور هوگو
۴۸	"	نادر پير - شاعر نوپرداز
۶۱	"	تراژدى ذوب آهن
۶۸	"	زبان پارسى و راههاى تكامل آتى آن
۹۲	"	انتقادى بر انتقاد از فلسفه ماترياليسم دياكتيك
۱۰۴	"	درباره اوضاع سياسى واجتماعى عراق
۱۱۲	"	طبعايان - دهر يان واصحاب هسيولى

کنگره بیست و دوم

حزب کمونیست اتحاد شوروی

تشکیل بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی یکی از حوادث بزرگ و اعظم تاریخی زمان ماست. برنامه جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی، د و گزارش و بیان سخن رفیق خروشچف و گزارش رفیق کازانوف درباره اساسنامه که در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی - کنگره سازندگان کمونیسم مطرح شده است نمونه های درخشانی از اسناد مارکسیستی - لنینیستی خلاق است. مطالعه و تحلیل - دقیق اسناد مزبور و استفاده از نتیجه گیریهای تئوریک و علمی از این اسناد از وظایف حتمی تمام احزاب کمونیستی و کارگری و از آنجمله از وظایف حتمی حزب ماست.

اهمیت استثنائی کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروزه در آنست که کنگره مزبور برای نخستین بار در تاریخ جنبش جهانی کمونیستی و کارگری برنامه مشخص و همه جانبه ساختمان جامعه کمونیستی را تصویب نموده است.

برنامه ساختمان جامعه کمونیستی در اتحاد شوروی جمع بندی نتایج تحارب جنبشهای انقلابی پرولتاریای جهانی است. به همین سبب این برنامه مهمترین سند نظری و سیاسی عصر ما و نمود اریب روزی شگرف مارکسیسم لنینیسم خلاق و موفقیت عظیمی است که نصیب جنبش جهانی کمونیستی گردیده است. نخستین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه انقلاب سوسیالیستی در د و دومین کنگره این حزب در ۱۹۰۳ بتصویب رسید. با اجرای آن مملطنت مستبد و تزاری از هم فرو ریخت و برای اولین بار در تاریخ طبقه کارگر و حزب وی در یک ششم کره ارض قدرت حکومتی را بدست گرفتند.

د و دومین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی یعنی برنامه ساختمان سوسیالیسم در هشتمین کنگره حزب در سال ۱۹۱۹ بتصویب رسید. با اجرای این برنامه جامعه سوسیالیستی در اتحاد شوروی بوجود آمد و اتحاد شوروی بدوران حدیدی از تاریخ درخشان خود یعنی دوران گذار از سوسیالیسم ب کمونیسم گام نهاد. سومین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه ساختمان جامعه کمونیستی در مرحله ای از تاریخ جنبش جهانی کمونیستی بتصویب میرسد که سوسیالیسم بیک سیستم جهانی تبدیل شده و امپریالیسم به مرحله حدیدی از بحران عمومی خود که یکی از مختصات آن تلاشی کامل سیستم مستعمراتی امپریالیسم است گسام نهاده است.

در زیر لولای مارکسیسم - لنینیسم و تحت رهبری خردمندانه حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمیته مرکز آن خلقهای شوروی توانسته اند در عرض چهل و چهار سال بر کلیه مشکلات عظیم داخلی و خارجی فائق آیند و کشور عقب مانده روسیه تزاری را ب کشور مقتدر و نیرومندی تبدیل سازند.

سومین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی در برنامهی بهراتب و روشنتری رانمود ارمی سازد. در ده سال آیند اتحاد شوروی از لحاظ حجم و سرانه تولید مقام اول را در جهان احراز خواهد نمود.

برنامه جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی فصل تازه ای را در جریان رشد و تکامل تئوری انقلابی - مارکس - انگلس و لنین میگذشاید و هاروشنی کامل بتعام مسائل تئوریک و علمی را برای ایجاد یک جامعه کمونیستی پاسخ میدهد. شک نیست که آن تحولات عظیم و دوران ساز که در فاصله بین کنگره های بیستم تا بیست و دوم در اتحاد شوروی و جنبش جهانی انقلابی طبقه کارگر گذشته است نقش مهم و تاریخی در ایجاد زمینه تدوین برنامه جدید ایفا نموده و بدون آنها تدوین چنین برنامه ای مشکل بوده است.

نخستین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه بخش پیش آهنگ طبقه کارگر برای اجرا انقلاب سوسیالیستی در روسیه تزاری بوده است. د و دومین برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی بطبقه کارگر و د و های وسیعی از هفتانان تعلق داشت. اما برنامه سوم

برنامه ساختمان جامعه کمونیستی در اتحاد شوروی: تمام خلقهای شوروی تعلق دارد. همه مردم شوروی در اجرای آن کوشا هستند.

محتوی عده برنامه سوم حزب کمونیست اتحاد شوروی اجرای شعار "همه چیز بنام انسان و سعادت انسان" است. انسان در مرکز اصلی توجه تمام فعالیت جامعه شوروی قرار میگیرد.

برنامه سوم برخلاف برنامه دوم در شرایط محاصره سرمایه داری اجرا نمیشود. کشورهای اردوگساره سوسیالیستی که هر یک بنه خود بعد ارج عالی ای ارزشمند و تکامل خود گام نهاده اند در اتحاد شوروی گرد آمده و اتحاد شوروی بهترین و نیرومندترین پایگاه صلح و دموکراسی و سوسیالیسم تبدیل گردیده و مورد پشتیبانی و مظهر امید همه زحمتکشان و ملل اسیر جهان در یک کلمه همه انسانیت متمدنی قرار گرفته است.

ترددی نیست که حزب لنین برنامه سوم - برنامه ساختمان جامعه کمونیستی - را مانند و برنامه پیشین اجرا خواهد نمود. در ساختمان جامعه کمونیستی نیز همانطور که نخستین انقلاب سوسیالیستی را انجام داد و نخستین جامعه سوسیالیستی را ساخت پیشواز و سرمشق بزرگی برای همه بشریت خواهد بود.

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی از دو بخش بزرگ تشکیل میشود. در نخستین بخش آن وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی دوران مابعد دوران گذار سرمایه داری به سوسیالیسم و کمونیسم، اهمیت پیدا می کند. سیستم جهانی سوسیالیستی و قدرت دائم التزاید آن، مرحله جدید بحران عمومی سرمایه داری و رشد جنبش های انقلابی طبقه کارگر و جنبشهای رهایی بخش ملی، اصل همزیستی مسالمت آمیز و مبارزه در راه صلح تحلیل میشود. تحلیل های مزبور بر پایه اعلامیه های جلسات مشاوه نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری (سال های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰) تنظیم شده و گاه احکام مندرج در این اعلامیه ها را بسط داده است.

در نخستین بخش برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی فصل مشبعی مسائل مستعمراتی و مراحل رشد و تکامل در کشورهای عقب مانده و چگونگی این رشد اختصاص داده شده است. بویژه در این فصل خاتمه دادن به بقایای استعمار، ریشه کن کردن تسلط امپریالیسم، ایجاد صنایع ملی، از بین بردن نفوذ الیزه و آثار آن، اجرای اصلاحات عمیق آرضی، اتخاذ سیاست خارجی صلحجویانه و مستقل، و مبارزه کمر در زدن کی اجتماعی کشورهای عقب مانده و وظایفی ذکر شده است که در برابر ملل اسیر قرار دارد. ترددی نیست که اجرای چنین وظایف مورد علاقه همه نیروهای متمدنی و میهن پرست جامعه است. بر پایه و اساس اجرای چنین وظایفی ممکن است تمام نیروهای متمدنی و میهن پرست را متحد ساخت.

مبارزه پیگیر با امپریالیسم شرط اصلی اجرای وظایف نامبرده در بالاست. امپریالیسم برای حفظ موقعیت متزلزل خود در کشورهای مستعمره و وابسته به تمام وسائل کهنه و نو متوسل میشود و از هیچ توطئه ای ایاندارد.

امپریالیسم در شمن عده و مانع بزرگ رشد و تکامل آزادانه و مستقلانه کشورهای مستعمره و وابسته است. پایگاه عده و استعمار محاصر امپریالیسم امریکا است.

در برنامه تاکید شده است که طبقه کارگر پیگیرترین مبارز برای تأمین آمال ملی و ترقیات اجتماعی است. اتحاد طبقه کارگر برادران هقانان شرط اصلی اجرای اصلاحات عمیق دموکراتیک اقتصادی و ترقیات اجتماعی است. اتحاد مزبور باید هسته اصلی یک جبهه وسیع ملی گردد. درجه شرکت بورژوازی ملی در مبارزه ضد امپریالیسم و ضد نفوذ الی متحد زیادی به استحکام اتحاد طبقه کارگر و هقانان وابسته است. در جبهه وسیع ملی طبقه کارگر، دهقانان، بورژوازی ملی و روشنفکران دموکرات متحد میگردند. به نسبت رشد تضاد مابین زحمتکشان و طبقات بهره کش و جد شدن مبارزات طبقاتی، بورژوازی ملی بیشتر سعی سازش با امپریالیسم و ارتجاع داخلی تعامیل می یابد.

در برنامه تحلیل جامعی از راه رشد سرمایه داری و راه رشد غیر سرمایه داری و درباره منافع این راه اخیر و مشاران راه اول صورت گرفته است. ایجاد دولت های دموکراسی ملی در کشورهای که از لحاظ اقتصادی عقب مانده اند بشا به مهمترین وظیفه در برابر احزاب کمونیستی و کارگری در آن کشورها تلقی شده است. بویژه گفته شده است که پایه سیاسی و لتهای دموکراسی ملی اتحاد تمام نیروهای متمدنی و میهن پرست جامعه است که در راه استقلال ملی و دموکراسی و اجرای پیگیر و کامل انقلاب ضد امپریالیستی و

ند فئودالی و د مكراتيك مبارزه ميكنند .
 ترديدى نيست كه كشورهاي ارد و گاه سوسياليستى د دست صمعي و فؤاد ار همه خلقهاي مستعمره و وابسته اندكه برآي كسب استقلال سياسي و اقتصادي عليه امپرياليسم و فئوداليسم مبارزه ميكنند .
 د برنامۀ حزب كمونيست اتحاد شوروي د باره وظيفه اين حزب د رقبال اين كشور ها چنين گفته شد ه
 است :

" حزب كمونيست اتحاد شوروي اتحاد برادرانه با خلقهاي راکه يوغ استعماري و نيمه استعماري را افكنده و انديكي از پايه هاي سياست بين المللي خوښ ميشمرد - ايسن اتحاد بر اشتراك مصالح حياتي سوسياليسم جهاني و جنبش رهايي پخش ملي جهانيستي مبتني است . حزب كمونيست شوروي وظيفه بين المللي خود ميداند كه بخلق هايي كه در جاده احراز و تحكيم استقلال سياسي خوښ پويان هستند وكيه خلق هايي كه در راه اتحاد كامل سيستم استعماري نبرد ميكنند ياري رساند ."

اقتصاد اتحاد جماهیر شوروي پرا تپ سریعتر از اقتصاد امریکارشد می یابد . در هفت سال اخیر (۱۹۵۴ - ۱۹۶۰) آهنگ متوسط رشد تولید صنعتی در شوروي ۱۱/۱ درصد و در امریکا فقط ۲/۵ درصد بوده است . سیستم جهانی سوسياليسم نیز سریعتر از سیستم جهانی سرمایه داری رشد ميکند . در ده سال اخیر رشد متوسط سالیانه ارد و گاه سوسياليستى ۱۳/۶ و کشورهای سرمایه داری پنج درصد بوده است .
 در ۱۹۵۰ تولید صنعتی اتحاد شوروي ۳۰ درصد تولید صنعتی امریکا بوده است . این رقم اکنون به شصت درصد افزایش یافته است .

تولید صنعتی اتحاد شوروي در بیست سال آینده هشت بار و محصولات کشاورزی آن سه بار ونیم افزایش خواهد یافت . افزایش زمین زیر نظر نیست که بگوئیم در ۱۹۸۰ کشور شوروي از لحاظ صنعتی د ارأی قدرتی معادل شش کشور کنونی شوروي و از نظر کشاورزی کشورى معادل سه برابر ونیم کشور فعلی شوروي خواهد بود .
 در پایان بیست سال آینده محصولات صنعتی شوروي د هربار محصولات صنعتی ایست که اکنون در تمام کشورهای سرمایه داری جهانی تولید میگردد .

محاسبات دقیق اقتصاد یون شوروي ثابت مینماید که پایه های مادی و فنی کمونیسم در بیست سال آینده ه ساخته خواهد شد و فراوانی محصولات صنعتی و کشاورزی بعدی خواهد رسید که مقدمات اجرای اصل اقتصادی دوران کمونیسم: " از هر کس بر حسب استعداد و هر کس بر حسب نیاز " (که مارکس وانگلس پایه گذاران سوسياليسم علمی در پیش از يك قرن برای جامعه کمونیستی عنوان کرده اند) فراهم میشود .
 د برنامۀ حزب كمونيست اتحاد شوروي کمونیسم چنين تعريف شده است :

" کمونیسم آن ساختمان اجتماعی د و ن طبقه ایست که در آن مالکیت واحد اجتماعی بر وسائل تولید برقرار شده و تساوی کامل اجتماعی همه افراد جامعه تأمین شده است .
 همراه با رشد و تکامل همه جانبه افراد نیروهای تولید نیز بر پایه تکامل د انش و رفن رشد می یابند . اتمام منابع ثروت اجتماعی استفاده د میگردد . اصل مهم " از هر کس بر حسب استعداد و هر کس بر حسب نیاز " جامعه عمل میپوشد . کمونیسم آنچنان جامعه بشکل عالی متشکلی از جمعکشان آزاد و آگاه است که در آن حاکمیت اجتماعی علمی میگردد و کار برای سعادت جامعه به نیازمندی حیاتی اولیه و ضرورت آگاهانه تبدیل شده و از جد اکثر استعداد هر کس منفع خلق استفاده میشود ."

محتوی اصلی وجهات گوناگون جامعه کمونیستی از مذهب و تحلیل د دقیق تعريف جامع بالا که بر اساس د انش مارکسیسم لنینیسم افاده شده است ، روشن میگردد . از تعريف بالا نتیجه میشود که نخستین خصوصیت جامعه کمونیستی بد و ن طبقه بودن آنست . لنین طبقات را چنين تعريف ميکند :

" طبقات عبارت از گروههاي بزرگي از افراد نده که بر حسب موقعیت آنها در سیستم معین تاریخی تولید اجتماعی ، بر حسب رابطه آنها بوسائل تولید (که قسمت مهمی از آنها بیا قوانین مستحکم شده است) ، بر حسب نقشی که آنها در کار متشکل اجتماعی و بنا بر این

بطرز دریافت سببی که از ثروت اجتماعی میگیرند از هم تشخیص داده میشود .
در جوامع سوسیالیستی بر اثر انحصار مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و لغو استثمار، طبقات مالک و سرمایه دار از بین رفته اند و آن در جوامع سوسیالیستی در طبقات آشتی ناپذیر وجود ندارند . ولی این البته بیان معنائیست که تفاوت طبقاتی مابین کارگران و دهقانان کلهخوری (که در سیستم تولید اجتماعی موقعیت و نقش گوناگونی دارند و از جهت نسبت با ابزار تولید و سببی که از ثروت اجتماعی دریافت میدارند متمایزند) از بین رفته است .

برای از بین بردن کامل تمایز طبقاتی تنها کافی نیست که مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و استثمار فرد از فرد لغو گردد . علاوه بر آن باید تفاوت های اساسی مابین شهروند و مابین کارفرمای و کارحرفه ای نیز از بین برده شود .

خصوصیت مهم دیگر جامعه کمونیستی که در تعریف کمونیسم بر روی آن تکیه میشود تأمین مالکیت واحد عمومی در سیستم تولید سوسیالیستی است . پیرو رشد در اتحاد شوروی و در سایر کشورهای سوسیالیستی بدو نوع مالکیت سوسیالیستی منتهی گردیده است : نخست مالکیت عمومی بر تمام وسائل و مؤسسات تولیدی . دوم مالکیت کثرتیابی در کلخوزها که متعلق بگروه معینی از دهقانان کلهخوری در کلخوز است . در برنسامه نشان داده شده است که در " از طریق رشد و تکمیل هر دو شکل اقتصاد سوسیالیستی کلهخوری و سوخوزی " بسوی کمونیسم میرود و " کلخوز مکتب کمونیسم برای دهقانان است " .

مارکس جامعه سوسیالیستی را که از جامعه سرمایه داری پس از لغو مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و لغو استثمار فرد از فرد بدون می آید فاز اول کمونیسم نام نهاده است . در جامعه سوسیالیستی اصل اقتصادی " از هر کس بر حسب استعداد، به هر کس بر حسب کار " حکمفرماست . با آنکه اجرای اصل منبرگام عظیمی در بهبود وضع مادی و معنوی افراد جامعه است معذک در جوامع سوسیالیستی هنوز افزایش زیادی از عدم عدالت و عدم تساوی جامعه سرمایه داری باقی است . مارکس این امر را انتخاب ناپذیر دانسته و در این بسا ره چنین میگوید :

" ولی این نقائص در نخستین فاز جامعه کمونیستی، در آن شکلی که این جامعه پس از درد های طوفانی از جامعه سرمایه داری زائید میشود، ناگزیر خواهند بود . هیچگاه حقوق نمیتواند بالاتر از رژیم اقتصادی و آن تکامل فرهنگی که مشروط به این رژیم است قرار گیرد " .

برای اینکه تساوی کامل بین تمام افراد جامعه برقرار گردد باید اصل اقتصادی " از هر کس بر حسب استعداد، به هر کس بر حسب نیاز " جانشین اصل اقتصادی " از هر کس بر حسب استعداد، به هر کس بر حسب کار " گردد . مارکس در انتقاد از برنامه گشتار این باره چنین میگوید :

" در بالاترین فاز جامعه کمونیستی پس از آنکه تابعیت اسارت آمیز انسان به تقسیم کار از میان برود، هنگامیکه تضاد میان کارفرمای و جسمی نیز همراه آن از میان برود، هنگامیکه کار در یگانه فقط وسیله برای زندگی نبود بلکه یکی از حوائج زندگی گردد، هنگامیکه نیروهای مولد به نیز همراه با تکامل همه جانبه اشخاص رشد نمایند و همه سرچشمه ها ثروت اجتماعی سیل و ابر جریان افتد، فقط در آن هنگام ممکن خواهد شد افق محدود حقوق بهره‌روانی را تماماً از جلوه برداشت و جامعه هم میتواند بر پرچم خود بنویسد " از هر کس بنا بر استعدادش، به هر کس بنا بر احتیاجش " .

بنابر این مهمترین مسئله در گذار از سوسیالیسم به کمونیسم همانا برقراری مساوات کامل با تأمین نیازمندی های مادی و معنوی تمام افراد جامعه است . برنامه ساختمان جامعه کمونیستی منسوب بپست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی نشان میدهد که بطور عمده اجرای اصل " به هر کس بر حسب نیازش " در ابتدا از طریق ترکیب پرداخت " به هر کس بر حسب کارش " باید داشت " به هر کس بر حسب نیازش " انجام میگردد . یعنی از طریق افزایش دائم مخارج عمومی جامعه (که همه افراد جامعه مستقل از کیفیت و کمیت کار خود از آن برخوردار میشوند) به تدریج مخارج عمومی جامعه بدرجه ای افزایش می یابد که پرداخت بر حسب کار اهمیت خود را از دست میدهد . ترکیب اصل " به هر کس بر حسب کارش " و " به هر کس بر

حسب نیازش نیروی محرکه بزرگی در مبارزه برای ایجاد جامعه کمونیستی است .
 برنامه ساختمان جامعه کمونیستی فصل جدیدی در دانش مارکسیسم لنینیسم ، درباره تحولی که در
 گذار از سوسیالیسم به کمونیسم در ماهیت و دولت دیکتاتوری پرولتاریا و ماهیت حزب طبقه کارگر صورت میگیرد
 گشوده است . دولت دیکتاتوری پرولتاریا و حزب کمونیست در اتحاد شوروی بدولت و حزب همه خلق
 تبدیل میگردد . ضرورت دیکتاتوری پرولتاریا یا از میان رفتن طبقات استثمارگر ، با شروع ساختمان جامعه
 کمونیستی از بین میرود .
 در دوران گذار از سوسیالیسم به کمونیسم زندگی اجتماعی در مورد اداره دولت ، اقتصاد و فرهنگ عمومی
 و فعالیت سازمانهای اجتماعی پریایه های وسیعتر دموکراتیک قرار میگیرند .
 در برنامه درباره چگونگی تحولی که در طرز اداره اجتماع در دوران عبور از سوسیالیسم به کمونیسم صورت
 میگیرد چنین گفته شده است :

" تکامل شیوه اداره سوسیالیستی دولت بتدریج بتحول این شیوه هادرسعت ایجاد
 اداره اجتماعی کمونیستی منجر میگردد و در این شیوه اخیر شهرها ، اتحادیه ها و
 کتوبراتیوها و دیگر سازمانهای توده ای زمینکشان متحد میشوند ."
 در برنامه مصوب بیست و دومین کنگره حزب کمونیست اتحاد شوروی به نقش حزب در جامعه بهیژه در
 دوران گسترش ساختمان کمونیسم توجه مخصوصی مبذول شده است . درباره وظیفه و نقش حزب چنین
 گفته میشود :

" مقارن با ساختمان گسترده کمونیسم مرحله نوین و عالیتر تکامل خود حزب و کارهای
 سیاسی ، ایدئولوژیک و سازمانی آن نیز انجام میگیرد . حزب موازین و شیوه های
 فعالیت خود را دامناتکمیل میکند برای آنکه سطح رهبری آن ارتوده و با ایجاد
 پایه های مادی و فنی کمونیسم و تکامل حیات معنوی جامعه بانیا زمندی روز افزون
 دوران ساختمان کمونیسم تطابق داشته باشد ."

حزب مانند هر ارگانیسم زنده دیگری در رشد و تکامل است . اشکال و شیوه های فعالیت حزب متنا
 با وظایفی که در برابرش قرار دارد تغیر می نماید و از همین جهت برای درونی که ساختمان گسترش یافته
 کمونیسم در اتحاد شوروی آغاز میگردد اساسنامه جدیدی متناسب بادوران وظیفی که در برابر حزب قرار
 دارد تدوین شده و در کنگره بتصویب رسیده است . (۱)
 در اساسنامه جدید توجه زیادی به بسط دموکراسی در حزب مبذول شده است . دموکراتیزه کردن
 زندگی حزبی مشابه قطعی ترین عامل بالابردن کمیت و کیفیت فعالیت حزب تلقی گردیده است .
 تجدید ترکیب متناوب اعضا کمیته های حزبی یکی از تغیرات مهمی است که در اساسنامه جدید صورت
 گرفته است . این امر هم دموکراسی درون حزب را بسط میدهد و هم به نیروهای تازه امکان میدهد وارد
 ارگانهای رهبری گردند .

در اساسنامه جدید بهیژه تصریح شده است که در انتخابات کمیته مرکزی و هیئت رئیسه کمیته مرکزی
 یک چهارم و در انتخابات کمیته های مرکزی جمهوریهای سوم و در انتخابات کمیته های دیگر یک دوم از
 اعضا رهبری باید تغیر نمایند .
 اعضا کمیته هابیش از سه بار حق انتخاب شدن ندارند . رهبران آموده و ماثوریت فقط در صورتی
 میتوانند از این قاعده مستثنی باشند که سه چهارم رای دهندگان تجدید انتخابات آنها را تجویز نمایند .
 کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی در دنبال تصمیمات متخذه در کنگره بیستم تصویب
 اساسنامه جدید کامهای تازه ای در راه اجرای موازین لنینی در زندگی حزب و در جهت رعایت کامل اصل
 کارجمعی در رهبری حزب و دولت برداشته است .

در گزارش فعالیت کمیته مرکزی و بیان سخن رفیق خروشچف و در نطقهای نمایندگان کنگره و بهیژه

(۱) از آنجاکه درباره برنامه حزب کمونیست مصوب کنگره ۲۲ مقاله جداگانه ای در همین شماره نشر مییابد
 در این مقاله که وظیفه اش بررسی عمومی مسائل مطروحه در کنگره نامبرده است بطرح برخی مسائل
 عده اکتفا شده است . ه . ت .

در نتیجه‌های اعضا، حیثیت رئیس کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی مطالب جدیدی از نقض موازین حزبی و قوانین شوروی در دوران تسلط کیش شخصیت استالین فاش گردید.

از آنجائیکه کنگره بیست و دوم نخستین کنگره نهمی پس از کنگره بیستم بوده است (کنگره ایکه در آن تصمیمات خاصی درباره کیش شخصیت و عواقب ناشیه از آن اتخاذ شده بود) لذا اغروری بود که در گزارش عمومی کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی اقداماتی که از طرف کمیته مرکزی این حزب در جهت ریشه کن کردن آثار کیش شخصیت استالین صورت گرفته است منعکس گردد.

بنابراین خارج محد کیش شخصیت استالین در کنگره بیست و دوم در چهارچوب مقررات موازین حزبی بوده است.

از همان اوان طرح مسئله کیش شخصیت استالین و مشار حاصله از آن در کنگره بیستم این مسئله از حد و حزب و کشور اتحاد شوروی خارج گشته همگی از مسائل مهم روز جنبش جهانی کمونیستی و کارگری تبدیل گردیده است. تمام احزاب کمونیستی و کارگری و از آنجمله حزب مائستیم کنگره بیستم را مورد تأیید کامل قرار دادند. این تصمیمات حد اگانه احزاب کمونیستی و کارگری در اعلامیه های مشترک جلسات مشاوره نمایندگان احزاب برادر رساله‌های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۱ منعکس گردیده است.

بلندگویان دستگاه‌های تبلیغاتی و همه ایدئولوگهای سرمایه داری فاش شدن کیش شخصیت استالین را بهانه ساخته به‌عوام فریبیهایی پرداخته دست زدند و چنین وانمود کرده و میکنند که گویا پدیده مزبور که در شرایط عینی و ذهنی خاصی بروز کرده است از ماهیت سوسیالیسم نتیجه شده و گویا این پدیده امری است جبری و نه استثنائی و تصادفی.

تبلیغات دشمنان سوسیالیسم بحدی وسعت یافت که حتی برخی از کمونیست‌ها نیز مسئله ضرورت بر ملا کردن در مشار حاصله از کیش شخصیت استالین را مورد تردید قرار دادند و حال آنکه یکی از تفاوت‌های اساسی مابین احزاب نازئونین، طبقه کارگر با احزاب بورژوازی و فرمیست در آنست که این احزاب افزایش کردن خط و اشتباهات خود پاک ند آرند و خطاها و انحرافات را بحدای آنکه از طبقه کارگر رود و هاستور سازند در مقابل طبقه کارگر رود هاشکار میکنند، ظل بروز انرا جستجو نموده هاریشه کن کردن ظل مزبور حزب را تیر و میسازند.

لنین پایه گذار حزب نازئونین طبقه کارگر دوباره چگونگی برخورد به خطاها چنین میگوید:

" رفتار حزب سیاسی نسبت به اشتباهات خود یکی از مهمترین و حقیقی ترین ملاکهای جدی بودن حزب و ترم اوست برای آنکه تعهدات خود را نسبت به طبقه خواستار، نسبت بپوده های زحمتکش عیلا اجرا نماید. اعتراف آشکار به اشتباه، افشا غل آن، تحلیل و نسی که اشتباه را ایجاد کرده است، مدافعه در اطراف شیوه های اصلاح اشتباه - ایشهاست علامت یک حزب جدی و نمودار اجرای وظایفش و وسیله تربیت و آموزش طبقه و سپس پوده ها."

بنابراین اعتراف آشکار به اشتباه نشانه جدی بودن حزب، نشانه وفاداری بودن حزب بطبقه کارگر و پوده های زحمتکش و در عین حال نمایش قدرت اصولی است که حزب طبقه کارگر بدان متکی است و نه نشانه ضعف آن.

از اینک کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی پدیده کیش شخصیت استالین را فاش ساخته است خود دلیل بر آنست که سوسیالیسم و کمونیسم که به عالیترین آرمانهای انسانی جامعه عمل می‌پوشاند با کیش شخصیت که به تقعر ابتدائی ترین حقوق انسانی منتهی میگردد سازگار نیست.

از سوی دیگر باید توجه داشت که کیش شخصیت استالین با وجود تمام عواقب متر آن نتوانسته است از مسیر نظرمون ساختمان نخستین جامعه سوسیالیستی که ده هاملیون مردم زحمتکش و قهرمان شوروی در آن شرکت داشته اند جلوگیری کند.

کیش شخصیت استالین که در شرایط تاریخی و اجتماعی خاصی در اتحاد شوروی بروز نموده است از سرشت نظام سوسیالیستی نتیجه نمیگردد. بهترین دلیل عرضی بودن آن مبارزه ایست که علیه آن در اتحاد شوروی آغاز شده و پیروز گردیده است.

پیدايش شخصيت استالين در شرايطى در اتحاد شوروى ظاهر گرديد كه اتحاد شوروى از همه طرف در محاصره جهان خواران امپرياليستى قرار داشت . دشمنان داخل و خارجى از هر سو امنيت نخستين كشور سوسياليستى را مورد تهديد قرار داد و هاتمام نيرو از احيا اقتصاد كشور (كه از جنگ جهانى اول و جنگ هاى داخل و تهاجم چهارده كشور امپرياليستى و سرمايه دارى غرر و زيان قراوان ديده بود) رو شد و تكامل اقتصادى شوروى و از ساختمان سوسياليسم جلوگيرى مينمودند . در همين سالها بود كه فاشيسم در اروپا با قدرت رسيد . عامل يعنى ديگر پيدايش شخصيت استالين فعاليت وسيع دستگاه هاى جاسوسى امپرياليستى بود كه از هيچ عمل خرابكارانه باكانداشتند و از طرق گوناگون پايداد ترديد و سوطن نسبت به اشخاص شريف كمك نمودند . تاثيريك سلسله ستن معين روحى را در جامعه اى مانند جامعه شوروى كه بقاياى جامعه كهين در آن هنوز قوى بود نيز نبايد فراموش كرد .

علاوه بر عوامل بالا خصوصيات شخصى و اخلاقى استالين عامل ذهنى مهمى در پيدايش شخصيت وى در اتحاد شوروى بشمار ميرود . نئين در ۱۹۲۲ وقتى كه استالين براى اولين بار پيرى كل حزب انتخاب شد نامه اى در باره استالين نوشته است و در آن چنين گفته شده است :

" رفيق استالين كه دبير كل شده است قدرتى غير محدود در دست هاى خوش متعركز ساخته ومن مطمئن نيستم كه آيا خواهد توانست هعيشه باندازه كافى احتياط آميزانه از اين قدرت استفاده كند . استالين بيش از ازانده خشن است و اين نقص كه در محيط و در معاشرت بين ما كمونيستها قابل تحمل است در مقام دبير كلى غير قابل تحمل است . لذا من پيشنهاده ميكنم رفايشو و تخيير مقام استالين را مورد مطالعه قرار دهند و بجاي او كمى ديگر را معين كنند كه فقط از يك جهت بين همه جهات نسبت به رفيق استالين مزيت داشته باشد . بد بين معنى كه صبورتر ، مهربانتر ، مودبتر ، دلسوزتر بر قبا باشد و كتريد اد اى كند "

متأسفانه در موقع خود بتذكرات نئين توجه لازم مبذول نكرديد . ولى زندگى در اين مورد هم مانند موارد ديگر صحت پيش بينى هاى د ا هائنه نئين بزرگ را ثابت نمود . گاهى اين سؤال مطرح ميشود كه چرا كيش شخصيت استالين در دوران حيات وى فاشر نشد . در پاسخ اين سؤال بويژه بچند نكته زير بايد توجه نمود :

اولا ماهيت حقيقى حوادث سوئى كه در دوران تسلط كيش شخصيت استالين صورت ميگرفت از حزب و از خلق مكتوم بود .

ثانياً تبليغات زيادى كه در ادارات فعاليتها و خدمات استالين شده بود اعتماد و اعتقاد عيقتى را نسبت به استالين بوجود آورده بود . تبليغات مزبور جايى براى شك و ترديد باقى نميگذاشت . در چنين شرايطى بود كه استالين حكم نادرست زيرين را كه مبنائى توجيه تئوريك يك سلسله بى قانونيه قرار گرفت بيان داشت :

" هر چه قدر بيشتر تفكيم و هر چه قدر موفقيت پدست آوريد ، خشم بقاياى طبقات بهتر -

كش كه شكست خورده اند بهمان اندازه بيشتر شدت مى يابد و اشكال مبارزه حاد - تر متوسل ميگردد و ميتويد و لت شوروى زيان وارد ميسازند . "

وسپس استالين مينويسد :

" يك خرابكار واقعى بايد هر چدى يكبار موفقيتهاى كار خود را عرضه دارد زيرا ايسن تنها وسيله حفظ خود بى ثابته خرابكار و كسب اعتماد وادامه كار خرابكارى است . "

(استالين - مقاله " انسان گرانبهار ترين سرمايه است ")

ثالثاً نبايد از نظر برداشت كه برخى از كارهاى برجسته حزب كمونيست اتحاد شوروى با كيش شخصيت استالين پيگيرانه مبارزه كردند و در اين راه پا جان خود را از كف دادند و هاسالهاى طولانى در ابد و گاهها بسپردند .

پس از مرگ استالين و مجازات شخص حاد شه جو و كار پرست خطرناكى مانند پرا فاش شدن من مفسار حاصله از كيش شخصيت مبارزه شد پدى در درون هيئت رئيسه كميته مركزى حزب كمونيست اتحاد شوروى بر

سراجرا پیگیرانه تصمیمات کنگره بیستم در گرفت . در این مبارزه رفیق خروشچف نقش بسیار برجسته ای را ایفا نموده است .

از اعضا هیئت رئیسه اشخاصی مانند مولوتوف ، کاکانویچ ، مالنکف ، ویشیلوف ، شیلوف و سایرین که بعد ا بنام گروه ضد حزبین نامیده شدند در قبایل اجرا پیگیرانه تصمیمات کنگره ۲۰ و مشی این کنگره و سرسختانه مقاومت نمودند .

مولوتوف و کاکانویچ و مالنکف و ویشیلوف و ولگانین و پروخین و سابورف و شیلوف که بآنها پیوسته بودند بمنظور جلوگیری از اجرای تصمیمات کنگره بیستم دست بطوطه ای زدند که بموقع خود فاش شد . پانوم روشن ۱۹۵۷ کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی باتفاق آرا بطوطه این گروه ضد حزبی را محکوم و عاملین اصلی آنرا از مقامات حزبی برکنار ساخت .

جناب سالم هیئت رئیسه کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی که از حزبیت و اصولیت دفاع مینمود پیروز گردید .

کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی سر آغاز تحولی در تاریخ حزب کمونیست اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی و کارگری بشمار میرود . در اعلامیه جلسه مشاوه احزاب کمونیستی و کارگری در باره اهمیت این کنگره تاریخی چنین گفته شده است :

" قرارهای تاریخی کنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی نه فقط برای حزب کمونیست در اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی و آرای اهمیت بزرگی است ، بلکه مرحله جدیدی را در نهضت بین المللی کمونیستی یناگذاشته و موجب تکامل آئینده آن بر اساس مارکسیسم لنینیسم گردیده است ."

در زیر اعلامیه جلسه مشاوه احزاب کمونیستی و کارگری نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری و از آنجمله نمایندگان حزب کارآلبانی امضا نمودند .

معدنك انور خواجه در هفتم نوامبر سال گذشته در تیرانا اظهار داشت که وی با کسانی که " همزیستی مسالمت آمیز را بمشابه خط مشی عمومی سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی " تلقی میکنند موافقت ندارد . این اظهار نظر مخالفت آشکار دیگری با اعلامیه های ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ جلسات مشاوه نمایندگان احزاب کمونیستی و کارگری است . دفاع از سیاست صلح و همزیستی مسالمت آمیز مبنای سیاست خارجی همه کشور های اردوگاه سوسیالیستی و همه کشورهای صلح طلب و همه انسانیت مرقی است .

در شرایط کنونی جهان بشریت تنهاد برابر و حالت قرار دارد : جنگ یا همزیستی مسالمت آمیز . سیاستهایی از قبیل " نه جنگ و نه صلح " و " بازی بر پر تگاه جنگ " سیاستهای حادثه حیوانه و خطرناکی است .

رهبران حزب کارآلبانی بویژه انور خواجه و محمد شیخو تصمیمات مشترک احزاب کمونیستی و کارگری را در یک سلسله مسائل زیر یادگذاشته با انحراف از احکام اعلامیه های جلسات ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ وادامه تبلیغ کیش شخصیت استالین و تعقیب روش نفاق افکن پیوندد های انترناسیونالیستی پرولتاری را تضعیف مینمایند .

هیئت نمایندگی حزب مادر کنگره ۲۲ انتقاد اثر را که در گزارش رفیق خروشچف از رهبران حزب کارآلبانی شده بود تأیید نمود . حزب مادر راه استحکام هر چه بیشتر وحدت و یکپارچگی صفوف جنبش جهانی کمونیستی بر پایه مارکسیسم لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتاریائی که در اعلامیه های جلسات مشاوه احزاب کمونیستی و کارگری سالهای ۱۹۵۷ و ۱۹۶۰ منعکس شده است از هیچ کوششی فروگذار نمیکند .

حزب مادر حزب کمونیست اتحاد شوروی و کمیته مرکزی لنینی آن که رفیق خروشچف براس آن قرار از احترام میگذارد و عقیده دارد که حفظ احترام و اعتبار این حزب و پشتیبانی از مبارزات عادلانه آن وظیفه مقدس کلیه کمونیستهای جهان است . حزب ما پیوسته در این جهت کوشیده و دریانده نیز در این جهت خواهد کوشید .

از سنن زمین تخیل بسوی دنیای کمونیسیم

از تخیل تا واقعیت

مدتها قبل از اینکه سوسیالیسم به علم تبدیل شود، بهترین متفکرین بشریت کوشش داشتند که تصویری از یک زندگی خالی از نیاز، فارغ از استثمار و آزاد از محدودیتهای طبقاتی برای آینده انسانها بدست دهند. بیش از چهارصد سال قبل، در دوره پیشرفت و تکامل بورژوازی، "توماس مور" (۱) رجل سیاسی انگلیسی در معروفترین اثر خود بنام "اوتوپیا" (۲) نمونه ای از زندگی اشتراکی انسان را به همین طریق تصویر کرد. نیم قرن بعد "کامپانلا" (۳) از اهالی "دومینیگ" (۴) منظره تخیلی جالبی را درباره شهر خورشید" (۵) که تابعین آن آزاد و مساوی الحقوق با هم زندگی میکنند ترسیم نمود. تحت تأثیر انقلاب کبیر فرانسه پیش بینی های نابغه آسای "هانری و سن سیمون" (۶) و "شارل فوریه" (۷) درباره نظم اجتماعی جدید به ادعای نامہ علیه استثمار سرمایه داری مدلل شدند. کارخانه دار انگلیسی "روبرت اون" (۸) در رنجه اول قرن نوزدهم حتی کوشش کرد، البته بیهوده، تا به افکار خود درباره آینده سعادت بشریت، در دوران سرمایه داری جامه عمل بپوشاند. شاگرد پیشه ویر آلمانی "ویلهلم پتلینگ" (۹) بحثا به پیرو این اوتوپست ها و متفکر بزرگ در اثر خود بنام "وثیقه های هماهنگی و آزادی" (۱۰) آرزوی طبقه کارگر را، که در آستانه پیداری آگاهی طبقاتی اش بود، درباره نظم عادلانه و ارزشمند برای زندگی انسانی بنحو پلینی بیان کرد.

هر قدر تصورات سوسیالیستهای تخیلی درباره آینده به بشریت نارسا و رجحانات متفاوت بودند ولی آنها در نکته اصلی با هم توافق داشتند. دنیای آینده، دنیای کمونیسیم قبل از هر چیز برای آنها عبارت بود از جهان کار آزاد، جهان صلح، اجتماعی از انسانهای خردمند که در آتش را برای نفع عموم فرامیگیرند و آنرا به مرحله غیر قابل تصویری از تکامل میرسانند. باین ترتیب سوسیالیستهای تخیلی که بشر دوستی محسوس آنان بود، علیرغم محدودیتهای معرفتی خود دوران خود، خطوط اصلی آینده نوید بخش و سعادت مند را که در دوران مایه پسته بیشتر فعالیت می یابد، شناختند.

کام از تخیل بسوی علم را کارل مارکس و فریدریش انگلس آموزگاران نابغه پرولتاریای جهان برداشتند. آنها با سلاح سوسیالیسم علمی راه بسوی قلمرو آینده آزادی انسان را به پرولتاریا نشان دادند. آنها توضیح دادند که، این قدرتهای ماورا طبیعی نیستند که بشریت را آزاد میکنند بلکه این کار رسالت طبقه کارگر است که تمام اجتماع را از طریق انقلابی تغییر دهد به هرگونه استعماری برای همیشه پایان می بخشد.

ولادیمیر ایلیچ لنین پیشوای نابغه حزب بلشویک نخستین کسی بود که آموزش مارکس و انگلس را جامه عمل بپوشانید. طبقه کارگر روسیه تحت رهبری حزب کمونیست با انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثریت را به سوی جهان سوسیالیسم و کمونیسیم را باز کرد. از آن موقع دوران مادران گذار کمونیسیم در همه جهان نامیده میشود. امروز بشریت در آستانه کمونیسیم قرار گرفته است. کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه

Utopia	(۲)	Thomas Morus	(۱)
Dominique	(۴)	Campanella	(۳)
Henri de Saint-Simon	(۶)	Civitas Solis	(۵)
Robert Owen	(۸)	Charles Fourier	(۷)
Garantien der Harmonie und Freiheit	(۱۰)	Wilhelm Weitling	(۹)

ساختن این نخستین نظم اجتماعی حقیقتاً آزاد و شایسته انسانی را در سرزمین شوروی، در مدت زمان بسیار کوتاه بیست سال اعلام کرده است. همگام با اتحاد شوروی در سایر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم نیز زندگی بجلو، بسوی مرحله عالیت زندگی مشترک انسانی تکامل می یابد. رؤیای دیرین بشریت بدست انسانها و تحت رهبری کمونیستها تحقق می پذیرد.

برای نشان دادن عظمت کارخلاقه انسانها و ارزش مارکسیسم - لنینیسم در واقعیت بخشیدن به رؤیای های دیرینه بشریت، مادرین و مقامات کجکی بین نظریات سوسیالیستهای تخیلی و آنچه که رفیق خروشچف در رکنگه بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی بیان داشت بعمل آورده ایم.

اشترک حقیقی

توماس مور نوشت:

"من برای شامشکل این دولت، که آنرا نه فقط بهترین بلکه همچنین تنهاد ولتسی میدانم که بحق میتوان نام "اشتراک" به آن داد، در حد و امکان موافق با حقیقت توصیف کردم. هرگاه در جای دیگر، وقتی از رفاه عمومی صحبت میشود فقط رفاه شخصی مورد نظر است، ولی در اینجا، در "اوتوپیا"، در جاییکه مالکیت شخصی وجود ندارد، انسان بطور جدی مراقب منفعت عمومی است. و این عمل در هر دو مورد بحق انجسام میگردد، زیرا در کشورهای دیگر فقط تعداد بسیار کمی از افراد از این حقیقت بیخبرند که با وجود رونق زیاد دلتهاشان، اگر مراقب منافع خاص خود نباشند از گرسنگی خواهند مرد. از اینجهت احتیاج آنها را وارد ارمیکند که قبل از اینکه بفکر ملت خود یعنی بفکر دیگران باشند در راه خود بیندیشند. برعکس در اینجا، در "اوتوپیا" که همه چیز بهمه کس تعلق دارد، هر فردی بدوون شک اعتقاد قطعی دارد که هیچکس چیزی را که برای پرکردن مخازن دلتی تهیه شده، برای رفع احتیاج شخصی مورد سوءاستفاده قرار نمیدهد. زیرا در اینجا محصولات بعد وفور توزیع میشوند و اینکه کسی مالک چیزی نیست و فقیر و گدا وجود ندارد، همه شروتمند هستند."

خروشچف گفت:

"در زمینه اقتصادی پایه مادی - فنی کمونیسم بوجود می آید. اتحاد شوروی از لحاظ اقتصادی از تکامل یافته ترین کشورهای سرمایه داری سبقت میگردد و مقام اول را در تولید سرانه احراز میکند. بالاترین سطح زندگی در جهان تا مین خواهد گردید و شرایط تولید محصولات مادی و فرهنگی بعد وفور، بوجود خواهد آمد. در زمینه روابط اجتماعی بقایای اختلافات طبقاتی که هنوز باقی هستند از بین برد خواهد شد. اجتماع بی طبقه از انسانهای سازنده و کمونیسم بوجود خواهد آمد. تفاوتهای اساسی بین شهر و ده و سپس بین کارجمعی و فکری از بین خواهند رفت. اشترک اقتصادی واید ثولوزیک ملل رشد می یابد. خصائل انسانهای اجتماع کمونیستی، سطح عالی اید ثولوزیک، معلوماً وسیع، پاکیزگی اخلاقی و کمال جسمی بوجود خواهند آمد. در زمینه سیاسی تمام مردم در رهبری امور اجتماعی شرکت خواهند کرد و در نتیجه تکامل وسیع و همه جانبه دموکراسی سوسیالیستی، جامعه برای اجرای کامل اصل کمونیستی "خود رهبری" (۱) آماده خواهد گردید.

فراوانی ناشی از کار

توماس کامپانلا نوشت:

(۱) "خود رهبری" معادلی است که مابرای معادلهای نظیر Самоуправление در روسی، Selbstverwaltung در آلمانی و Auto-gestion در فرانسه در نظر گرفته ایم و منظور آنست که در دوران کمونیسم بتدریج دولت که زمانی از جامعه بیرون آمده و بر فرازان قرار گرفته است نقش ادا رده جامعه را به خود جامعه واگذازمیند تا تا مورخود را رهبری کند.

"در شهر خورشید همه چیز خود و فور وجود دارد، زیرا هر کسی میخواهد در کار خود که آسان و شمر بخش است، مقام اول را احراز کند. هر شخصی تعلیم پذیر است و کسیکه در چنین فعالیتی، دانش و توانایی از دیگران برتر است "پادشاه" نامیده خواهد شد. این عنوان فقط شایسته مشاهیر و دانشمندان است نه جاهلان. این منظره پس عالی است که چگونه زنان و مردانی که بگروهها تقسیم شده اند بکار میپردازند، بدون اینکه هرگز فرامین "پادشاه" خود را زیر پا گذارند و یا اینکه میل بکار کردن و اطاعت کردن را، بطوریکه معمول ماست، از دست بدهند. زیرا آنها در وجود "پادشاه" خود پدر و یا برادر بزرگتر خود را می بینند."

خورشید گفت:

"مهمترین وظیفه تربیت کمونیستی آنست که آگاهی هر فردی را در این باره تقویت کند که انسان بدون کار نمیتواند زندگی کند و وسیله برای زندگی خود فراهم آورد. هر کار خمی که انسان شوری انجام میدهد برای خود و برای همه اجتماع است. روش شرافتمندانه نسبت بکار، انجام هر کاری بموقع و بنحوا حسن، در عمل بمعنای مراقبت در باره رفقای است که بهمین ترتیب بکار همه برای خود کار میکنند. این بیان همکاران رفیقانه و کمک متقابل انسانهای اجتماع نو پس است. بورژوازی به انسانهای زحمتکش ستم روا میدهد و آنها را تحقیر میکند. کمونیستها کار آزاد را بنمایش سرچشمه زندگی و رفاه همه انسانها و بعنوان وثیقه ترقی و شکفتگی اجتماع گرامی میدارند و ارج میگذارند. هدف کمونیستها عبارت از آزادی انسانها از کار نیست بلکه آزادی کار آنها از استعمار است. در اصل کمونیستی "هر کسی مانند از استعدادهای، بهرکس باند از احتیاجش" وحدت کار انسان و تمامین همه نعم زندگی مجسم میشود."

خوشبخت ترین ملت

هانری د وین میمون نوشت:

"خوشبخت ترین انسان کسی است که کار میکند. سعادت مند ترین خانواده ها خانواده ای است که همه افراد آن وقت خود را بطور شمر بخشی میگذرانند. خوشبخت ترین ملت آن ملتی است که در آن کمتر از همه افراد عاطل وجود دارد. بشریت میتواند از تمام سعادت که اصولا قادر به بدست آوردن است برخوردار شود هر آینه بیکاره ای وجود نمیداشت."

خورشید گفت:

"آگاهی کمونیستی در مبارزه فعال بخطر کمونیسم، در کار برای رفاه عمومی بوجود می آید و مستحکام می پذیرد. در رفتار هر انسانی، در فعالیت همه کارمندان تمام سازمانها و مؤسسات باید ایده های کمونیستی بطور ارگانیک با اعمال کمونیستی درآمیزد. پایه و اساس تربیت کمونیستی، تکامل همه جانبه شخصیت عبارتست از کار اخلاق. کار پیوسته سرچشمه هستی و تکامل انسانها بوده و خواهد بود. در ضرب المثل های مختلف و زبانهای گوناگون همه ملتها این حکم وجود دارد که: "کسیکه کار نمیکند نباید بخورد."

اتحاد پرشم

شارل فوریه نوشت:

"اتحاد پر کشاورزی که هزاران نفر را در بر میگیرد، و من حامی آن هستم، آنچنان مزایای عظیمی دارد که وضع فعلی در مقایسه با آن بمثابة تظاهراتی از لالایی و بیقراری است. این مطلب مورد تأیید ده ای از اقتصاد دانان نیز هست، فقط آنها زحمت یافتن راه خروج از این وضع را بخود نداده اند. آنها قبول میکنند که مثلاً یک ده سیصد خانواری بجای سیصد انبار غله که اغلب خراب است، فقط یک انبار غله، که با مراقبت ساخته و تنظیم شده باشد، و بجای سیصد سرداب (برای شراب)، که اکثر ابایی اطلاعاتی کامل نگهداری میشوند، تنها یک سرداب احتیاج دارد. بجای اینکه صد نفر شیر بشهر حمل کنند و صد نصف روز را از دست بدهند فقط یک نفر که شیر را بکاری حمل کند کافی است. اینها فقط بعضی از صرفه جوئیهای ممکن است که در وهله اول چشم میخورند و سهولت میتوان آنها را بیست برابر کرد. وقتی شرکت

کنندگان در اتحاد به بینند که کاری که بطور متحد سازمان داده شده است برای آنها سه، پنج، شش بار بر کار را اقتصاد جداگانه شخصی مزیت دارد و برای همه متحدین خوشی ها و لذات متنوع تأمین گردیده است، در آن صورت آنها همه حسادت ها و تنگ نظرهای خود را از یاد خواهند برد و در ورود به اتحاد به عجله خواهند کرد.

خروشچف گفت:

"کلخوزها و سوخوزهای پیشرو هم اکنون در مقایسه با قسمت اعظم کلخوزها و سوخوزها بهره دمی کارشان به پنج تا شش بار و بیشتر رسیده است. باید تأکید کرد که این افزایش بهره دمی کارنه ظرف ده سال بلکه طی چند سال بدست آمده است. کشاورزی پیوسته مکانیزه میشود، و تقاضا از آن نیز افزایش می یابد. اکنون باید آنچه را که قدیمی است کنار گذاشت و از تصورات کهنه شده در باره کشاورزی صرف نظر کرد. قبل از هر چیز مطلب عبارتست از بدست آوردن حد اکثر محصول با صرف حد اقل کار. از این جهت یکی از مهمترین وظایف مبارزه برای مکانیزه کردن بازهم بیشتر و الکتریزه کردن کشاورزی در تمام رشته های آن، مبارزه برای استفساد و بهتر از تکنیک است."

جهان نوین عقل

رهبرت اون نوشت:

"وظیفه نسل کنونی اینست که همه نیروی خود را در برانداختن شکل میرنده و زیان بخش یک نظم کهنه، همانطور که با لجه ژنده یک مرد پیر رفتار میشود، بکار برد تا اینکه همه چیزهای کهنه برای همیشه بدور انداخته شوند و جهان نوین بوجود آید، و انسان مخلوق و الای شود با عقل و ادراک و روح نو، که او را بوجود با استعداد و عضو شایسته دنیای جدید می نویسد و معنوی و هست روی زمین، که بزود عیر اساس این معلومات جدید بوجود خواهد آمد، بدست آورد. در یک نظم عاقلانه اجتماعی منافع محلی و جداگانه نمیتواند وجود داشته باشد زیرا بزود روشن میشود که همه انسانها منافع مشترک دارند، همه انسانهای خوبی میشوند، سالم هستند، در باره مهمترین مسائل زندگی خود اطلاع کافی دارند، دارای روش تفکر نو و یک واحدی هستند، خصائل با ارزشی کسب میکنند، وظیفه اساسی زندگی خود را انجام میدهند و زندگی اشتراکی و ارتباط شادی بخش خود با سایر انسانها خوشبخت اند. تکنیک و شیمی که تاکنون تحت تاثیر خود خواهی انسان فقر، جهل و محاربت بود بختی همه را به یزاد فقر، محاربت و بدبختی هستند. ماشینها و صنایع شیمیایی همه کارهای ما سالم و شادمانه را در اجتماع بعهده خواهند گرفت و فقط شرایط سالم و خوش آیند را برای انسان باقی خواهند گذاشت."

خروشچف گفت:

"در قرن ما، در قرن سریع علم و فن، تکامل اجتماع و شخصیت انسان بدون استفاده طبق نقشه و همه جانبه از فرآورده های علم غیر قابل تصور است. و ای. لنین در زمان خستود میگفت: "در برابر اتحاد علم، پرولتاریا و تکنیک، هیچ نیروی ظالمانه قادر بر مقاومت نیست. علم ما در جواب دادن بتقاضای روز است و باید سلاح موثری در حل مسائل مهم حیاتی اقتصاد ملی و تکامل نیروهای مولد اجتماع باشد. در درونمای با عظمت آیند باید علم امکان هدایت و اکشن حرارتی هسته ای و استفاده از منبع پایان ناپذیر انرژی هسته ای را برای منظموهای مسالمت آمیز وجود آورد، علم باید بتواند در آب و هوا شرایط اقلیمی تاثیر کند، بیمارها را از بین ببرد، زندگی طولانی را برای انسانها تضمین کند، پیرویه های زندگی ارگانسیم انسان را هدایت نماید، تعداد پیشماری از مواد مصنوعی مورد نیاز وجود آورد، بر کیهان مسلط شود و طرق مطمئن ارتباطی در آن ایجاد کند. اینکارها که برای یک دوره کامل در تاریخ جهانی علم و فن کفایت خواهد کرد، برای انسانها منابع پایان ناپذیر انرژی تهیه خواهد نمود و آنها را بفرمانروایان حقیقی طبیعت مبدل خواهد ساخت."

و پلهلم وایتلینگ نوشت :

"انسان خواهد توانست هر چیزی را که مورد نیاز است بحد وفور، آنچه را که مورد احتیاجش نیست مثل هر چیز دیگری بر حسب دلخواه داشته باشد. هرگز در آزادی حتی المقدور کاملاً پسر خواهد برد و زندگی از امروز خوش تر خواهد بود، زیرا همه نیروها، که داشته‌اید ه‌ای جدیدی متناسب با ساختمان اجتماع بوجود می‌آورند، متوجه نهضت ترقی و تکامل اند، بدین گونه بقانون احتیاج داشته باشند و با اینکه بمقاومت منافع شخصی برخورد کنند، ۰۰۰ انسان در هر زمین فقط آنچنان محصولاتی را کشت خواهد کرد که در آن فراوانترین و بهترین حاصل را بدست می‌آورد. اما اینکار بارنج و زحمت توصیف ناپذیر توأم نیست تا انسان مجبور شود محصول کم و در دگران را، فقط از این جهت که بد آن احتیاج دارد، بزور زکشتان برآید، بلکه انسان همه نواحی را بوسیله راه آهن و کانال باهم مربوط خواهد کرد و از این راه مبادله محصولات مختلف را انجام خواهد داد. انسان خواهد توانست در شمال بهمان اندازه زیاد شراب بنوشد که در جنوب می‌نوشد، و در جنوب بهمان اندازه زیاد آبجو مصرف کند که شراب مصرف می‌کند، و همین ترتیب همه محصولات را مصرف خواهد کرد. در مناطقی که چراگاههای عالی وجود دارد انسان فقط بدامپوری خواهد پرداخت و همین جهت در آنجا کمبود شراب وجود نخواهد داشت، همانطور که در مناطق غله خیز و تا کستانها کمبود گوشت وجود ندارد."

خروشچف گفت :

"در جریان ساختمان کمونیسم، در نتیجه تغییرات عظیم در فن تولید و خصلت کار یک مسئله مهم دیگر اجتماعی نیز حل خواهد شد - تفاوتهای اساسی بین کارجمعی و فکری از بین خواهد رفت. ماهم اکنون در زندگی روزانه خود این پروسه را ملاحظه میکنیم. در کارخانه هاود رمازاع کلخوزی و ساووزی میلیونها انسان که در سه متوسطه را تمام کرده اند مشغول کاراند. بین کارگران و دهقانان کلخوزی و دهها هزار نفر هستند که بدین قطع کار تولیدی خود تحصیلات عالی را گذرانده اند. نزدیکی تد ریجی کارزحمتکشان در کارخانه ها بکارمندان سی آغاز شده است. بعنوان مثال استاد کار را در نظر بگیرید. بدین شک او همکاری است با معلومات مهندسی و فنی، یک روشنفکر است و در زمین حال یک کارگر. یا اینکه ارتش نوآوران تولید، کارگران را سیونالیزاتور را در نظر بگیرید. آنها اغلب آنچنان کمالاتی بتکامل تکنیک میکنند که در واقع فقط متناسب با نیروهای متخصصین نام آور است. همین مطلب را نیز به آسانی میتوان درباره بهترین کارکنان کشاورزی، که استادان بحق کار خود هستند، متذکر شد."

برنامه آینده درخشان و سعادتمند بشریت

جامعه انسانی در جریان تحولات شگرفی است. بحران عمومی سرمایه داری مرحله نویسی را تکامل خود را می پیماید. جنبشهای نجات بخش ملی سیستم مستعمراتی را از صحنه گیتی میزداید، مبارزه پر شور خلقهای جهان برای آزادی کامل خود از یوغ امپریالیسم در جریان است، پیشرفتهای عظیم و بی سابقه علوم انسان را بر اقوای طبیعت چیره میسازد و در نیست زمانی که انسان از دنیای ضرورت که هم اکنون در آن بسر میبرد بی نیای آزادی کامل خواهد رفت.

در این میان برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی، برنامه ساختمان جامعه کمونیستی، دور نمای درخشانی را در برابر بشریت می کشاید. کشور اتحاد شوروی که برای نخستین بار ماحمل مصائب فراوان تجربه گرانبهای ساختمان جامعه سوسیالیستی را طبقه کارگر جهان عرضه داشت، اکنون راه ساختمان جامعه کمونیستی را به بشریت نشان می دهد، جامعه ای که کار، آزادی، برابری، سعادت و صلح را برای تمام افراد بشر، برای تمام خلقها و برای همیشه تأمین میکند.

لنین درباره برنامه دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی در ۱۹۱۹ چنین مینویسد:

"ترجمه ساده برنامه مایهترین پاسخ بدین سؤال خواهد بود که حزب کمونیست روسیه که یکی از دسته های پرولتاریای جهانی است چه کرده است. برنامه ما وسیله نیرومندی برای ارتقا سیون و پروپاگاندا خواهد بود. برنامه ما انچهان سندی است که بر مبنای آن کارگران خواهند گفت: در انجارقای ما، برادران ما هستند. در انجارجا ارمان مشترک مادر حال تحقق یافتن است." (لنین جلد ۲۹ صفحه ۱۹۸)

آنچه که در سال ۱۹۱۹ درست بود اکنون نیز در مورد برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مصوب ننگره بیست و دوم حزب صدق میکند. برنامه نوین حزب کمونیست اتحاد شوروی که انعکاس دهنده واقعیت موجود و نشان دهنده تکامل جامعه شوروی بسوی کمونیسم است، به نایه آئینه ای است که طبقه کارگر و کلیه زحمتکشان آینده روشن و سعادتمند خود را در آن می بینند. برنامه نوین حزب کمونیست اتحاد شوروی بدو شک نیروهای تازه ای را بکمونیسم جلب خواهد کرد و مبارزه خلقها برای انجام انقلاب سوسیالیستی و تحقق جامعه کمونیستی قوت و شدت بیشتری خواهد بخشید.

XXXXXXXXXX

انعکاس جهانی برنامه

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی در سراسر جهان انعکاس وسیعی یافت. برنامه ای که هدفش ایجاد جامعه کمونیستی است، جامعه ای که اکنون از صورت یک پیش بینی تئوریک بیرون آمده و ساختمان آن وظیفه روز خلقهای قهرمان کشور اتحاد شوروی گردیده است، نمیتوانست مورد توجه توده های وسیع مردم، محافل مرفعی و صلحدوست و حتی محافل بورژوازی واقع نگردد. این برنامه بموقع خود در کلیه مطبوعات جهان بطور کامل و با جزئی انتشار یافت. هم اکنون این برنامه بنیانهای گوناگون به معیاری ترجمه شده و در اختیار توده های زحمتکش قرار گرفته است.

اما اگر انعکاس برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی جنبه جهانی بخود گرفت، عکس العمل طبقات و قشرها و محافل مختلف در قبال آن یکسان نیست.

احزاب کمونیستی و کارگری جهان، خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته برنامه حزب کمونیست را با خوشحالی استقبال کردند زیرا این برنامه ناقوس آزادی و صلح و رفاه و سعادت بشری را در سراسر جهان می نوازد و راه نابودی استثمار و استعمار را به بشریت باروشنی بیشتری نشان می دهد. برنامه حزب کمونیست

اتحاد شوروی مبارزه احزاب کمونیستی و کارگری را در راه جمع کلیه نیروهای مرفعی باخطر پیروزی سوسیالیسم باز هم بیشتر تسهیل میکند. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی با اثبات برتری اقتصادی، سیاسی و اخلاقی سوسیالیسم و کمونیسم بر سرمایه داری با خلقهای کشورهای مستعمره و وابسته در مبارزه آنها علیه امپریالیسم نیروی تازه ای میبخشد، چه این خلقها عقاید ریافته اند که افزایش نیروی مادی و معنوی کشور احساسات شوروی و کلیه کشورهای اردو ی سوسیالیستی امپریالیسم را تضعیف میکند و مبارزه آنها در راه آزادی کامل و نهایی از یوغ امپریالیسم قوت بیشتری میدهد. بیهوده نیست که محافل پیروازی از تاثیر عمیق این برنامه در وضع جهان سخن میگویند و به اهمیت "نیروی جاذبه برنامه برای ملت های فقیر" اعتراف میکنند.

نکته دیگری که در باره انعکاس جهانی برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی میتوان متذکر شد اینست که پاره ای از محافل اقتصادی پیروازی در اینکه این برنامه عظیم اقتصادی، فرهنگی و اخلاقی اجرا خواهد شد تردید می بخورند. همین محافل که نقشه پنج ساله اول اتحاد شوروی را غیر قابل اجرا می شمارند اکنون در برابر واقعیات سرسخت مجبورند اعتراف کنند که نقشه بیست ساله اتحاد شوروی در راه ساختمان جامعه کمونیستی بدون شك به مورد اجرا در خواهد آمد. اتلی نخست وزیر سابق انگلستان در مجلس لسرد ها خاطرنشان می سازد:

"البته ممکن است گفت که این پروپاگاندا است ولی من فکر میکنم که آتای خروشچف واقع بین است."

ولی منتقدین پیروزی که نمیخواهند از تاریخ درس عبرت بگیرند در اکثریت قریب با فاق خود برآنند که ایسن برنامه "سراب" است، "تخیلی" است، خواب و خیال و وعده های تبلیغاتی است. معذک حالب است که این منتقدین نیز شك و تردید مدینه خود را با احتیاط بیان میکنند. در حقیقت کمونیست ها نشان داده اند که بیهوده سخن نمیگویند و وعده های خود را به مرحله اجرا در میآورند.

نظر منتقدین پیروزی هر چه باشد يك نکته مسلم است و در واقعیت آن نمیتوان تردید کرد. و آن پیروز کامل سوسیالیسم در اتحاد شوروی و تری سیستم سوسیالیستی سیستم سرمایه داریست. توجه کنید:

- در ۱۹۲۰ سهم تولید صنعتی سوسیالیسم در مقیاس جهانی فقط ۵٪ بود و کاپیتالیسم ۹۵٪ تولید جهانی را در دست داشت. امروز کشورهای اردو ی سوسیالیسم بیش از نشت تولید صنعتی جهانی را در اختیار گرفته اند.

- در ۱۹۲۰ کشور اتحاد شوروی ویرانه و عقب مانده بود. پس از گذشت ۴۰ سال طریغم خسارات عظیم ناشی از جنگ دوم، امروز يك کشور آباد، نیرومند و مرفعی و از لحاظ صنعتی بدومین کشور جهانی تبدیل گردیده است.

- آهنگ رشد سالیانه تولید صنعتی در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی سه تا چهار برابر آهنگ رشد سالیانه تولید صنعتی در کشورهای سرمایه داری است. در نتیجه همین رشد سریع تولید صنعتی کشور اتحاد شوروی توانسته است در مسدات کواهی پر کشورهای سرمایه داری سبقت گیرد و يك قدرت صنعتی طراز اول تبدیل یسل گردد. اجرای نقشه های اقتصادی در اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی نشان میدهد که این رشد سریع کماکان حفظ شده و افزایش تولید صنعتی با همین آهنگ ادامه دارد.

- از ۱۹۲۷ تا ۱۹۶۰ تولید صنعتی کشورهای سوسیالیستی قریب هفت برابر شده، در حالیکه در همین فاصله افزایش تولید صنعتی کشورهای امپریالیستی کمتر از دوبرابر نیم است. هیچ دلیلی در دست نیست که اقتصاد صنعتی کشورهای سوسیالیستی با همین آهنگ سریع رشد نکند. نقشه هفت ساله تولید صنعتی در کشور اتحاد شوروی که هم اکنون در دست اجراست و یکسال پیش از موعد مقرر پایان خواهد رسید در دست دارد برای آنکه آهنگ رشد سالیانه صنعتی کماکان ادامه خواهد یافت.

به افزایش تولید پاره ای از محصولات صنعتی ظرف شش سال اخیر در اتحاد شوروی ۲۶ میلیون تن، در افزایش تولید فولاد ظرف شش سال اخیر در اتحاد شوروی ۲۶ میلیون تن، در

ایالات متحدہ امریکا ۱۰ میلیون تن •

• افزایش استخراج نفت در اتحاد شوروی ۹۰ میلیون تن ، در امریکا تقریباً بیست میلیون تن •

• هم اکنون تولید صنعتی اتحاد شوروی بیش از ۶۰٪ تولید صنعتی امریکا را تشکیل میدهد • با آهنگ رشد سالیانه تولید صنعتی اتحاد شوروی که چهار برابر آهنگ رشد تولید صنعتی امریکا است حد اکثر پس از پنج سال د یگرتولید صنعتی اتحاد شوروی به امریکا خواهد رسید و شاید از آن نیز تجاوز خواهد کرد •

به نکات فوق اقتصاد طبق نقشه وحدت سیاسی واجتماعی خلقهای کشور اتحاد شوروی را بیفزاید — چیزی که در کشورهای سرمایه داری اثری هم از آن مشهود نیست ونمیتواند هم باشد — انوقت معلوم میشود که جانی برای شك و تردید در اجرای برنامه عظیم کشور اتحاد شوروی باقی نماند •

انقلاب اکثر نقطه تحول عظیم و آغاز مرحله نوینی را در تاریخ بشریت پدید آورد ، راه ایجاد جامعه بدون طبقات ، بدون استثمار ، بدون مبارزه طبقاتی ، بدون جنگ اگشود ، جامعه ای که در آن دؤر نعم مادی بهر کس اجازه میدهد که به اندازه نیازش از تولید بهره برگیرد و استعداد و قریحه خود را در کلیه زمینه ها بطور کامل رشد دهد • جامعه سوسیالیستی که هم اکنون در اتحاد شوروی بطور کامل ساخته شده و در کشورهای دیگر دوی سوسیالیستی در دست ساختمان یادر دست اتمام است مرحله مقدمانی بنسای جامعه کمونیستی است •

پایان ساختمان جامعه سوسیالیستی در کشورهای مختلف ارد و گاه سوسیالیسم نمیتواند همزمان با از اینجهت که اولاً انقلاب سوسیالیستی در این کشورها در زمانهای مختلف انجام گرفته و ثانیاً سطح تکامل اقتصادی و فرهنگی کشورهایی که در راه ساختمان سوسیالیسم گام گذارده اند یکسان نبوده است • بدین ترتیب جامعه انسانی از ساختمان سوسیالیسم در یک کشور واحد به ساختمان سوسیالیسم در یک رشته از کشورهای عبور کرده و اکنون ساختمان جامعه کمونیستی در دستوروزمل اتحاد شوروی قرار گرفته است در حالی که در کشورهای دیگر سیستم سوسیالیستی ساختمان سوسیالیسم در حال اجراست • ظسرف بیست سال آینده که در اتحاد شوروی جامعه کمونیستی در خطوط اساسی آن بنا خواهد شد ، کشورهای دیگری نیز ساختمان جامعه کمونیستی قدم خواهند گذارد •

طت انتقال تقریباً همزمان کشورهای سوسیالیستی به جامعه کمونیستی در اینست که اقتصاد ملی در این کشورها همه طبق قوانین اقتصادی همانندی رشد میکنند • چنانچه تأثیر قانون رشد موزون وهم آهنگ اقتصاد ملی در مقیاس سیرین المللی موجب میگردد که کشورهای که در این سیستم از لحاظ اقتصادی عقب مانده و ترند با آهنگ سریعتری رشد خواهند کرد • آهنگ سریع رشد این کشورها ناشی از کمکیهای اقتصادی ، فنی و علمی کشورهای مرفقی تر سیستم سوسیالیستی و نیز به اتحاد شوروی است به آن کشورهایی که اقتصاد آنها کمتر رشد یافته است • این کمکها البته در آغاز یکطرفی است ولی پس از مدتی که اقتصاد کشورهای کمتر مرفقی رشد یافت ، این کمکها جنبه متقابل ود و طرفی بخود میگیرد • بنابراین وجود سیستم جهانی سوسیالیسم و مناسبات همکاری و کمک متقابل کشورهای سوسیالیستی بهر یک از این کشورها اجازه میدهد که در آن ساختمان سوسیالیسم را بسرعت در مدت کوتاهی طی کرده و همه تقریباً همزمان به مرحله ساختمان کمونیسم وارد شوند • در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی گفته میشود :

”... تکامل د ولتهای سوسیالیستی که در ترکیب سیستم جهانی سوسیالیسم وارد میشوند ، استفاد ه از قانونمند و پیاوژیای این سیستم امکان کواده در ن مرحله ساختمان سوسیالیسم را برای این د ولتهات امین میکند ، در برابر آ نهاد مرفق انتقال کم هیش همزمان بکمونیسم را در چهار چوب یک دوران تاریخی می کشاید •“

ساختمان کمونیسم نسبت به ساختمان سوسیالیسم در شرایط مساعدتری انجام میگیرد زیرا از افسرفی جامعه کمونیستی از جامعه سوسیالیستی بیرون میاید که از لحاظ صورت بندی یا فرم سیون اقتصادی اجتماعات با آن یکسان وهمگون است (نه مانند سوسیالیسم وسرمایه داری که د فرم سیون اقتصادی — اجتماعی

مقاومت و ناهمگون می باشد) • لتین توضیح میدهد که :

• • • • • تمایز طی میان سوسیالیسم و کمونیسم بزبان ساده اینست که کلمه اول بمعنی نخستین پلکان جامعه جدید است که از سرمایه داری بیرون میاید • کلمه دوم پلکان بعدی و عالی این جامعه است • (لتین - مقاله " ابتکار بزرگ " ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۹) از طرف دیگر وجود سیستم جهانی سوسیالیسم که همه تقریباً در زمان واحدی بکمونیسم خواهند رقت مفهوم ساختمان کمونیسم را در یک کشور واحد متفی میسازد • ساختمان جامعه کمونیستی در اتحاد شوروی در خطوط اساسی آن در سال ۱۹۸۰ پایان میپذیرد ساختمان جامعه کمونیستی بطور کامل و موضوع مرحله بعدی تکامل جامعه شوروی است که برنامه کنونی ناظر به آن نیست •

در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی خصوصیات جامعه کمونیستی، راه ساختمان این جامعه و تغییراتی که در زیر بنا و منای جامعه سوسیالیستی در جریان انتقال بجامعه کمونیستی روی میدهد تحلیل شده است • در این مقاله فقط نکاتی از برنامه مورد توجه قرار گرفته است •

جامعه کمونیستی چگونه جامعه ای است ؟

جامعه کمونیستی جامعه ایست که در آن از طبقات اجتماعی اثری مشهود نیست و تمامی کامل (بمعنیه اجتماعی آن) میان کلیه افراد جامعه برقرار است • در این جامعه فقط یک نوع مالکیت اجتماعی بوسیله تولید وجود دارد : مالکیت همه خلق بر همه وسائل تولید • در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی کمونیسم اینگونه تعریف میشود :

" کمونیسم ساختمان اجتماعی بدون طبقاتی است باما لکیت همه خلق بوسائل تولید و تمامی اجتماعی کامل تمام اعضای جامعه ، جامعه ای که در آن همه را رشد همه جانبه مردم ب نیروهای مولده نیز بر اساس تکامل مداوم علوم و تکنیک رشد مییابند ، تمام منابع ثروت اجتماعی سیل آسا جریان مییابد و اصل بزرگ " از هر کس منابه استعدادش بهره کس منابه احتیاجش " تحقق میپذیرد • کمونیسم جامعه کارکنان آزاد و آگاه است که دارای سازمان عالی است و در آن اداره اجتماع بر عهد خود افراد اجتماع است ، کار بسود جامعه برای همه بصورت یک احتیاج حیاتی در میاید ، احتیاجی که ضرورت آن آگاهانه احساس میشود ، استعداد های هر کس برای استفاده و خلق هسرحه بیشتر بکار خواهد افتاد • "

برای نیل به هدفی که حزب کمونیست اتحاد شوروی در برابر خود قرار داده فقط بیست سال وقت لازم است که برنامه هفت ساله کنونی که در دست اجراست مرحله مهمی از آنرا تشکیل میدهد • در پایان این مدت یعنی در ۱۹۸۰ نیروهای مولده در اتحاد شوروی بسطی خواهد رسید که تاکنون در هیچیک از کشورهای سابقه نداشته است و کشور شوروی از لحاظ تولید ، تکامل سطح تکنیک و سرانه تولید مقام اول را در جهان احراز خواهد نمود • این نیروهای مولده عظیم و رشد یابی آنها اجازه خواهد داد که مناسبات تولیدی سوسیالیستی بناسبات تولیدی کمونیستی تبدیل گردد •

وظیفه اساسی اقتصادی در جریان بیست سال آینده عبارتست از ایجاد زیربنای مادی و تکنیکی جامعه کمونیستی یعنی اجرای الکتریفیکاسیون کامل کشور و اقتصاد ، ماشین و خود کارکردن (مکانیزاسیون و اتوماسیون) کامل تولید ، تکامل وسیع علوم و استفاده وسیع از آن در تولید ، افزایش بیسابقه بازده کار ، بآلبرن سطح فرهنگی و تخصص فنی زحمتکشان و • • • • • بعبارت دیگر ایجاد زیربنای مادی و تکنیکی کمونیسم پروسه اجتماعی پیچیده ایست که تمام رشته های تولید ، تکنیک ، اداره امور تولید ، و مناسبات اقتصادی را در بر میگیرد •

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی طرق مشخص انجام این وظیفه را نشان میدهد • در برنامه گفته میشود که حجم تولید صنعتی ظرف ده سال آینده (تا ۱۹۷۰) تقریباً برابر نیم خواهد شد و بنابراین سطح تولید صنعتی امریکارا در پشت سر خواهد گذارد • در ظرف بیست سال (تا ۱۹۸۰) حجم تولید صنعتی نسبت به مقیاس کنونی لااقل شش برابر خواهد شد • تولید فولاد که یکی از مواد اساسی صنایع است در

پایان بیست سال به ۲۵۰ میلیون تن در سال بالغ خواهد گردید .
 برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی یاد ر نظر گرفتن این آموزش نلین که " کمونیسم عبارتست از حکومت شوروی با اضافه الکترونیکا سیون سراسر کشور " موضوع توسعه شبکه برق رارکن اساسی ساختمان اقتصاد جامعه کمونیستی می شمارد . صهیون جهت د برنامه اهنگ رشد تولید برق پیش از اهنگ رشد تولیدات د یگدر نظر گرفته شده است . در پایان د سال آینده د تولید سالیانه برق به ۹۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد کیلووات ساعت ود ر پایان بیست سال آینده به ۲۷۰۰ تا ۳۰۰۰ میلیارد کیلووات ساعت بالغ خواهد گردید و ایسن بآن معنی است که الکترونیکا سیون سراسر کشور د خطوط اساسی خود پایان خواهد یافت .

منابع سنگین که د ساختمان سوسیالیسم د درجه اول اهمیت قرار داشتند د در تصرف سالهای آینده همچنان اهمیت خود را حفظ خواهند نمود .
 همراه با رشد صنایع ، کشاورزی نیز همه جانبه رشد خواهد نمود . طبق برنامه حجم محصولات کشاورزی ظرف د سال آینده د در حدود د برابر ونیم و ظرف بیست سال آینده سه برابر ونیم افزایش خواهد یافت . با این ترتیب اتحاد شوروی ، ظرف د سال آینده از جهت تولید سرانه برای محصولات عمده د کشاورزی برابر با سبقت خواهد گرفت .

بر اساس ایجاد زمینهای مادی و تکنیکی کمونیسم و توسعه شگرف تمام شعب اقتصاد ملی ، تنم مادی و فرهنگی جامعه به آن اندازه افزاوانی خواهد رسید که بتوان اصل توزیع بر مبنای احتیاج را عملی ساخت .
 د نتیجه اجرای برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی مردم شوروی با لاترین سطح زندگی را در جهان بدست خواهند آورد . درآمد واقعی هر فرد شوروی در پایان بیست سال آینده سه برابر ونیم افزایش خواهد یافت د در حالی که در پایان د سال آینده ساعت کار به شش ساعت تقلیل پیدا خواهد کرد . طی ریم پائین آمدن ساعات کار عمده ارمز افزوده میشود ، مالیات حذف میشود و بر اثر افزایش بازده د کار نرخ اجناس مرتباً تخفیف مییابد . مسکن ، نگاهداری کودکان ، تحصیل د تمام مدرس ، حمل و نقل عمومی ، معالجات طبسی و دارو همه مدائن خواهد بود . مردم شوروی که قهرمانانه د برابر شد اند و محرومیت ها ایستادگی و مقاومت نشان داده اند د در حاد ه سعادت و رفاه ابدی کام خواهند گذارد .

د روزهای چنین جامعه ای که هم اکنون د اتحاد شوروی در دست ساختمان است ، تاثیر انقلابی عظیمی د ر ر حه کسان سراسر جهان باقی میگذارد و آنها را به بارز د ر راه تحقق جامعه کمونیستی تجویز میکند .
 همراه با تغییرات شگرفی که د زمینهای جامعه سوسیالیستی روی میدهد ، مناسبات اجتماعی و ساختمان طبقات جامعه و زندگی سیاسی و فرهنگی جامعه نیز عمیقاً تغییر میکند و تکامل مییابد .

مالکیت د و گانه بروسائل تولید د در حیان انتقال سوسیالیسم به کمونیسم ب مالکیت از نوع واحدی تبدیل خواهد شد . اکنون د اتحاد شوروی د نوع مالکیت عمده وجود دارد : مالکیت دولتی یعنی مالکیت همه خلق بروسائل تولید و مالکیت کثورتیوی و کلخوزی یعنی مالکیت اجتماعی د هقانان کلخوزی ب ر کثورتیوهای کشاورزی . د برنامه پیشبینی میشود که مالکیت کثورتیوی باید ب مالکیت اجتماعی کمونیستی ارتقا یابد . این تغییر بر اثر تکامل مالکیت کثورتیوی ، تحکیم و توسعه مناسبات میان کلخوزها و رشد روابط کلخوزها با مؤسسات دولتی خواهد داد .

ساختمان زمینهای مادی و تکنیکی جامعه کمونیستی بتدریج تغییرات عظیمی از لحاظ رشد اقتصادی و سطح زندگی و فرهنگی د ر کثورتیوهای کشاورزی ایجاد مینماید . کلخوزها بتدریج مؤسسات د یگ ر کمونیستی نزدیک میشوند . سیمای روستا بتدریج تغییر میکند بصورت شهر ر می آید و بدین ترتیب تمام اشتهای بزمیان شهر و ده که د دوران سرمایه داری بر اثر استثمار شدیده د توسط شهر وجود مییابد و سوسیالیسم با اتحاد طبقه کارگر و دهقانان فقط به اشتهای ناپی برودن این تضاد پایان میدهد ، بکلی از بین خواهد رفت .

با تغییر د نوع مالکیت اجتماعی سوسیالیستی ب مالکیت اجتماعی کمونیستی واحد ، با همانند شدن خلعت تولید صنعتی و کشاورزی ، بانزدیک شدن شرایط زندگی و سطح فرهنگی دهقانان کلخوزی با کارزان و اهالی شهر تمایزات طبقاتی نیز که د ر جامعه سوسیالیستی هنوز وجود دارند از بین خواهند رفت و جامعه بسدون طبقات پدید خواهد آمد . د برنامه حزب کمونیست اینطور گفته میشود :

" د ر جامعه کمونیستی طبقات کاملاً از بین خواهند رفت . . . "

" هنگامی که کمونیسم بنا شود ، طبقات از بین میروند ووظیفه رهبری طبقه کارگرنیز پایان خواهد پذیرفت."

در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی راه حل پایان بخشیدن تفاوت اساسی میان کارفکری و کار بدنی پیش بینی شده است . در جریان ایجاد زیربنای مادی و تکنیکی جامعه کمونیستی و پیروژه برائش خود کار کردن تولید سطح فرهنگی و تکنیکی طبقه کارگرود هقانان بالا خواهد رفت . هر د هقان بیک مبنیست و متخصص کشاورزی و هر کارگر بیک مهند سفنی یاتکنیسین تبدیل خواهد شد . آموزش عمومی اجباری در مسیر تحصیلات متوسطه علی خواهد گردید . بر اثر تقلیل روز کار و افزایش سطح زندگی مادی فرهنگی افراد تحصیلات عالی و آموزش پلی تکنیک در اختیار تمام افراد جامعه قرار خواهد گرفت . در برنامه توسعه شبکه موسسات آموزشی و فرهنگی پیش بینی شده است که در آنها افراد جامعه در هر رشته ای که مایل باشد میتوانند بیاموزند یا معلومات خود را تکمیل کنند . در برنامه اینطور گفته میشود که

" پیروزی کمونیسم موجب اختلاط کارفکری و کار بدنی خواهد شد و دیگر برای روشن فکران بعنوان یک قشر اجتماعی جداگانه جایی در جامعه باقی نخواهد ماند ."

حزب ود ولت شوروی

در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی تکامل سازمانهای سیاسی جامعه و از آن جمله تکامل دولت پیش بینی شده و از این جهت در د مسئله عهد حزب ود ولت فصل تازه ای افتتاح گردیده است . در برنامه قید شده که در کشور اتحاد شوروی دولت د یکتاتوری پرولتاریا دران تاریخی خود را پیموده ، نقش تاریخی خود را بازی کرده و اکنون بصورت دولت تمام مردم ، دولت همه خلق درآمده است و همچنین حزب کمونیست اتحاد شوروی که بعنوان حزب طبقه کارگر بوجود آمد اکنون حزب تمام خلق شوروی گردیده است .

انقلاب سوسیالیستی از راهی که پیروزی آن تأمین گرد از راه مسالمت آمیز یا غیر مسالمت آمیز ، طبقه کارگر در رأس حکومت قرار میدهند . ماهیت حکومت سوسیالیستی پس از پیروزی انقلاب ، شکل حکومت هر چه باشد ، عبارت از د یکتاتوری پرولتاریاست . د یکتاتوری پرولتاریا برای درهم شکستن مقاومت طبقات استثمارگر و کوشش آنها در راستا برآمد دریم استثمار ضروری است . ولی هرگز فراموش نکنیم که برخلاف د یکتاتوری بورژوازی که د یکتاتوری اقلیت استثمارگر بر اکثریت مردم و منظر استثمار و بهره کشی این اکثریت است د یکتاتوری پرولتاریا عبارتست از د یکتاسی اکثریت قریب باغیاغ زحمت کشان و شرکت آنها در اداره امور کشور . د یکتاتوری پرولتاریا کلیه حقوق دموکراتیک و امکان تحقق آنها را برای تمام مردم تأمین مینماید .

همچنین فراموش نکنیم که د یکتاتوری پرولتاریا درانی گذراست . حکومت د یکتاتوری پرولتاریا در جریان ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم بتدریج چه از حیث ماهیت و چه از حیث وظایف تغییر میکند و سرانجام پس از پایان ساختمان جامعه کمونیستی راه زوال خود را خواهد پیمود . بالاخره فراموش نکنیم که د یکتاتوری پرولتاریا تنها اعمال فشار نیست بلکه وظیفه مثبت و خلاق نیز دارد و آن ساختمان جامعه سوسیالیستی هم از جهت اقتصادی و هم از جهت تربیتی فرهنگی است .

تجربه اتحاد شوروی نشان میدهد که بدون استقرار د یکتاتوری پرولتاریا ساختمان سوسیالیسم امکان ندارد . د یکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی وظایف تاریخی خود را با انجام رسانید ، تغییرات عمیق و شگرفی در زیر بنای جامعه پذیرد آورد ، سوسیالیسم را بطور کامل برای همیشه بنیانهاد . د یکتاتوری پرولتاریا اکنون انجام وظایف مهم تاریخی خود را با پایان رسانید و غرورت وجودی آن از لحاظ شرایط داخلی کشور اتحاد شوروی متفتی است . د یکتاتوری پرولتاریا اکنون بدولت همه مردم شوروی تبدیل گردیده است . این یکی از احکام تازه برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی است . در برنامه چنین گفته شده است :

" پس از آنکه پیروزی کامل و قطعی سوسیالیسم یعنی مرحله اول کمونیسم و انتقال جامعه را به مرحله ساختمان کمونیسم در خطوط اصلی آن تأمین نمود ، د یکتاتوری پرولتاریا وظیفه تاریخی خود را انجام داده و از نظر وظایف تکامل داخلی ضرورت خود را در اتحاد شوروی از دست داده است . دولت که بعنوان دولت د یکتاتوری پرولتاریا ظهور کرد بدولت تمام خلق و به آلت اجرای منافع و اراده تمام خلق تبدیل گردیده است . از

آنجا که طبقه کارگر پیشروترین و ارگانیزه ترین نیروی جامعه شوروی است، این طبقه نقش رهبری خود را در بنای کمونیسم در خطوط اساسی آن اجرا میکند. هنگامی که کمونیسم ساخته شود و طبقات از بین بروند طبقه کارگر اجرای وظیفه رهبری جامعه را نیز بپایان میرساند.*

بموجب این حکم پیش از آنکه دولت بمشابه آلت دیکتاتوری زائل شود دیکتاتوری طبقه کارگر ضرورت خود را از دست میدهد. ولی دولت بمشابه سازمان همه خلق تا پیروزی کامل کمونیسم وجود خواهد داشت. در برنامه وظائف این دولت عبارتست از ایجاد زیربنای مادی و فنی کمونیسم، تبدیل مناسبات سوسیالیستی به مناسبات کمونیستی، حفاظت حقوق و آزادیهای مردم شوروی و مالکیت سوسیالیستی، پرورش توده های مردم با روح انضباط آگاهانه. مبادرك کمونیستی کار و تأمین دفاع و امنیت کشور، توسعه همکاری برادرانه با کشورهای سوسیالیستی، دفاع از امر صلح جهانی هر قرار گرفتن مناسبات عادی با کلیه کشورها.

در جریان ساختمان جامعه کمونیستی شرکت توده های مردم در امور دولتی و اداره امور اقتصادی و فرهنگی توسعه مییابد. وظائف دولت بتدریج برعهده سازمانهای جامعه قرار خواهد گرفت. بتدریج شرایط انتقال از سازمانهای دولتی به اداره کمونیستی امور جامعه فراهم مییابد. شوهرها در انجام این امر نقش اساسی بازی میکنند زیرا آنها هم خصوصیات ادارات دولتی و هم خصوصیات سازمانهای اجتماعی را دربر دارند. در برنامه پیش بینی شده که پیوسته افراد جدیدی به عضویت شوهرها انتخاب گردند تا افراد جامعه همه بتوانند در اداره امور جامعه شرکت جست و اثر بیاورند. گذشته از شوهرها کمتر مسایر سازمانهای اجتماعی نیز از قبیل اتحادیه های کارگری، سازمان جوانان و کوپراتیوها افزایش مییابد. در برنامه تکامل امور دولتی بدین شکل بیان شده است:

"تکامل امور دولتی سوسیالیستی بتدریج انجام امور دولتی را به اداره امور کمونیستی اجتماع توسط خود اجتماع تبدیل خواهد کرد. در اداره امور کمونیستی اجتماع شوهرها اتحادیه های کارگری، کوپراتیوها و دیگر سازمانهای توده ای زحمت کشان باید یکدیگر در می آمیزند. این جریان عبارتست از تکامل بیشتر دموکراسی زیرا شرکت فعال تمام اعضای جامعه را در اداره امور اجتماعی تأمین میکند.*"

برنامه صلح و همزیستی مسالمت آمیز

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی برنامه صلح و همزیستی مسالمت آمیز میان دو سیستم سوسیالیسم و سرمایه داری است. بنای سوسیالیسم و ساختمان کمونیسم قبل از هر چیز بصلح استوار باید از نیازمند است. سوسیالیسم و کمونیسم با صلح ملازمه دارد. بیهوده نیست که اساس سیاست خارجی اتحاد شوروی پس از انقلاب اکبر و سیاست کشورهای اردوی سوسیالیستی بر اساس صلح و همزیستی مسالمت آمیز قرار دارد. کشور اتحاد شوروی که برنامه عظیم بیست ساله رشد اقتصادی، تکامل مناسبات تولیدی و بهبود شرایط زندگی مادی و فرهنگی خلقهای شوروی را طرح و اجرا میکند نمیتواند سیاستی جز سیاست صلح و همزیستی دنبال کند.

دولت اتحاد شوروی برخلاف تبلیغات امپریالیست ها خواهان صدور انقلاب نیست. کمونیسم از راه آتش علی برتری خود بر سرمایه داری، از راه نشان دادن جامعه ای که از جهت رفاه و آسایش مردم سرمشق و نمونه است توجه توده های مردم را در سراسر جهان بخود جلب خواهد کرد و آنها را بپاروژه برای تحقق افکار کمونیستی خواهد کشانید. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی خاطر نشان میشود:

"هنگامی که خلق شوروی از مزایای کمونیسم برخوردار شود میلیون ها مردم روی زمین خواهند گفت: ما هوادار کمونیسم هستیم. افکار کمونیستی از راه ایجاد نمونه يك سازگ اجتماعی کامل و شکستنی نیروهای تولیدی، از راه ایجاد کلیه شرایط لازم برای خوشبختی و رفاه انسان در قلب و مغز توده های مردم رسوخ میکند نه از راه جنگ طیه کشورهای دیگر.*"

هر انداز برتری سیستم اجتماعی و اقتصادی سوسیالیسم بر سیستم سرمایه داری بیشتر مشهود گردد مبارزه خلق با خطر سوسیالیسم شدت خواهد گرفت و کشورهای بیشتری در راه سوسیالیسم گام خواهند

گذشت اما اگر اتحاد شوروی و کشورهای اردوی سوسیالیستی و کمونیستهای سراسر جهان صد و انقلاب را تأثیر میدهند و عقیده دارند که خلقها خود هر روزی را که بسود و صلاح خود تشخیص دهند انتخاب خواهند نمود، ولی در عین حال صد و روند انقلاب را از جانب امپریالیستها نمیتوانند نادیده بگیرند و طبعاً آن مبارزه برنخیزند وجود اردوی سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد شوروی مبارزه خلقها را که در زیر اسارت امپریالیسم قرار دارند یا آنها را که برای تحکیم و تأمین استقلال تام و تمام خود مبارزه میکنند تسهیل میکند. مبارزه این خلقها امپریالیسم را تضعیف میکند. هر پیروزی در این مبارزه ضربه ایست که بر پیکر امپریالیسم وارد میاید و بدو شک و تضعیف امپریالیسم صلح را تحکیم میکند و پایه آنرا توسعه میدهد. بهبود نیست که اتحاد شوروی و کلیه کشورهای اردوی سوسیالیستی پشتیبانی بدو و ن قید و شرط خود را از نهضت های نجات بخش ملی منظور نیل به استقلال کامل سیاسی و اقتصادی در پی میورزند. در برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی صریحاً اعلام شده است: "حزب کمونیست اتحاد شوروی و خلق شوروی را باید و نیز علیه کلیه جنگهای غاصبانه از هر نوع که باشد متوجه علیه جنگهای میان دولتهای سرمایه داری، علیه جنگهای محلی بخاطر خفه کردن جنبشهای نجات بخش ملی مبارزه خواهند کرد و وظیفه خود می شمارند مبارزه مقدس خلقهای آسیا و جنگهای آزاد بیخشنود لانه آنها را طبعاً امپریالیسم پشتیبانی کنند."

xxxxxxx

راهی که راه ملت ایرانست

اتحاد شوروی بهترین دوست ملت ما و متجمله ملت ایرانست. افزایش قدرت اقتصادی و دفاعی اتحاد شوروی با لافتن حیثیت و اعتبار آن بسود کلیه ملت های است که در زیر تاجیر سیاسی و اقتصادی امپریالیسم قرار گرفته اند راهی که حزب کمونیست اتحاد شوروی پیموده و میپیماید راه سعادت و رفاه ابدی جامعه بشری است. این راه راه تمام زحمت کشان روی زمین و از آنجمله مردم ستعدیده و رنج کشیده میهن ماست. روزنامه اطلاعات از اینکه نطقی عیث نمایندگی حزب توده ایران در کنگره بیست و دوم حزب کمونیست اتحاد شوروی با عبارات "راهی که شما بازمیکنید همان راه ماست"، "موفقیتها و پیروزیهای شما موفقیتهای ما نیز میباشد" پایان مییابد بخشم افتاده، بد شما گوئی پرداخته است. مد بر اطلاعات بخوبی میداند که راه هیئت حاکمه ایران و در رأس آن شاه و دولتهای دست نشاندۀ او که خود مد بر اطلاعات نیز از چاکران درگاه اوست باراه ملت ایران یکی نیست. راه هیئت حاکمه ایران راه خیانت، جنایت، اسارت میهن ما و فروختن منافع ملت ایران به امپریالیستهاست. راه مردم ایران، برعکس، راه مبارزه در راه آزادی و استقلال، راه ترقی کشور، راه بهبود زندگی مادی و فرهنگی، راه سعادت و رفاه جامعه است. این همان راهی است که حزب کمونیست اتحاد شوروی، خلق قهرمان شوروی با تحمل مصائب و محرومیتها به جامعه بشری نشان داده است. در دوران کنونی جریان تاریخ تکامل بشر را تضاد سیستم سوسیالیستی با سیستم سرمایه داری تعیین میکند. هر اندازۀ تناسب نیروها در صحنه بین المللی بسود سیستم سوسیالیستی تخفیر کند آزادی ملت های استعمارزده و از آنجمله ملت ایران نزد یکر خواهد شد. پیروزیهای سیستم سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد شوروی پیروزی بر امپریالیسم است. از این جهت ملت ایران که برای پیروزی بر امپریالیسم و حال داخلی آن مبارزه میکند کامیابهای اتحاد شوروی را بشمارد. پیروزیهای خود تلقی میکند و به آنها با خوشوقتی و مسرت میگرد. برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی نه تنها راه سعادت و خوشبختی خلقهای اتحاد شوروی و مردم ستعدیده ماست بلکه آزادی نزدیک ملت ما را از یوغ استعمار و ارتجاع نمود میدهد.

تلخ یا تلخاں یقین ملحق شود
کی دم باطل قرین حق شود
مولوی

« ماموریت » شاه و « رسالت » خلیل ملکی

درآمد سخن

- ۱ - تحلیل علل شکست نهضت ملی ایران
- ۲ - مشی اساسی در سیاست داخلی و خارجی
- ۳ - روش نسبت به امپریالیستی غرب

درآمد سخن

شاه و خلیل ملکی هر دو مدعی "رسالتی" و "ماموریتی" هستند. این دو نفر گرچه از دو جهت بظاهر مخالف، و ماموریت‌های بظاہر نابرابر حرکت میکنند اما در خطوط کلی نظریات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و خوش بهم می‌رسند و هر دو مسوی یک هدف واحد گام بر میدارند. شاه اینک هشت سال است در کسوت یک "منجی" بالفعل، یک تاز عرصه سیاست است. و ملکی که فاقد تمام زمینه‌های مساعدی است که شاه از آن برخوردار می‌باشد تلاش عشی بکار میرود تا آیندہ "یا الهیسی" را برای خود تأمین کند.

شاه حد و دوشغور ماموریت خود را در کتاب معروف خویش که حاوی مجموع نظریات اجتماعی و سیاسی اوست تعیین کرده است. خلیل ملکی نیز در تمام آثار خود و جمع و جور تراجمه در "رئانیہ جامعہ سوسیالیست-های ایران" که بمنزلہ مانیفست او گروه منسوب با اوست شکل کلی رسالت خویش را ترسیم نموده است.

وقتی خواننده محتوی اساسی بیانیه ملکی را در خطوط کلی آن باد عاوی محمد رضا شاه می‌سجد و نظریات این دو عنصر را در باره طریق اجرا و انجام این رسالت و "ماموریت" در کنار هم قرار میدهد در بسیاری از موارد دچار این ابهام میگردد که آیا این "شاهنشاه ایران" است که به گنجینه نفیس کشور پهای عمیق اجتماعی و سیاسی رهبر "خردمند" نیروی سوم دستبرد زده و نرم نرمک نظریات سیاسی و اجتماعی او را کش رفته و نام خود قالب کرده است، یا این مغز متفکر نیروی سوم است که رئیس اید و ها و نظریات سیاسی و معتقدات اجتماعی خود را از "شاهنشاه" اخذ و اقتباس نموده و حتی گاهی هم ضرورتاً از موضع شاه عقب تر رفته و گذاشته است که شاه روی دست او بلند شود.

مثلاً خلیل ملکی در بیانیه جامعہ طبقات زحمتکش شهرود به بمنزلہ زائده ای از طبقات ستمگر می‌نگردد و منافق و مصالح این طبقات تا آنجا برای او اهمیت پیدا میکند که بهره‌کشی از آنها را برای طبقات ستمگر تا مین نماید و مراحم آقای ملکی تنهاد را این حد و شامل زحمتکشان شهرود به میشود که لطفاً توضیح میکنند: "طبقات کارگروه حقان و پیشه ور که رویه معرفت () نیرومند ترین عامل تولید هستند باید مورد توجه بیشتری قرار بگیرند".

همین و بس. دیگر از حق تشکل، حق مبارزه، حق دخالت زحمتکشان در تعیین سرنوشت خود صحبتی هم در میان نیست. تنهاد یک مورد آقای خلیل ملکی این طبقات را مشمول غایات بیشتری بوعده سرخرمن قرار میدهد به شرح زیر:

"امات اتحادیه های کارگری از تأسیسات اساسی جوامع متمدن است. شور و مشورت با آنها برای اتخاذ تصمیمات مهم از وظایف حکومت سوسیالیستی ایران میباشد."

اماتا وقتی که بپایمردی آقای خلیل ملکی این حکومت "سوسیالیستی" بوجود نیامده تابصوابد وی کارگران راد را مردم مهم کشوری "مرد شور و مشورت" قرار دهد آنها باید سر برافکنند و مانند همه بچه های خوب و مطیع سرگرم انجام وظایف خود و امید و اربلطف و کرم طبقات فرمانروا باشند. بدین ترتیب در همه جای بیانیته نقش خلاصه طبقات زحمتکش در تغییر ساختمان اجتماعی نفی میشود و این طبقات همه جا از آیره مبارزات سیاسی و اجتماعی خارج میگردد.

در این مورد حد اقل "شاه دمکرات" روی دست "رهبر سوسیالیست" بلند میشود. وی در قدرت خود نمی بیند مبارزه طبقات زحمتکش را حد اقل در زمینه اقتصادی نفی کند و همچنین در کتاب مستطاب خود چنین مینویسد:

"شرط عقل آنست (کذا فی الاصل) که اتحادیه های کارگری از احزاب سیاسی برکنار باشند و هدف اصلی آنها این باشد که اوضاع اقتصادی خود را بهبود بخشند و امور کلی و دامنه دار را با احزاب سیاسی واگذار کنند."

ملکی میگوید این سرمایه دارانند که باید بکارگران "توجه بیشتری" مبذول دارند ولی شاه میگوید این اتحادیه های کارگری هستند که باید برای بهبود وضع اقتصادی کارگران بکوشند. کدامیک از این دو فکر ارتجاعی-ترو عقب ماندۀ تر است؟

مثال دیگر: شاه در کتاب خود درباره تشکیل احزاب سیاسی نظریه حالی ابراز نمیدارد که نشان میدهد چگونه وی همیشه در سطح مسائل میگذرد و عوامل عینی زندگی و تضاد های عینی اجتماعی تاجه حد در خارج از حد و درک شاهانه او قرار نمیگیرد و چگونه مسائل را تابعد ابتدال ساده میکند. وی مینویسد:

"در تیار هر وقت حزبی تشکیل شد یک یا چند نفر نشستند و فکر کردند و عقایدی ابراز داشتند و راه حلها را عرضه کردند و حزب تشکیل شد و مؤمنین به آنها پیوستند". انعکاس خارجی این نظریه وجود احزاب در گانه ایست که با آن وضع مضطرب تولد یافتند و در آن شکل رسوا فکرات کردند. بسیار خوب چنین مبهلاتی از شاه بعید نیست ولی وقتی یک "مغز متفکر"، یک "صاحب مکتب" سیاسی و اجتماعی" که میخواهند به نهشتی "ایدئولوژی" و "دکترین" بدهد، در همان وضع شاه قرار میگیرد و از همان دیدگاه مسائل را تلقی میکند آنرا باید چه نام نهاد؟ گفته های زهرین ملکی را با نظریات شاه بسنجید:

"بزرگترین بدبختی کشور ما... فقدان یک دکترین یا ایدئولوژی و یا فقدان اصول هرگز و نقشه ایست که بوسیله عده ای از روشنفکران و کارشناسان بوجود آمده باشد."

و در صفحه ۳۶ بیانیۀ برای رفع این نقیصه چنین می اندیشد:

"هم اکنون عده زیادی از کارشناسان و اقتصاد دانان با تاملات سوسیالیستی درد ستگای های مختلف دولتی شرکت دارند. در صورتیکه قسمت فعال و آگاه این مهندسان و کارشناسان و اقتصاد دانان بایک برنامه سیاسی و اجتماعی پیش بروند میتوانند برنامه خود را بر رژیم حاضر تلقین کنند."

طبق این نظریه تغییرات و تحولات اجتماعی پایه های مادی و عینی طبقاتی خود را از دست میدهند، تابع تفکرات روشنفکرانی که پیوند های خصوصی و طبقاتی آنها روشن نیست میشوند، برای حل تضاد های عینی اجتماعی تلقین جای مبارزه را میگیرند و اهمیت تلقین تا بد آن حد بالا برد میشود که حتی رژیم ضد بشری شاه که بکلی تحت سیطره استعمارگران قرار دارد از برکت تلقین با سوسیالیسم آشنی میکند و تخیر و ماهیت میدهد!

ما بنام کشور های "توسعه نیافته" توصیه میکنیم این متخصص کل تلقینات را دعوت کنند تا با ما بنام هیئتوزیم اجتماعی" کار ارتجاع را یکسر و مملکتشان را بهشت عد ن کند.

از این قبیل امثله زیاد میتوان ذکر کرد ولی بهتر است برای نشان دادن انطباق مأموریت شاه و رسالت ملکی بویژه به سه مسئله ای که در آن یکسانی نظریات این دو عنصر معیان دیده میشود و تقریباً همه آئین سیاسی آنها را نیز در بر میگیرد توجه کنیم. این سه موضوع عبارت است از:

اول - تحلیل ظل شکست نهضت ملی ایران

I - تحلیل علل شکست نهضت ملی ایران

هم شاه و هم ملکی، یکی در کتاب و منطق های خود، دیگری در بیانیه جامعه سوسیالیست ها و دیگر نوشته های خویش درباره علل شکست نهضت ملی ایران بحث زیادی می کنند و در این مسئله هر دو به نتایجی واحدی میرسند.

آقای ملکی ظاهر این منظور که زمینه فعالیت آینده "جامعه سوسیالیست ها"ی خود را در پیرو تجارتی از مبارزات گذشته روشن کند در صفحه هفتم بیانیه این جامعه از خود میبرد: "چه شده که در آستانه پیروزی مواجه با شکست شدیم؟" وی بد و بار شکست نهضت را بد و ش حزب توده ایران می افکند و در این زمینه بد نکته را ذکر میکند:

۱- ادا نمیکند که گویا حزب توده ایران برنامه و هدفی سنگین که متناسب با قدرت و ملت ایران نیست در پیش داشت،

۲- حزب توده ایران متعرض امپریالیسم امریکا شد در حالی که گویا مبارزه مردم ایران منحصر با صاحبان انگلیسی امتیاز نفت بود.

معبد اد هیچ جای بیانیه بطور مشخص نمیگوید در برنامه حزب توده ایران چه مسائلی بطور خاص در خارج ازحد و توانائی دولت و ملت ایران وجود داشت. حزب توده ایران در جریان ملی شدن نفت در چهار اشتباهات جدی گردید ولی بهیچوجه اشتباه وی در آن نیست که با امپریالیسم امریکا مبارزه کرده است. یکی از افتخارات حزب توده ایران (و همه مطبوعات مرقی و سازمانهای د مکرانیک) آنست که کاملاً متوجه مخاطره عظیم امپریالیسم امریکاه امروزه در دنیا منزله تکیه گاه فاسدترین و مستمکرترین طبقات عمل میکنند بودند و این واقعیت را برای مردم روشن ساختند که امپریالیسم امریکا بعد از جنگ جهانی دوم بمنزله منجی اصول و موازین امپریالیسم و پیشوای استعمار نوین در صحنه سیاست جهانی وارد گردید و بد ر تمام مواردی که امپریالیستهای فرتوت قدرت مقاومت در برابر نهضت های نجات بخش ملی ند اشتند امریکا سعی کرد یا جای آنها را بگیرد و "خلائی" را که در اثر واپس کشیدن آنها ایجاد میگردد پر کنند و یا بعد د آنها شتافت و یا تقسیم غنائم آنها را از خطر زوال قطعی رها نند. ظاهراً این مبارزه قاطع حزب توده ایران با امپریالیسم امریکا در نظر آقای ملکی که همه امید خود را برای رهبری جامعه ایران بسوی "سوسیالیسم" به امریکا بسته است گناهی نابخشودنی است، همانطور که اعلیحضرت شاه در کتاب خود همه جا از این چنین مبارزه ای ابراز نگرانی میکند و مخصوصاً یاد روز هایی که "در د یوار همین تهران پراز شعار های ضد امریکائی Jankee go home بود" خاطر شاهانه او را رنجه میدارد. در این اظهار ارادت د خالصانه نسبت بامریکاییین "مغز متفکر نیروی سوم" و "اعلیحضرت شاهنشاه ایران" تفاوت و اختلافی نمیتوان یافت. شاه نیز مانند خلیل ملکی همه جا میکوشد نفرت عاد لانه مردم را از امپریالیسم امریکا تقلیل دهد و محبت بحق مردم را به ارد و گاه سوسیالیستی به هرامن بدل سازد. در این زمینه آقای خلیل ملکی و شاه مانند د و قطر آب (منتخاب لجن الود) بهم کاملاً شبیهند.

آقای ملکی به بحث مفصلی درباره شکست نهضت ملی ایران و جنبش ملی کردن نفت پرداخته تصریح میکند که "شکست در آستانه پیروزی اجتناب ناپذیر بود." اگر آنچه میبایست بشود میشد و آنچه نیبایست بشود نمیشد. این در اصل خود صحیح است. بسیار چیز ها میبایست انجام گیرد که انجام نگرقت و بسیاری کار ها نیبایست بشود و شد و مجموع آنها موجبات شکست نهضت را فراهم ساخت. اما عقده اصلی ر این میان آنست که به بینیم مسائلی که میبایست صورت پذیر شود و نشد و آنچه نیبایست انجام گیرد و انجام یافت از نظر آقای ملکی کد آنها هستند. زیرا حتی شاه هم در کتاب خود متعرض همین موضوع میشود و در اطراف هر یک از این د و رشته مسائل نظریاتی ابراز میدارد که بین محتوی آن و محتوی نظریات آقای ملکی هماهنگی کامل وجود دارد. اینک به بررسی هر یک از این د رشته مسائل بندوقی که در بیانیه جامعه و در کتاب شاه تحلیل شده است بپردازیم.

بنظر آقای ملکی در این زمینه از مسائل آنچه که موجبات شکست نهضت ملی و ضد استعماری ایران را فراهم ساخت این بود که دولت دکتروصدق نییاست برای حزب توده ایران و سایر سازمانهای دموکراتیک حق حیات قائل بشود، نییاست با آنها رفتاری ملایم تر از آنچه بعد ها شاه و مختیار و آزموه در پیش گرفتند در پیش گیرد، نییاست مجال کوچکترین فعالیت به آنها بدهد. باین قسمت از نوشته وی در سبانه توجه نمائید :

" ممکن است برای بعضی سیاستمداران و مقامات رسمی ادگستری امروز مارو شن نبوده است که ماهیت روزنامه بسیی آینه روزنامه های همگام و جمعیت ضد استعمار و غیره و

غیره چیست . اما کودکان دوازده ساله و پیر زنان بیسواد ماهیت آنها را میشناختند . آنهاشی که پرونده توده ای بودن برای نهضت ملی ایران جعل میکردند از این سیاست اشتباه آمیز (کجاشی کردن در قلع و قمع حزب توده ایران و سازمانهای دیگر دموکراتیک ر.ن.) استفاده کرده و این واقعیات را بعنوان شاهد زنده به پرونده اضافه میکردند این تظاهرات تحریک آمیز رفته رفته شدید میشد و موثلفین و پشتیبانان نهضت ملی مد رجا نگاران تر میشدند "

" میبایست جلو ای بی بند واری رفت و از هر چه و هر چه سیاسی که هر چه و خرابکاری اقتصادی نیز بر داشت جلوگیری کرد و نگذاشت این دشمنان نهضت از قدرت سیاسی و اقتصادی خود دولت طبعی آوازه کنند . "

آقای ملکی چه چیزی را " هر چه و سیاسی و خرابکاری " میدانند . عینانمونه ای را که خود وی بلا فاصله ذکر مینماید نقل میکنیم :

" بعنوان نمونه یاد آوری میکنیم که حزب توده با استفاده مادی و کلانی که بدست عیال خود در شرکت بیمه و جنگلبانی و غیره میکرد است این تشنجات را از لحاظ مالی اداره مینمود و با مثلا اختصاص کوره پزخانه هارا راه انداخت و مقامات رسمی دولت رهبران احزاب ملی را کنار گذاشتند و در برابر رهبران توده ای کوره پزخانه تسلیم شدند و تمام تقاضاهای منطقی و غیر منطقی کارگران کوره پزخانه هارا بر آوردند و بدین ترتیب بیست هزار کارگر بدامن حزب توده ریخته شد . "

چسه روحیه انقلابی در دشمنان و چه هدف سوسیالیستی شرافتند انه ای ! چه افتخار بزرگ برای کسی که میخواهد بسویله دکتربین سیاسی اجتماع خود نهضت را رهبری کند و اجتماع را بسوی سوسیالیسم پیشراند و در عین حال چه گناه بزرگی برای حزب توده ایران که بمنزله سنگر استوار طبقات شکنش از ابتدا ائمه ترین حقوق انسانی ده ای از محروم ترین آنها در برابر استعماران بدفاع بر میخیزد !

یک گناه غیر قابل عفو دیگر حزب توده ایران که گویا سبب شکست نهضت بوده است !

" بمناسبت آخرین جشن سی تیر پیش از مرداد (البته نه پیش از کودتا ر.ن.) میتینگ بجمعیت ها شکوهی که حزب توده ایران در میدان بهارستان داد تمام محافل داخلی و خارجی را (از قبیل دربار سلطنتی و مقامات امپریالیستی ر.ن.) لرزاند و پشتیبانان نهضت را مردود دشمنان داخلی و خارجی را مصمم و متحد ساخت . "

طبق این حکم آقای ملکی اگر ملا دکتروصدق بجای محمد رضا شاه و تیمویختار وظیفه جلاد را انجام میداد ، اگر فعالین حزب توده و سازمانهای دموکراتیک را دکتروصدق بجای شاه بدست دشمنان سازمان امنیت بشکند چه میکشید ، دستها را میزد ، تبعید میکرد ، ترور میکرد ، در انصورت میتوانست نهضت ضد استعماری را بجات دهد ! استعمارگران از سخت جانی و گرانسری دست میکشیدند ، ملی شدن نفت کردند ، میبهادند ، حقوق مردم ایران را محترم میشمارند ، از ادامه روش امپریالیستی در ایران منصرف میشدند ، زمین ادب میسوسند و سایه سنگین خود را از سر ماکم میکردند .

فراموش نکردیم : در آن روزها که بازار مبارزه در ایران گرم بود ، هر روز یکی از سایه دربار سلطنتی طبع حکومت دکتروصدق از بهر و بیرون می افتاد . دکتروصدق در روز ۱۷ فروردین ۱۳۳۲ ضمن یک نطق مفصل را دپوشی گوشه ای از این توطئه ها و تحریکات را با مردم در میان نهاد . وی که تا آخرین لحظه حکومت خود را از اینکه مستقیمانمی از شاه بمان آورد خود داری میکرد درقبال تحریکات خطرناک و خونین دربار

سلطنتی و ملت تشدید روز افزون این تحریکات که موجودیت نهضت را با خطری افکند در ضمن نطق منبر چنیسن تصریح کرد :

" همه میدانند که در دوره شانزدهم هم اقلیت مخالف دولت در مجلس با طایفه حضرت ملکه مادر و اولاد حضرت شاهدخت اشرف و ائمه در مراد ه بوده و ارتباط کامل داشتند و چنانکه اوقات دولت صرف اصلاحات اموری اساسی میشود صرف مبارزه با اقلیت میگردد پس • البته علیات نمایندگان مخالف دولت و تحریکاتی که میشود بعرضه طایفه حضرت همایونی میرسید و چون اطرافیان مؤثر در بارش و افایند داشتند منتج نتیجه ای نمیشد • " در جای دیگر این نطق دکر تصدیق علت مخالفت شاه و دربار سلطنتی را با دولت خود با عبارات ذیل روشن ساخت :

" چون قبل از نهضت اخیر که سیاست خارجی در امور مملکت دخالت میکرد هیچگونه اختلاف اساسی بین دربار و ولتهای وقت وجود نداشت ، و این اختلاف پس از ملی شدن نفت بوجود آمد امید دارد که مجلس شورای ملی هر قدر زود تر تکلیف گزارش هیئت هشت نفری حل اختلاف را معلوم کند و روح قانون اساسی مفهوم حقیقی آن را بازگرداند تا هیچوقت بین دربار و ولتهای جای اختلاف نباشد • • • شاه مشغول نیست به معین جهت گفته اند شاه سلطنت میکند نه حکومت • "

در بحبوحه این کشمکش بین شاه و نهضت ملی و در قبال این تحریکات خائنانانه که تکلیف هر فرد علاقمند به نهضت را بطور صریح روشن میساخت و در همان اوقات که خبرگزاری فرانسه از واشنگتن خبر داد " مقامات امریکایی از تضعیف مقام سلطنت در ایران نگرانند زیرا رژیم شاه برای مبارزه ضد کمونیستی در ایران مناسبتراست " آقای ملکی در جلسه حوزه شماره پنج نیروی سوم در جواب یکی از پیروان خود درباره موضوع وحدت نیروهای ضد امپریالیسمی چنین گفت :

" در زمان دکر تصدیق امکان فعالیت زیاد بتوجه ایها داده شد و این یکی از نقاط ضعف دکر تصدیق محسوب میشود ، در صورتیکه در بنای خاصیت وجودی خود همواره باحزب توده در مبارزه بوده است • وظیفه مادران حال حاضر اینست که با تمام قوا مانع نفوذ آنها در جنبه ملی بشویم • اگر شاه پرود و جمهوری برقرار شود تصدیق که آدم پیری است تا مدتی بیشتر نمیتواند باشد • • • • • "

شاه نیز در کتاب خود با اختلاف عبارات عین همین مسائل را مطرح میسازد و از همین موضع بحکومت دکر تصدیق میتازد • وی نیز با تاراحتی خاطر نمیتواند :

" در زمان دکر تصدیق ما این اوضاع را با چشم خود در وطن عزیزمان دیده و از نزد یک شاهد جریان آن بوده ایم • در زمان وی سر نوشت کشور ما بدست عوامل امپریالیسم جدید افتاد • "

آنگاه شاه شرح میدهد که چگونه بنای خاصیت وجودی خود " کمربند هم شکستن نهضت در میان جمعیت • بطور مصمم شد " وظیفه عزیز " را از سقوط در ورطه انهدام " نجات دهد ، بطور باسقاط کردن حکومت مصدیق ، با قلع و قمع حزب توده " وطن " را از خطر نجات داد و استقلال ملی ، آزادی و دموکراسی را تأمین کرد ! و این چیزی است که خاطر آقای رهبر نیروی سوم را از هر جهت اسود و میسازد ، زیرا وی در انتخاب بین مبارزه علیه حزب توده ایران از یکطرف و مبارزه علیه رژیم فاسد شاه و تسلط و نفوذ نیروهای امپریالیست همیشه مدون هیچگونه تردید اتحاد با شاه ، با اعمال امپریالیسم ، با فاسدترین قشرهای طبقه حاکمه را بمنظر مبارزه علیه حزب توده ایران توصیه کرد • است و از این حیث تا حد فاسدترین و بدنامترین پادوهای پلیس و ورقپاره های ستایشگر دربار تنزل میکند •

وی در ضمن مقاله ای که در روز ۲۳ فروردین ۱۳۳۲ در روزنامه نیروی سوم منتشر ساخت این مطلب را با صراحت کافی بیان نمود :

" • • • نهضت ضد استعماری ایران اکنون پاد و سته بزرگ و نیرومند دشمنان داخلی مواجه گردیده است و اینها عبارتند از اعمال انگلستان و اعمال کمینفرمیستی • در مورد

ستون پنجم (عال کمیتزمیستی) ! خطر جدی و ترویجی تراست .
همچنین در ریهانیه "جامعه سوسیالیستهای ایران" گرچه بد و از اجبار این جامعه و نیروی سوم بیک مبارزه "جدی" علیه "جناحی" از هیئت حاکمه سخن می‌آید ، اما آن آید ، مطلق و حاکم که واقعیت خود را سرسختانه در ذهن آقای خلیل ملکی حفظ کرده است بلافاصله خود را ظاهر می‌سازد و آقای رهبر تأکید میکند "اما مبارزه ای که از اولی مشکل تراست مبارزه با عال د ولت شوروی در داخل کشورست .
با ارائه تئوری "خطر بیشتر" باصطلاح "عال شوروی" که شاه "عال امپریالیسم جدید" می‌نامد در حقیقت رهبری نیروی سوم آخرین فاصله بین خود و مبتذل ترین اوراق تبلیغاتی درباری را باقی می‌گذارد و از زمین بر می‌دارد من باب مثال باین نوشته روزنامه فرمان توجه کنید و اثر باقی‌گذاشته های آقای ملکی پسندید :
"آقای دکتر امینی و دولت ایشان باید در نظر داشته باشند که این خطر (خطر حزب توده در ایران) زود تر از هر فساد ی جامعه ایران را بموسی فنا و انحطاط میکشاند ."

و نیز :

"با لاترازم مبارزه با فساد مبارزه با خائنین و تجزیه طلبان توده ای و اخلا لگران جبهه ملی است ."

این شباهت تام و تمام بین آید ثلوثی اجتماعی و سیاسی رهبر نیروی سوم و نظریه شاه و روزنامه فرمان نشان می‌دهد که با وجود اختلاف موقعیت ظاهری همه و همه یک هدف واحد را تعقیب میکنند . فرمان د ستور می‌دهد که مبارزه با فساد را کنار بگذارد و همه نیروها را علیه حزب توده ایران (و احیاناً جبهه ملی) تجهیز کند . و رهبر نیروی سوم فتوا می‌دهد که در حال حاضر هیچ مبارزه ای برای مردم عده و تروا سیاسی ترازمبارزه علیه حزب توده ایران نیست . مبارزات ضد استعاری و آزادی بخش مردم باید فدای مبارزه با حزب توده ایران بشود ! و این هردو مستقیماً از شاه الهام میگیرند که در همه جا می‌خواهد مردم بقبولانند که گوید ر عرصه سیاست خارجی د شمنی بجز اتحاد شوروی و در عرصه سیاست داخلی بجز حزب توده ایران برای آزادی و استقلال ملی و مبارزات نجات بخش مردم وجود ند ازد !

این طبیعی است . شاه و همه د دستگاه تبلیغاتی و پلیسی او ، خلیل ملکی و مجموع "تئوریهای" او و همه یک هدف واحد را در این زمینه تعقیب میکنند . تمام تلاشها باید بعمل بیاید تا مبارزه مردم علیه امپریالیسم و عده ترین مظهر آن در بار سلطنتی از مسیر اصلی خود منحرف کرد و این د وپایگاه د داخلی و خارجی فساد و جبر و تجاوز از معرض ضربات نهضت ضد امپریالیستی - ضد درباری مردم در کنار و در امان بمانند .
هم ملکی و هم شاه هردو متفقاً عقیده د ارنند که یکی دیگر از علل شکست نهضت آن بود که بعضی کارها میبایست بشود و نشد ، دکتر مصدق میبایست نقشه های امپریالیستها بشود و نشد . میبایست موضع خود را تغییر داده و ضد شمنان ایران ازد سازش در آمد و باشد و این کار را انکر د . میبایست قانون ملی شدن نفت را فدای "دوستی" با قدرتهای امپریالیستی کرده باشد و نکرد .

از ملکی شروع کنیم :

"هم عراق نوری سعید محافظه کار و هم عراق عبد الکریم قاسم انقلابی هردو باره نفت عاقلانه رفتار کردند و از نتایج تجارب گرانیهای ایران برخوردار شدند ."

چه چیزهایی را ملکی نتایج تجارب گرانیهای ایران میدانند ؟ از خود ایشنود :
"پس از ملی شدن نفت میبایست این مسئله با ارزیابی صحیح از قدرت مالی و سیاسی و اجتماعی ایران و مقایسه آن با قدرت انحصارات و قدرتهای که پشتیبان آنها هستند واقع بینانه حل شود و وسعت نظر سیاسی و شجاعت اخلاقی لازم بود که مسئله نفت بدست همان د ولت نهضت ملی حل شود . زیرا هردو ولتی دیگر د جانشین آن میشدند طبعاً راه نامساعد تر انتخاب میکرد چنانکه اینطور شد (توجه کنید - فقط راه نامساعد تر نه راه خائنه ، نه راه استقلال شکنانه ، نه راهی که ایران را با سارت نیروهای مشترک امپریالیستها د ر . ن .) همراه حل پیشنهادی بانک بین المللی هردو هم باید د ال نزد یک نبود معیناً چون یک راه حل موقت د وساله بود از بعضی لحاظ برای نهضت ملی خیلی مفید بود بعضی از پیشنهاد های اخیر هند رسون شاید از آنها هم مساعد تر بود ."

در هر حال آنچه که امروز واقع شده نشان میدهد که نظریه اشخاص واقع بین در زمان نهضت صحیح بوده است *

مابین آقای رهبر می آید که یکی از این اشخاص واقع بین " جمال امامی سردسته توطئه گران مجلس و مشیر و مشاور ملکه مادر بود. او هم در منطق پارلمانی خود مبارزه ضد امپریالیستی مردم ایران را جتنون نامید، از دکترو صدق درخواست که بر سر عقل بیاید، دشمن تراشی نکند و امپریالیستها از در سازهی وارد کرد *

در مورد پیشنهاد بانک بین المللی برای اینکه ماهیت پیشنهاد این بانک را که این چنین جاذبه خیره کننده ای برای آقای ملکی دارد روشن کنیم بتوضیحات آقای ایدن درباره آن رجوع نمائیم. ایدن در کتاب خود توضیح میدهد که درباره دخالت بانک بین المللی بین او و وزیر خارجه امریکا در پاریس مذاکره کافی شده و توافق نظر بعمل آمده است. وی سپس تلگرافی را که در همان تاریخ به چرچیل در این زمینه مخابره کرده است بشرح ذیل در کتاب خود نقل میکند:

" پس از مذاکرات طولانی ما با امریکاییها درباره ارائه پیشنهادات مشترکی بمصدق که بنظر ما رضایت بخش است بتوافق رسیدیم. این پیشنهادات مورد تأیید هیئت مدیره شرکت قرار گرفت و حاوی نکات نامطبوعی نسبت بنقشه قبلی ما نیست. اگر این پیشنهاد پذیرفته شود نتیجه رضایت بخشی هم از نظر مالی و هم از نظر سیاسی در جریان طولانی و ناراحت کننده برای ما در بر خواهد داشت *

با وجود این رهبر نیروی سوم روی اترا دارد که چنین پیشنهادی که بعلت تناقض صریح آن با قانون ملی شدن نفت از طرف دکترو صدق رد شد بدفاع بپردازد! آری، دکترو صدق عاقلانه رفتار نکرد، تسلیم نشد، راه "عقلانه سازش با استعمارگران را در پیش نگرفت نتیجه آن شده آقای ایدن در کتاب خود بنویسد:

" تکرار کردیم اگر مصدق سقوط کند کاملاً محتمل است که جای او را دولت عاقلتری بگیرد که انعقاد قرارداد رضایت بخشی را ممکن سازد *

شاه نیز در کتاب خود همین لاف را میزند: دولت مصدق را یک دولت "غیر منطقی"، افراطی و غیر عاقل میخواند و می نویسد:

" اگر پس از ملی شدن صنایع نفت ایران سیاست عاقلانه ای اتخاذ شده بود ممکن بود انتظاری که برای افزایش قوای عواید نفت داشتیم صورت وقوع پیدا کند و این خود نعمتی بود زیر هزینه کارهای توسعه و عمران را فراهم میساخت *

چنین است داستان عقل و منطق از نظر ملکی، ایدن، شاه و جمال امامی!

درسی که آقای ملکی از شکست نهضت میگیرد چنین خلاصه میشود:

چون مبارزات مردم ایران منافع اساسی امپریالیسم را در خطر می افکند، چون قدرتهای استعماری با تمام امکانات خود برای حفظ امتیازات غاصبانه خویش در ایران میکوشند، چون در ایران شاهی وجود دارد که وجدان خویش را تمام و کمال بدشمنان مردم فروخته است و منافع و امتیازات احمالیه ملی مردم در حال تضاد قرار دارد، چون با خیانت شاه دولت دکترو صدق ساقط گردید و دشمنان هارترو خوبی تر از همیشه بر میهن مسلط شدند، بنابراین راه عاقلانه برای دکترو صدق آن بود که خود در این راه پیشقدم بشود، این موافق و مشکلات را بحساب بیاورد و قبل از اینکه دشمن بتواند بقوه قهریه آنچه را که میخواهد از ایران بگیرد خود او را تسلیم در پیش گیرد. بنظر ملکی درسی که از این فاجعه تاریخ معاصر می آموزیم اینست که قدرت امپریالیسم مطلق و شکست ناپذیر است. عاقل کسانی هستند که سراز خط فرمان آن بر تائید و سودای خام در افتادن با این هیولا آهنین پنجه را در مخیله خود راه ندهند. اگر مصدق یکسره تسلیم میشد هم دولت خود و هم نهضت ملی را از خطر نجات میداد!

این پاشیدن تخم هول و هراس است. این نفی مبارزه است. این عمل، صاف و ساده، خیانت است. افسانه مطلق بودن قدرت امپریالیسم مدت ها است اثرو جاذبه خود را از دست داده است. در برابر تجارب پرازش پیروزیهای کشورهای خیلی کوچکتر از ایران دیگر نمیتواند با سرودن داستان اجانبین و دیوها و فولان، با تلقین و ارعاب مردمی را که بیدار شده و حقایق جهانی را درک کرده اند بخواب غفلت فرورد.

برای نمونه بشکورشو که امر اجعه کنیم . این کشور در زیر دندان اژدهای دمانی چون امپریالیسم امریکا خرد میشد . بسیاری از رهبران آن مانند رهبران بسیاری از کشورهای امپریالیستی لاتین اسیر این پند ارشد و بودند که شرایط جغرافیائی آنها در حالی که از هر سوا قدرت عظیم نیروی دریائی و هوائی امریکا محاصره شده اند ، نمیتوانند امید و یثجات خود ببندند . اما انقلاب پیروزمند اخیر که با تسلیم این جبر جغرافیائی را شکست . ملتی کوچک با سرزمینی محدود و امکاناتی نسبتاً ناچیز ، ولی با استفاده از حمایت خلقی و شرایط جهانی ، با قدرت غول پیکر مالی و اقتصادی و نظامی امریکا بمقابله برخاست و درست بعکس استدلال آقای ملکی ، بعلمت قاطع بودن هر چه سه تعاملتد ر مبارزه ، بعلمت آنکه به نیروی لایزال همه مردم متکی بود ، بعلمت آنکه اسیر "دکترین" های گمراه کننده امثال خلیل ملکی و "رهبری" داهیانه نظیر شاه" نبود ، بعلمت آنکه تمام نیروی مردم را در یک جهت مشخص در جهت مبارزه ضد امپریالیستی مجهز کرد و توده های وسیع کشاورزان و کارگران را بمنزله استخوان بندی نهضت بعید آن مبارزه کشانید ، توانست پیروزی خود را تأمین کند و همه د سائیس معدی اد ااره جاسوسی امریکا و وزارت جنگ آنرا نقض برآب سازد .

و در برابر این واقعیتها آقای خلیل ملکی افسانه کهن را از سر گرفته و امپریالیسم را بمنزله یک قدرت قاهر و شکست ناپذیر بر مردم میگذارد . از این سفسطه هدف ناچوائنمردانه دیگری هم تعقیب میشود : هدف پرده کشیدن بر روی علل واقعی شکست نهضت در آستانه پیروزی .

مبارزات ضد استعماری ما در چار شکست - و انهم شکست سنگینی شد . و قطع نظر از اشتباهات رهبری سازمانهای دموکراتیک و جبهه ملی ، یکی از ظل عد ه شکست وجود شخص شاه بود . شاه طبع نهضت مرتکب بزرگترین خیانت شد . در حساسترین لحظات حیات نهضت ملی ، در زیر رهبری سفیر امریکا و شوارتمکوف افسر اداره جاسوسی امریکا خود سرانه هر خلاف مصرات قانون اساسی مصدق را معزول ساخت و زاهدی را بجای او تعیین کرد و بدین ترتیب زمینه کودتای خائثانه ۲۸ مرداد را فراهم نمود و شرعه و واژه د سال تلاش مردم را انتشار قسدم استعمارگران تاج بخش کرد . اما ملکی شاه را متحد بالقوه خود میداند . در حالی که یکی از ظل عد ه موفق شدن توطئه خائثانه شاه پرانندگی نیروهای ملی و دموکراتیک بود . حزب توده ایران سازمانهای عظیم دموکراتیک ، اگر با آن قدرت بیمانند تشکیلاتی خود موفق شده بود ند با جبهه ملی جبهه متعزک و متحدی بایرنامه عمل روشن بوجود آورند هیچ نیروی امپریالیستی قادر بشکست آن نمیشود و اگر بجای یک شاه ده شاه هم در توطئه شرکت میکردند ، شکست خورد ، خائب و سرافکنده از میدان بدر میرفتند . اما این وحدت صورت نگرفت ، در لحظه حماس ، بلا تکلیفی و بی نقشگی کار خود را کرد و شما آقای ملکی یکی از عناصری بودید که برای از بین بردن هرگونه زمینه تفاهم و همکاری ، تدوین هرگونه برنامه و نقشه واحد عمل تا آنجا که در قوه د اشدید تلاش کردید ، بموازات د ستگاه پلیس بموازات توطئه گران درباری ، بموازات سرویسهای جاسوسی امپریالیستها دست بحتریک و تفتین زدید و گناه شما از این حیث سنگین و غیر قابل عفو است . باین مطلب که شما یکی از برهم زنندگان عسده زمینه های مساعد تفاهم حزب توده ایران و جبهه ملی بودید خود شما بارها اعتراف کرده اید و این اعترافات در دادگاه تاریخ علیه شماست .

اری شکست نصیب ما شد نه برای آنکه بموازات در بعضی موارد جنبه قاطع داشت . برعکس ، بعلمت آنکه این قاطعیت در همه جا و در تمام موارد بچشم نمیخورد و گاه تردید و تزلزل جای آنرا میگرفت . برای اینک هیچ حدی در داخل دولت مصدق د و گانگی خطرناکی وجود داشت . عال شاه برای فراهم ساختن زمینه انواع تحریک و توطئه ها نمیتوانستند با دست باصل کنند . و اکنون شما عنصر روسیاه و میخاوید چنین وانمود کنید که شکست نهضت معلول آن بود که اولاد دکترو مصدق مانند بختیار و زیبائی و زمانی و مجموع د ستگاه سازمان امنیت شاه حزب توده را قلع و قمع کرد و فائیت تسلیم نظریات و نقشه های استیلاگران امپریالیستهایانند . و معلوم نیست پس از این چنین تسلیمی آنچه که از نهضت برای مردم باقی میماند چه میتواند باشد .

II - مشی اساسی در سیاست داخلی و خارجی

نحوه تلقی مافوق اپر تو نیمیتی آقای ملکی را در قبال تضاد های اجتماعی و طریق حل این تضاد ها در چگونگی خط مشی که ایشان برای "جامعه سوسیالیستهای ایران" تدوین کرده اند بهتر میتوان استنباط نمود .

آقای خلیل ملکی تأکید میکند که این خط مشی بر اصول جهانی سوسیالیسم مبتنی است که در تطبیق آن با شرایط محلی ایران شکل خاص بخود میگیرد. بررسی اصول و کلیات خط مشی که ایشان برای جامعه مخلوق خود پیشنهاد میکنند مخصوصاً از این نظر بیشتر حائز اهمیت است که " صاحب نظر " نیروی سوم مدعی است بوسیله این خط مشی میتواند جامعه کنونی ایران را بدوین هیچگونه مانع مهمی آرام و تدریج در بر تو آید - اجتماع خود بسوی سوسیالیسم رهشمن باشد. این اصول را در دو جهت اساسی و در مقام مقایسه با نظریات شاه مورد بررسی قرار دهیم تا در اینجا نیز انطباق " رسالت " ملکی و " مأموریت " شاه را بحد بیان ببینیم.

۱- در زمینه سیاست داخلی: در سرلوحه این قسمت از بنیانه که تعیین کنند خط مشی گروه آقای خلیل ملکی در قبال مسائل داخلی است چنین میخوانیم:

۱- " جامعه اصل کار خود را بر روی فعالیت اجتماعی قانونی و پارلمانی گذارده است و از هرگونه فعالیت مخفی و غیر قانونی اجتناب میکند. "

۲- " جامعه سوسیالیست ها معتقد است که در چهار چوب قانون اساسی حاضر میتوان مراحل اولیه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی را که سالیان دراز طول خواهد کشید انجام داد. بنابراین ما قانون اساسی را محترم میشماریم. "

آقای خلیل ملکی میتوانند بمنظور تشریح خود در برابر اهزنائی که بارها بقانون اساسی ایران دستبرد زده، آنرا مثله کرده، و از محتوی بالنسبه انقلابی و ترقی پیش تهی ساخته اند، نسخه قانون اساسی حاضر را مانند جرز ابود جانه پیاپی خود ببینند و باین طریق بصاحبان قدرت اطمینان دهند که هرگز در صد درصد تصدیق خاطر اینها بر نخواهند آمد و از این لحاظ خاطر های بونی میتوانند کاملاً آسوده باشد. اما ما فکر میکنیم ایشان برای جلب رضا شاهانه و مجموع دستگا ههای پلیسی مظهر حاکمیت او (که بلا واسطه از این ذات همایون منشعب میشود) احتیاجی باین کار نداشته باشند. در سراسر دگرترین مشعشع ایشان بقدر کافی تضمینهای برای جلب اطمینان خاطر شاهانه وجود دارد. اما نمیتوانیم در این زمینه بخصوص از دو نکته بگذریم:

الف) آیا خلیل ملکی میتوانند بگوید از قانون اساسی جز یک پیکر مبله شده و طویل و معیوب چه مانده است. دستبرد های پیاپی که در دفعات مکرر از طرف شاه بقانون اساسی زده شده و از آن چه باقی گذاشته است؟ وقتی آقای ملکی تذکر میدهند که در چهار چوب قانون اساسی حاضر میتواند بطرف سوسیالیسم برود، طبعاً این دستبرد های مکرر را صحه میدارد و اختیارات نامحدودی که پس از بهمن ۲۷ و پس از کودتای ۳۲ در زیر سایه حکومت سرنیزه علیه حق حاکمیت مردم شاه داده شده و بنظر ایشان منافاتی با سبق کشور بطرف سوسیالیسم نیست.

ب) گذشته از انقضای قانون اساسی حتی در شکل اصلی آن قطع نظر از این دستبرد های راهزانه که مجلس شورای اربابک مجلس مشاوره سلطنتی تبدیل کرده است (از آقای ملکی میپرسیم که آیا از همین لاشه مشله شده قانون اساسی چه آثار مشخصی برای مردم باقی است؟ شرایط رژیم و وحشت کنونی کدام اصل قانون اساسی را بضرر سرنیزه نقض نکرده است؟ این مطلبی است که آقای ملکی با مهارت تمام از برابران میگریزد. این واقعیتها برای رهبری گروه نیروی سوم اساساً نمیتواند مطرح باشد. آیا آقای ملکی خود را با این واقعیت دردناک آشنا میکنند که تمام فجایع و جنایاتی که بدست حکومت شاه علیه حقوق اساسی مردم انجام شده هیچ رابطه و نسبتی نمیتوانست و نمیتواند با مصراحت همین قانون اساسی موجود داشته باشد؟

آقای رهبر در صفحه ۱۹ بنیانه خود پس از طرح این ادعا که میخواهند اجتماع ایران را بسوی سوسیالیسم پیشرانند چنین مینویسند:

" این راه حل را که ما توصیه میکنیم بارها حل کشورهای تجالیر تفاوت دارد، زیرا ما آزادی فردی را محترم میشماریم و برای فرد انسانی ارزش قائلیم. "

واقعاً شما آقای ملکی را میگوید؟ مقام و منزلت انسانی برای شما و لحاظ آئین سیاسی - اجتماعی شما اهمیت و ارزشی دارد؟ پس فرمائید در حکومت شاه، در شرایط وحشت و اختناق این حکومت جبار آیا چیزی باین نام و نشان برای مردم باقی مانده است؟ مرور کوچکی به مجموعه سیاه جنایات و فجایع هشت ساله گذشته ترورها، قتلها، احکام اعدام، در زیر شکنجه کشتن ها، حتی شکنجه و مرگ کودکان هفت هشت ساله را و شقیسه تسلیم پدر قرار دادن، کافی است که نشان دهد چگونه مقام ولای انسانی بدست کارگزاران این دستگناه جهنمی از حد بردگان قرون وسطایی نیز بیشتر تنزل کرده و ارزش انسانی بدرجه یک حیوان رسیده است! و آقای

ملکی، این رهبری که داعیه ارشاد جامعه ایران بسوی سوسیالیسم دارد، در مقابل تمام این مفاسد و جنایات و فجایع تشهائیک تذکر بسیار آرام، بی ضرر، کد خد، امنشانه و مخصوصاً "عاقلا نه" اکتفا میکند.

و در پرتو همین افکار عالی و داهیانه است که آقای ملکی در قبال رژیم خونین شاه برای وصول بسوی سوسیالیسم راه "مبارزه طبقی و پارلمانی" را برگزیده است. و این شیوه فعالیت سیاسی طبعا در چهار چوب همان نوع آزادی پیش میرود که شاه "رعیت پرور" آنرا "در حد و معینی" برای مردم تجویز فرموده اند. باین نوشته شاه در کتاب "مأموریت" و برای وطنش توجه نمائید:

"امروز در کتابها و جرایدی که در کشور ما انتشار می یابند انتقادات شدید بپاره ای از روشهای دولت بعمل می آید. ما مخصوصاً عدا (کذا فی الاصل) اینگونه انتقاد هارا مجاز کرده ایم زیرا برای ما روشن است که اینگونه اظهار نظر ها و انتقاد آتی که در کشور ما مکرر می شود بفتح و صلاح کشور است."

و همانطور که غنایات بیکران شاهانه انتقاد آتی را در حد و نوشته های آقای ملکی که از مبتذل ترین مجلات و جراید موجود هم ملایمتراست مجاز فرموده اند طبعا هر وقت رای ملوکانه اقتضا کند این اجازه را مسترد و شخص خاطی را ادب شاهانه خواهند فرمود. و حتی برای اینکه مردم را در راه "دموکراسی حقیقی" سرعتر به پیش برانند اساسا همان پیکر شرحه شرحه شده فائرن اساسی راهم که مورد تقدیس آقای ملکی قرار گرفته است تعطیل خواهد سپرد.

و آقای ملکی نیز ظاهراً از این دستگاه جبر و شاد چیزی پنهان ندارد. او می خواهد در پناه همین رژیم خونین، در زیر سایه پر رونده همین شاه و لاجاه و تحت توجهات سازمان امنیت و مختیارها و آزموده ها ایران را بسوی سوسیالیسم رهبری فرماید!!

آء در زمینه سیاست خارجی: برای تکمیل تصویری که از عقاید ملکی ترسیم کردیم ایم نظری پنحوه" برخورد و مسائل مربوط به سیاست خارجی بیفکنیم و آنرا با آراء و نظریات شاه مقایسه کنیم. شباهت تام و تمام بین این دو رشته نظریات سیاسی خود دلیل دیگری است بر اینکه شاه و خلیل ملکی از این لحاظ هم اختلاف نظری ندارند. و این جهت رهبر نیروی سوم اساساً هیچ گونه فعالیت سیاسی مخفی محتاج نیست و تمام اصلاحات لازمه و اذرع مسائل خارجی نیز مانند مسائل داخلی باید ستیاری همین دستگاه موجود بسامان خواهد رسانید.

شاه در کتاب مستطاب چنین در افشانی میکند:

"من آرزوی آن روزی را دارم که وصول به آن چند ان مربوط به عالم خیال نیست. و آن روزی است که هیچ کشوری دیگر احتیاج پیدا نکند برای مقابله با تجاوز از خود نیروی دفاعی داشته باشد. اما برای پیدا شدن طلیمه چنین روز با سعادت مدتها زمان ضروری است. در این میان کشورهای تازه مرفقی باید در راه تأمین امنیت کیه اولین نیازمندی ضروری آنهاست کوشش و مجاهدت نمایند. و سازمان پیمان مرکز بیشتر نسبت بمسئله دفاع عتوجه مستقیم دارد. ما از میان این حقیقت احساس هیچ گونه شرمساری نمیکنیم) اغلیحضرت خفص جناح میفرمایند، ذات شاهانه و احساس شرم (؟) بلکه این نکته را مایه مباهات خود میدانیم که در راه آزادی دست بدست هم داده ایم."

طبق این بیانات مشاهده میکنید شاه جقد رفاشوق دلخسته صلح است! منتها چون عجلالتا تسا آنگاه که صلح مستقر شود زمان طولانی در پیش داریم اینست که وی صرفاً بمنظور دفاع از منافع ایران در برابر تجاوز احتیاجی مخفیوت نیروی دفاعی احساس میکند برای تأمین این احتیاج بقرار داد ای های "دفاعی" منطقه ای پناه میرد.

آنگاه شاه مینویسد:

"امروز ملل کوچک باید جرأت و جسارت آنرا داشته باشند که در برابر همسایگان خود مقاومت و پایداری نمایند و کوچکترین پروا یی از عظمت آنان نداشته باشند، از اینهم بالاتر برونده و دستان خود برای فراهم ساختن امنیت دسته جمعی طبق منشور سازمان ملل متحد ملحق گردند."

خوب : استدلال محمد رضا شاه و مقدماتی که اصرار بر رسیدن به نتایج معینی می‌چیند مشاهده فرمودید . اینک برگردیم بچهره آشنای خودمان ، به آقای خلیل ملکی رهبر " خردمند " نیروی سوم . آقای ملکی در بیانیه " جامعه سوسیالیستهای ایران " مانند شاه دلبستگی بی‌غل و غش خود را به صلح طی این عبارات نشان می‌دهد :

" موجودیت اینگونه کشورها مانند هند بستگی بصلح جهانی دارد تا در سایه آن بتوانند برنامه رشد و توسعه خود را انجام دهند . بنابراین سعی و کوشش مشترک برای حفظ صلح جهانی و کم کردن تنش‌ها و اختلافات بین المللی از هدفهای برجسته ایمن کشورها و سوسیالیستهای ایران است . " می‌بینید آقای رهبر در اینجا کم لطفی می‌فرمایند و شاه را از قلم مبارک می‌اندازند (!) . و از این رو در تمامی وجوه روابط و مناسبات بین - المللی سیاست ما پشتیبانی علی‌ومثبت از صلح جهان و خلع سلاح عمومی و تحریم تهیه و آزمایش و استعمال سلاحهای هسته ای ، و نیز صرف نظر کردن در ولیزرگ و کوچک از اتحادهای نظامی است . و اینگونه مساعی را مبارزه بخاطر عالیترین هدفهای بشری می‌شماریم . می‌بینید از لحاظ در ابرودن عواطف بشری و احساسات انسانی چه شباهت تام و تمامی بین شاه و ملکی وجود دارد و چگونه در بیانات آنها در یاد ریاض و بشری و سستی موج می‌زند ! منتها همانطور که برای ذات ملوکانه يك " اما " وجود دارد که او را با سرافرازی شاهانه در آغوش دسته بندیهایی نظامی می‌افکند ، همین " اما " هم خاطر عاقل رهبر گرانمایه نیروی سوم را ناراحت کرده است و می‌نویسد :

" منتها تا زمانیکه این مساعی شمر نز سیده است تقویت نیروی دفاعی کشور را برای مقاومت در برابر هر نوع تجاوز لازم و ضروری می‌شماریم . "

و :
" بنابراین جامعه بطور کلی همکاریهای منطقه ای را یکی از اصول سیاست خود قرار می‌دهد . "

تا اینجا خط برجسته ای که سیاست خارجی شاه و ملکی بد نهال هم آزان می‌گذرند روشن است . اینک ببینیم از نظر هر يك از این دو عنصر در استان ایران کیانند و دشمنان آن کیان . باید دست در دست کی هاداد و باکی‌ها باید دست و پنجه نرم کرد . اول از شاه شروع کنیم . در نظر شاه قیافه و دشمنان و دشمنان ایران خود بخود مشخص است . وی در کتاب خود از " دو نوع امپریالیسم " نام میبرد . امپریالیسم سابق بعقیده او حلالد یگر وجود ندارد و متعلق بقرن نوزدهم است . باین گفته شاه در ضمن نطق ۲۸ مرداد ۱۳۴۰ که عصاره ای است از مجموع نظریات سیاسی وی در این زمینه مراجعه کنیم :

" امروز دیگر امپریالیسم و استثمار معنائی که سابقاً وجود داشت از بین رفته و مرده و جزو خاطرات گذشته شده است و اکنون دنیا آخرین بقایای این استعمار را تشییع جنازه میکند . منتها باید مراقب نوع جدید استعمار باشیم و مملکتان را از آن حفظ کنیم . "

نوع جدید استعمار از نظر شاه چیست ؟ کمونیسم است که وی آنرا در کتاب خود " امپریالیسم جدید " میخواند و ادعا میکند که در پرتو تجارت طولانی راه مبارزه با آنرا فرآورفته است . قسمت مهمی از کتاب وی محتوی شرح تاکتیکهای شاه برای مبارزه با کمونیسم است و کار را بجای رسانده است که در این زمینه به دلس و چرچیل هم درس می‌دهد . و می‌نویسد :

" تصور میکنم برای مبارزه با اغریت مهیب امپریالیسم بد و طریق اصلی و عهد به پی‌بردن به این طریق اولی تا زگی‌ندارد . باید نسبت به آن در همه جا و مخصوصاً در کشورهای کمتسیر توسعه یافته تاکید نمود و آن عبارتست از درك خطر بزرگ . "

در جای دیگر : يك اندرز شاهانه برای انتخاب خلیل ملکی تابدا اندد دست بالای دست بسیار است و قبل از ایشان ذات ملوکانه با افتخار این " کشف " نائل آمده اند !

" بنابراین هر یک که بدست آورد این کشورهای توسعه نیافته جهان باید از خطر جدید امپریالیستی کمونیسم هراسان و وحش ریاشند . زیرا امپریالیسم جدید تحت لوای تزویر خود را حامی و پشتیبان ناسیونالیسم حقیقی کشورهای که در شرف ترقی و تعالی هستند

و انمود میکند و در رهنه‌نشینهای ملی آن کشورها رخنه یافته و سپس با خلال و انهدام می-پردازد.

باز در جای دیگر:

"کمونیسم نه تنها از ضعف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشورهای تازه مترقی بنفع خود استفاده میکند، بلکه از ضعف نظامی آنها نیز فایده میبرد. و اگر کشوری از تأمین نیروی دفاعی غفلت ورزد، کمونیستها با وی بهمان نحوه که بره باموش رفتار میکنند معامله می-نمایند."

با این ترتیب می بینیم شاه با حکمت بالغه خود برای میهن ما و برای تمام سرزمینهای مستعمره و نیمه مستعمره تنها یک دشمن می شناسد و آنها هم کمونیسم است! برای شاه که شدیدا تر از خلیل ملکی و بععل و سمیعترو عمیقتری تحت تأثیر بیماری روحی و علاج ناپذیر ضد شوروی قرار گرفته است دیگر در نیافتد رتبهائی بنام امپریالیست و استعمارگر وجود ندارد. با اینکه در برداشت کلام اسمی از "نوع دوم و کمتر خطرناک استعمار" بهمان می آید، اما دیگر حتی کلمه ای هم علیه این "نوع دوم" از زبان شاه نمی شنوید. فکر "خطر بزرگ" چنان هوش و حسو اس شاهانه را بخود مشغول داشته است که بدو نیک ذره دغدغه خاطر سر در دامن امپریالیستهای انگلیسی و امریکائی میگذارد و از آنها بازاری میخواهد تا از وی در برابر "خطر کمونیسم" حمایت کنند.

شاه بچه دلیل خطر بزرگ را عبارت از "کمونیسم" میداند؟ یکبار دیگر جواب از خود ایشنویم:

"زیرا امپریالیسم جدید تحت لوای تزویر خود را حامیان و پشتیبان ناسیونالیسم حقیقی کشورهایی که در شرف ترقی و تعالی هستند و انمود میکند و در رهنه‌نشینهای ملی مردم آن کشورها رخنه یافته و سپس با خلال و انهدام میبرد از د."

واقعاً که شاه عاشق صادق نه‌نشینهای ملی است. این او نبوده که در مورد نهشت ملی ایران مرتکب بزرگترین خیانت باشد، پوله‌های امریکا، توطئه‌های وزارت امور خارجه امریکا، نقشه‌های ماجراجویانه آلن دالس رئیس سرویس جاسوسی امریکا و ارتباط طوطیه علیه حکومت دکتروصدق برنیانیکخت. گویا این پوله‌های دولت شوروی و نقشه‌های توطئه گرانه وزارت خارجه شوروی بود که مقدمات این کار را فراهم ساخت و این حزب توده ایران بود که از دقت مخفی خود حکم عزل مصدق را صادر کرد و زاهدی را بجای او نشاند. و شاه نیز که خداوند ذره ای تزویر و تیرنگ در وجودش نیافریده است بععلت شکست نهشت ملی ایران بدست شوروی بود که اینگونه در عرصه سیاست داخلی کم‌بختل عام حزب توده و در عرصه سیاست خارجی کم‌بختل اتحاد شوروی بسته و منظور دفاع از استقلال و حق حاکمیت مردم در زیر سرپرستان مرکزی و پیمانان و جانیته‌ها ن شده است! نشانه علاقه عاشقانه شاه با استقلال ملی ایران و احساسات بشردوستانه او آنست که موافقت فرموده است هر موقع این قدرتهای جهانی، این حامیان تاج و تخت او تصمیم به آغاز جنگ سوم علیه اتحاد شوروی بگیرند، با ویران و منهدم کردن سراسر شمال و شمال شرقی و شمال غربی ایران بوسیله بمب اتمی یک "فضای مرگ" آلوده با شعله مهلك رادیو اکتیف بوجود آورند تا اتحاد شوروی نتواند از این راه بدست بحمله متقابل بزند! می بینید بشردوستی پادشاه جمجاه هیچ دست کمی از عشق و علاقه او به آزادی و دموکراسی و حفظ استقلال ملی ایران ندارد!

تا اینجا نظریات و استدلالات و نحوه تفکر محمد رضا شاه را ملاحظه نمودید. اینک بخلیل ملکی بازگردیم. آقای ملکی نیز در بنیانه جامعه سوسیالیستهای ایران مانند شاه از دواعی امپریالیسم صحبت میکند: یک- "امپریالیسم نوع کهن" که گویا "یادگاری است" از قرن نوزدهم که اکنون دیگر وجود ندارد و دیگری امپریالیسم نوع جدید که در وجود اتحاد جماهیر شوروی تجلی میکند و آقای ملکی بعبارت مستغرق تری آنرا "استعمار مدرن" میخواند. اما بلافاصله گرفتار همان کجی و گنگی شاهانه میشود، یکشور از اینکلی فراموش میکند و امپریالیسم برای او منحصر میشود بهمان "نوع مدرن" و این "نوع مدرن" هم در وجود اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی تجلی میکند. بدلیل آقای رهبر گوش کنید و اینرا با نحوه استدلال شاه بشنید:

"سعی و کوشش شوروی برای منحرف ساختن نسل جوان و روشنفکران و کارگسرها را مدخله در امور داخلی کشور و غلامت و نشانه نوع مدرن تجاوز و استعمار تلقی میکنیم."

اما این "تجاوز و استعمار" بقول ملکی و یا "رخنه یافتن در نه‌نشینهای ملی" بقول شاه چطور اعمال و انجام میشود؟ ملکی جواب این سؤال را چنین میدهد:

"اگر دولت شوروی توسط عاملان و دستگاههای رسمی و غیررسمی خود کوشش نمیکرد فکر جوانان مارا منحرف ساخته آنها را به پیروان بی چون و چرای سیاست جهانی خود تبدیل نماید در آن صورت ماهرگز دست بمبارزه تبلیغاتی علیه آن نمیزدیم . اما اکنون که چنین وضعی وجود ندارد مانده از لحاظ مخالفت با سیاست شوروی بلکه بخاطر حفظ استقلال فکری و سیاسی نسل جوان و روشنفکران و طبقات زحمتکش ناچاریم ماهیت آن نوع کارهای دولت شوروی را که خلاف مصالح ملی ماست روشن سازیم . بنابراین جامعه نه تنها هرگونه همکاری یا حزب توده ایران را خطر بزرگ تلقی میکند ، بلکه روشن کردن فکر جوانان شرافتمند ما ارزشی را که به آنها پیوسته باشند یا ممکن است در آیند" بیپایوندند ، از جمله وظایف خود میدانند ."

چقدر عمق و متانت ، چقدر اصابت نظریه و رابطه منطقی استواری بین صغرا و کبیرا و مبتدا و خیر ایسن جمله خوابیده است ! دقت فرمائید :

دولت شوروی نمایند "تجاوز مدرن" است . این تجاوز و استعمار بدست "عامل شوروی" و معمولاً حزب توده ایران اعمال میشود . نحوه کار از این قرار است که آنها سعی میکنند افکار جوانان و کارگران و طبقات زحمتکش ایران را "منحرف" سازند . راه اجرای این کار هم چیزی از همان قبیل است که آقای ملکی برجسته ترین نمونه آنرا ذکر کرده است . مثلاً کارگران کوره پزخانه هارابرای بدست آوردن حد اقل حقوق انسانی خود شان "تحریک" با اعتصاب میکند . این اعتصاب که ارتباط با زندگی پر مشقت بیست هزار خانواده محروم و گرسنه دارد پیروز میشود و دولت تقاضاهای "منطقی و غیرمنطقی" آنها را نادیده میگیرد و بیست هزار کارگر به دامن حزب توده ایران ریخته میشود . هدف بطریق استقلال فکری و سیاسی کارگران و روشنفکران از طرف اتحاد شوروی نقض میشود . ارتباط استوار و منطقی مسائل !

نتیجه : حزب توده ایران که بدلیل فوق عامل اتحاد جماهیر شوروی است باید در عرصه مبارزات داخلی بعنوان "خطر بزرگ" اما واقعاً و محلاً بعنوان یگانه خطر با تمام قوا کوشید . شود . بنابراین بطرف اتحاد با شاه و سراسر دستگاههای انتظامی مسلح و دشمنان سازمان امنیت طیه حزب توده ایران - در عرصه سیاست خارجی نیز بطرف اتحاد با تمام قوای امپریالیستی طیه اتحاد شوروی . باز هم مانند دوقطر ملجن آلود شاه و ملکی عیناً شبیه هم از آب درآمدند .

اینکه هشت سال است که سراسر قوای اهریمنی شاه برای درهم کوبیدن حزب توده ایران تجهیزات و تانکها و سلاح گردیده است . هشت سال که شاه نظام خونین اختناق و وحشت خود را بر مردم تحمیل کرده است ، میهن ماراییک زندان بزرگ ، بیک قتلگاه تبدیل کرده است . مجموعه دستگاه وسیع تبلیغاتی شاه بموازات شکنجه خانه هارابرای هدایت جوانان براه راست" شب و روز در فعالیتند . هر چه میخواهند میکنند و می نویسند . هر نویسی که بخواهند میدهند . هزاران اسناد معمولی منتشر میکنند تا از حزب توده ایران در نظر مردم سلب اعتبار و حیثیت کنند بدین آنکه اجازه بدهند در مقابل آنها حتی يك كلمه هم کسی آزادانه زیسان به تخطی بگشاید . هر سال ده هائیلیون تومان در این راه خرج میکنند . از افرادی مانند ملکی مدد میگیرند تا پخیال خود نفوذ حزب توده ایران را ریشه کن کنند . هشت سال است که مردم سوای ترهات آنها ، دشنامهای آنها ، اتهامات ناجوانمردانه آنها را باره حزب توده ایران چیزی نمیشنوند . شاه برای آنها کتاب نازل میکند ، ملکی برای آنها مانیفست تدوین میکند و تازه بعد از این مدت آقای ملکی شکایت میکند که حزب توده جوانان را "از راه منحرف میسازد" و معلوم نیست این نیروی عظیم و سحر آسای حزب توده ایران جز در حقانیت آن و درستی اصولی راه آن در چه چیز میتواند باشد !

III - روش نسبت به امپریالیستهای غربی

وقتی آقای ملکی یا اینجاسرمد آرام می سروصد از موضع قبلی خود عقب نشینی میکند . اگر سابقاً از "نوع

کهان" و "نوع مدرن" استعمار سخن گفته بود، این مطلب بکلی فراموش میشود و اصطلاح "استعمار نوع کهان" ناگهان صرفاً و تنها به عبارت بیگانه" د ولتهای غربی" تغییر می یابد. د یگر حتی حرفی هم از امپریالیسم و اصول امپریالیستی در مورد آنها نیست، اوعلامه رنوع خاصیت امپریالیستی را از وجود انگلیس و امریکائی میکند، د یگر برای او" د ولتهای غربی" وجود د ارند که وی د سیاست خارجی آنها برخی نقائص جزئی می بیند، نه د ولتهای امپریالیست و استعمارگر. وی خیلی د ستانه و لوطیانه از این" د ولتهای غربی" می خواهد که د صورتیکه مایل باشند روابط و مناسبات و اقتصاد صمیمانه میان آنها و کشورهای منطقه کم رشد و اصطلاح "توسعه نیافته" جهان بوجود آید بر وفق "نقائص سیاست خارجی خود" بپردازند! طبق نظریه آقای ملکی امپریالیسم صرفاً یک مبنای اخلاقی د ارد. سیستم مستعمراتی اساماتظاهرخارجی خاصیت ذاتی امپریالیسم نیست، پدیده ای عینی و ناشی از مجموع روابط و قوانین سرمایه داری نیست، فقط یک میراث روحی و اخلاقی د رگذاشته است. برای مقابله بانامام مظاهرامپریالیسم فقط مقداری "حسن نیت" و "گذشت" لازم است. مبارزه کاری است بیهوده و زیان انگیز. مخصوصاً آقای ملکی پیروان خود را از هر نوع احساس خشم و کینه نسبت بقدرتهای امپریالیستی برحذر میدارند. ملکی د سیاست خارجی امریکا و نحوه روابط سیاسی و اقتصادی آن هیچگونه محرک امپریالیستی نمی بیند. د رنظر او امریکا کونک معصومی است که د ر صفحه حیات سیاسی آن یک لکه هم وجود ند ارد، د ر هیچیک از توطئه های خائیکارانه علیه آزادی و استقلال ملل شرق و افریقا و امریکای لاتین شرکت ند ارد، روحش از این همه فجایعی که بمنظور سرکشی نهشتهای ملی و ضد امپریالیستی انجام میگردد خیرند ارد، جز حسن نیت و صفای باطن و محرکات انسانی هیچ انگیزه د یگری د ر نحوه ارتباطات خارجی آن حکومت نمیکند و جز یک نقص، یک نقص کوچک که گویا آنها هم مولود حسن نیت زیاد ه از حد امریکامی باشد د سیاست خارجی آن وجود ند ارد.

چگونگی ارتباط امریکا با ملل استعمارزده و مللی که برای تحصیل ابتدا اشی ترین حقوق انسانی خود د ر مقابل قدرتهای امپریالیستی د رحال مبارزه اند چیزی نیست که بر کسی پنهان باشد. معضله این واقعیت برای خود سیاستمداران امریکائیزعممای است که چرا تمام کشورهای شرق و امریکای لاتین و افریقا که مشمول غلبهات بیکران این ولینعمت می باشند و از رسیل "کمکهای محتثابه" امریکا منتفع میگردند هر روز یک قدم به پرتگاه آشفتنکی اقتصادی و مالی نزد یکتر می شوند، و چرا عدم رضایت توده های وسیع مردم این کشورها نسبت بامریکا هر روز د امنه وسیعتری بخود میگرد. آید ثلوهلوهایی جهان امپریالیسم از حل این معما عاجز مانده اند و د ر حیووجه" اینچنین د رماندگی است که آید ثلوهلوهک نیروی سوم بند د آنها میشتابد و پیده از روی اسرار این معما بر میدارد. آقزی ملکی با وسعت فکر د آهیانه خود کشف کرده است که تمام تقصیرها زیر سر سادگی و حسن نیت سیاستمداران امریکا است. بچه د لیل؟

"بزرگترین عامل عدم موفقیت کمکهای محتثابه امریکا بکشورهای عقب مانده اینست که به آنها می خواهند نمونه رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی د نیای غرب یا نمونه زندگی امریکا را بایران تحمیل کنند."

جای د یگر: "سعی و کوشش بیهوده و مضرا مریکا برای اینکه نمونه زندگی امریکائی را د ر کشورهای مشابه ایران عمل و تحمیل کنند موجب آن شده است که این کمکهای محتثابه موثر نباشند و احیاناً مضر واقع شوند."

باید اتراف کرد که پس از افشاء اینهمه اقتضاحات که سیاست تهاجم آمیز امریکا د ر سراسر جهان بیا آورده است، بعد از اینهمه مدارک که از ماهیت سیاست ماجراجویانه و امپریالیستی امریکا برده برداشته است، مشاطه گری ملکی از امپریالیسم و اقاعامل رسوائی است و این د یگر پورتینسم سیاسی نیست. این شیادی، وقاحت آشکار و گستاخانه سیاسی است که ملکی را د ر اینجا نیز کاملاً د رموضع شاه قرار میدهد.

بکتاب گذاشتی شاه مراجعه کنید:

شاه وقتی می خواهد منتهای ارادت چاکرانه خود را نسبت بامریکا نشان بدهد از شباهت تامی که گویا بین شرایط اجتماعی و اقتصادی ایران و امریکا وجود د ارد دم میزند و استدلال میکند که نه د امریکا اثری از تبعیضات نژادی و اختلاف طبقاتی وجود د ارد و نه د رایران چیزی بعنوان اختلاف طبقاتی میتوان سراغ کرد. اگرکله خلیل ملکی از امریکا آنست که گویا امریکاسمی د ارد نمونه زندگی امریکائی را بایران تحمیل کند، گلسه

د وستانه شاه از امریکا مربوط باین میشود که "کمکهای" امریکا هنوز برای نگهداری رژیم اواز د ستبرد حادثات و انقلابات آیند ه کافی نیست . شاه مینویسد :

" اگرکشور ایران از پای درآید جناحهای سازمان پیمان اتلانتیک شمالی سازمان پیمان جنوب شرقی آسیا و سایر کشورهای عضو پیمان مرکزی مورد تهدید قرار میگردد هر چند کشور ایران نقطه اتکای سازمانهای پیمان اتلانتیک و پیمان مرکزی و پیمان جنوب شرقی آسیا بشمار آید ه است ولی در عین حال در رشته ارتباط بین آنها ضعیفترین حلقه هاست شرحند نسبت به آنچه که بمارسید ه است سیاستگذاری بسیار در این ولسی باید از اظهار این حقیقت نگذشت که این کمکها احتیاجات ما و جهان آزاد را در این ناحیه کیتی مرتفع نمینماید کشور تایوان از پایان جنگ دوم جهانی تاکنون چهار برابر ایران از امریکا کمک ۰۰۰ دریافت داشته است ۰۰۰ من برهبران امریکا پیشنهاد میکنند که نسبت بوظیفه ای که کشور ایران در دفاع از جهان آزاد در بیشتر مطالعه و تأمل کنند"

در د پیدرمان شاه اینست که میبیند تاکنون امریکا ه هایلارد پول و اسلحه بچانکاشك تحویل داده ه و ماهمه اینها این جناب مجبور شده است در گوشه ای از تایوان بخزد و هر لحظه که دست امریکا از زیر سر وی کشید ه شود بامغز بزمین خواهد خورد . و داد و فریاد شاه فقط از اینجبه بلند است که چرا اقل بقدر چانکاشك برای سربارک ایشان قیمت قائل نشده اند . اود سیاست خارجی امریکا جز این یک نقص هیچ نقص دیگری نمیبیند . و آقای رهبر نیروی سوم که بتمام این د سته بند یهای هلاکت بار نظامی صه میگذارد فقط یک نقص در کار امریکا مشاهده مینماید . " امریکا میکوشد تا نمونه زنده گن امریکائی را بایران تحویل کند " ! گفتار ملکی راد رسار ه امپریالیسم امریکا حتی با اظهارات و شطرقهای ارسلان خلعت بری نمایند ه ارتجاعی ترین قشر ملاکین بزرگ یسا احمد آرامش وزیر کابینه شریف امامی در مورد امریکا مقایسه کنید تا بد رجعه انحطاط فکری این اید بولولک پی ببرید .

آرامش و ارسلان خلعتبری بمراتب واقع بینانه تر از خلیل ملکی بانحوه سیاست امریکا را بران برخورد میکنند . برخلاف ادعای آقای ملکی غلت شکست این باصطلاح "کمکها" راد راهیتی بکلی امپریالیستی آنها باید جستجو کرد . غلت آنست که این "کمکها" هرقاوش حصرا نقشه های اسارت اور و تجاوز کارانه راتعقیب میکنند . اینهمه اسلحه و پولی که بد سگاهی نظیر دستگا ه شاه پرداخته میشود بمنظور نگهداری رژیم فاسد و جابر موجود است و یک رشته مقاصد سیاسی و اقتصادی و مالی و نظامی از این "کمکها" تعقیب میشود که وسیله تأمین آن همین رژیمهای ضد ملی و چنگیزی است . انحصارگران امریکا خطوط حد ه سیاست خارجی و داخلی امریکا نخست پشت میز آنها حل و فصل میشود بحساب مالیات د هندگان امریکائی و بعنوان حمایت از "دنیای آزاد" که رژیم شاه یکی از مظاهر آنست این پولها و این اسلحه هارامیرد ازند و تحویل میدهند تا خود د رهرسال با د ستیاری همین رژیم هاجنک برابر انرا از راههای مختلف در جیب پر نشدنی خود سرازیر کنند .

این "کمکها" در حقیقت در حکم خونیهای ملیونها مردم میهن ماست . از طریق این "کمکها" وزارت جنگ ایران و ارتش ایران بدیل بیک شعبه وزارت جنگ امریکا میگردد و معرابه جنگی امریکا بسته میشود و در عین حال ایران به پایگاه مقدم انجام مقاصد جنگ طلبانه امپراطوران مالی امریکا بدل شده و تابوتانند بهنگام ضرورت در آن یک "فضای آمیزه" یا فضای مرک بوجود آورند ه دین نحو حاصل خیزترین و آباد ترین نقاط میهن ما رامبدل بیک کوه آتشفشان کنند !

بهتر است آقای ملکی به بیانیه ابوالقاسم امینی وزیر د رسار سابق شاه قبل از کودتا مراجعه کند و اگر آنسر کافی نمیداند بگزارش هیئت رسیدگی بپارلمان امریکا در کرد و لت مورخ سال ۱۹۵۷ ه مقالات منتشر شد روزنامه امریکائی "نیشن" درباره فعالیت اداره مرکزی جاسوسی امریکا در ایران مراجعه نماید .

اما ظاهر اشکال کار این آقای تئوریسین در سدد ارک و عقل و منطق نیست . اودحت تأثیر یک عقد روحی، یک بیماری روانی، یک کینه د درمان ناپذیر که از جنگال آن خلاصی برایش متصور نیست حاضر است در یسک لحظه بتمام واقعه یهای زندگی پشت پایزند و مسائل راتنها بحدوی طرح کند که او را در گرفتن نتیجه نهائی یعنی دشمنی با حزب تود ه ایران د رجعت د اخلی و نسبت با اتحاد شوروی در عرصه سیاست خارجی کمک کند .

اوهم عینا مانند شاه اظهار عقیده میکند که خطر د سایش امپریالیستی علیه کشور هائی که برای تحصیل

آزادی و استقلال خود مبارزه میکنند يك خطر فرعی و درجه دوم است که حتی ارزشمند ارد بجای هرقدر مختصر سرد باره آن بشود. برای اوهرای شاه واقعیت مطلق وی قید و شرط عبارتست از مبارزه ضد شوروی. و چون امریکا پرچم این باصطلاح "مبارزه ضد کمونیستی" میاشد و از این رو خود را جانشین با لاستحقاق مرحوم هیتلر معرفی کرده است، باینجهت رهبر "خردمند" نیروی سوم "علاقتمند" شدن بامریکارابه پیروان خود توصیه میفرماید و میگوید: "ماکه با شوروی هم مرز هستیم باین سیاست قاطع و جدی امریکاکه با هرگونه تجلسا و نز نسبت بسرحد ات کنونی جهان مخالف است باید علاقمند باشیم."

یکی دیگر از شاهکارهای ملکی اینست که نه تشبیه وجود امریکا قیافه يك قدرت امپریالیستی و متجاوز نمی بیند بلکه طومار حیات پراز قاجعه و جنایت خونین امپریالیسم بریتانیا را هم با آب طهارت می شود. شاه هم در کتاب خود به تیرنه امپریالیسم انگلستان بر می خیزد. شاه مدعی میشود که روش استعماری بریتانیا دیگر اکنون يك پدیده زنده و مربوط بتاریخ معاصر نیست، بلکه تصویری است از روزگاران گذشته و میگوید که سالهاست روابط بین ایران و بریتانیا در خارج از هرگونه مقاصد استعمارگرانه برپایه دوستی متقابل قرار دارد. شاه در این زمینه آنقدر تند میراند که حتی مشروطیت ایران را هم موهبتی از موهبتهای سیاست آزاد و خواهانه بریتانیا بقلم میدهد. رضایت کامل شاهانه از سیاست خارجی انگلستان بخصوص در طی سالهای "سعادت بار" بعد از کودتاهای تاحیران را این کتاب خاطر نشان شده است.

اما هرگز نیروی سم در اینجا "واقع بینی" بیشتری از شاه نشان میدهد. وی خیلی کاوش کرده است که در سراپای سیاست خارجی بریتانیا عیب و نقصی پیدا کند، و از آنجاکه حوینده یابنده است سرانجام در این نقش نگاری خردمندانه به پیروزی رسیده و نقطه ضعف سیاست بریتانیا را هم کشف فرموده است. داستان این نقش ویا "جنبه منفی" سیاست خارجی بریتانیا را از خود امشونید:

"سیاست خارجی بریتانیا نیز يك جنبه منفی دارد. انگلستان متأسفانه حاضر است در اغلب موارد واز جمله در ایران با شورویها کنار آمدن و تقسیم منافع کند."

درست دقت کنید. در سیاست خارجی بریتانیا هیچ عیب و نقص اساسی مربوط به ماهیت امپریالیستی آن وجود ندارد، این سیاست مظهر خاصیت استعماران در ارتباطات خارجیش نیست، خیر، "نقص سیاست خارجی بریتانیا" تشبیه اینست که گویا بر سر تقسیم غنائمی که از تاراج ملل استعمارزده بدست می آید با اتحاد شوروی سازش میکند. اما مبارزه ها، سازشها و تقسیماتی که در اکثر نقاط جهان و مثلاً در سراسر شرق میانه و سواحل خلیج و شیخ نشین های عرب و عراق و عربستان سعودی بین امریکا و انگلستان بعمل آمده است میگذریم. بتاریخ نزدیک، و خیلی نزدیک میهن خود مراجعه میکنیم. در جریان ملی شدن نفت ایران و در سراسر دوران حکومت دکتروصدقی، اعلامیه های غلاظ و شدادی که پیاپی علیه اوصاد ر میگردید، گویا از طرف نخست وزیران بریتانیا و شوروی امضا میشدند از طرف روسا و ولتهای انگلیس و امریکا!

در ژنو و الاحضر اشرف پهلوی و دیگر فرستادگان شاه گویا با اتفاق سفیر کبیر شوروی بوده که بقصد تهیه مقدمات يك توطئه خونین علیه نهضت ملی ایران گرد آمدند نه با اتفاق آقای هندرسون. در ژنو گویا يك رحیل سیاسی اتحاد شوروی بود که آنها را برای تهیه جزئیات این نقشه بحضور پذیرفت و جلسه مشاوره را مختصر رهبری کرده آقای آلن دالس کذاش. در این محفل انس گویا دولت اتحاد شوروی بوده که برای اداره کردن کودتا ۱۹ میلیون دلار در اختیار خواهر شاه گذاشت نه دولت امریکا. گویا يك سیاستمدار شوروی به آقای ابوالقاسم امینی وزیر دیار سابق شاه در دوره آخر حکومت صدق گفت حاضر است پنج میلیون دلار به برادرش سرتیپ محمود امینی بپردازد تا وی کودتای ضد مصدق را اداره کند و نه يك سیاستمدار امریکایی. و الاخره گویا این دولت اتحاد شوروی بوده که سرانجام با اجرای يك توطئه تبهکارانه و ساقط کردن دولت دکتروصدق، و در مقابل واگذاری تاج و تخت بشاه و برگرداندن آن بقدرت، و درازا نجات سیاست استعماری انگلستان از خطر زوال در ایران، چهل در صد سهام نفت ایران را تصرف کرد نه امریکا و انحصارات امریکایی!

آقای ملکی اگر در اینجا یگانه "نقص سیاست خارجی بریتانیا" را با این جسارت (!) روی دایره میریزد در عوض برای تعدیل آنچه گفته است هم نظر استعالت بریتانیا در نبال زمینه میگرداند. ببینید در اینجا هم وظیفه آرایشگری نفرت انگیز خود نسبت به ماهیت سیستم های مستعمراتی به چه طریقه ای از ابتذال منطقی سقوط میکند:

"صرف نظر از سیاست خارجی، سیاست انگلستان در مستعمرات سابق و لاحق منطقی تر از سیاست خارجی کشورهای غربی است." انگلستان در مستعمرات سابق خود گروه فنی و سیاسی تربیت کرده است، و هر چند خیلی دیر، و در حد و ممکن کم، در هر حال استقلال میدهد...

آیا آقای ملکی با وجدان آرام اینرا نوشته است؟ سراسر تاریخ استعمار، و مخصوص تاریخ سیاست مستعمراتی بریتانیا در همه مستعمرات و نیمه مستعمرات این ادعای آنکند بی میکند و روی این دفاع کوتاه نظرانه خط بطلان میکشد. امپریالیسم بریتانیا مانند هر قدرت استعماری دیگر راه خود را در میان دریایی از خون پستی تسلط بر مستعمرات گشوده است، و تا آنجاکه در حیطه اقتدار آن بوده، حتی بقیعت خون هزاران و دهها هزار مرد و بیگناه، بقیعت ویرانیه و قتل عامهای فاجعه آمیز مردم مستعمرات، حاضر نشده است بپیل و رشای خود حتی يك قدم از موضع خویش عقب نشینی کند. تنها در جایی تسلیم اراده ملل زیر دست خود شده که هیچ راه دیگری برای خود گشوده ندیده است.

فاجعه استعمار دهند و ستان را که ظاهراً آقای ملکی تعلق خاطری نسبت به آن ابراز میدارد در نظر بگیریم. امپریالیسم بریتانیا پس از يك قرن و نیم تاراج منظم و بی قید و شرط غنی ترین منابع ثروت این کشور، در آغاز جنگ جهانی اول با وعده "اعطای استقلال به هندوستان توانست گروه گروه سربازان هندی را در میدانهای جنگ قربانی مطامع جهانخواهانه خود کند. اما محض اینکه خود را پیروز و بر آورده قدرت مستقر بدیده و دهها فراموش کرد و بار دیگر، بدین خود و مردم اسیر این کشور سرنیزه را حکم قرارداد و جواب تقاضای مردم را برای آزادی و استقلال با گلوله داد، و رهبران این کشور را دست و سته بزدان کشید و دست به چنان فجایع و خونریزیها زد که یکی از سیاهترین لکه های تاریخ استعمار را تشکیل میدهد.

تاریخچه شصت ساله تصرف نفت ایران بدست یخماگران انگلیسی، تلاشی که بایک محاسبه زیرکانه و تبیه کارانه از طرف انگلستان در سراسر این مدت بعمل آمد تا ایرانیان را جاذبه انگشت شماری از افراد "میرد اطمینان" در امور عالی مهندسی و حتی در محاسبات مرکزی نفت راه ندهند تظاهری است از ماهیت ناپاک امپریالیسم بریتانیا، چه خوب میشد اگر آقای رهبر "سوسیالیستهای ایران" بمجموعه اسناد و مدارکی که دکتر مصدق بمنظور فاش کردن ماهیت استعمار انگلستان در دیوان لاهه عرضه کرد مراجعه کند و تصادف دهد که قضاوت ایشان در باره طبیعت و ماهیت امپریالیسم اگر ناشی از مقاصد خائنه نباشد چقدر رابلهانه و کوتاه نظرانه است.

آقای ملکی که در یکجای دیگر "اکثریت قریب باتفاق ملل شرق در وجه درمنجلاهی از فقر و فلاکت و عقب ماندگی بسر میرند" اشک تمساح میریزد، اما بکلی اباد ارد که غلت این فرسایه و هلاکت بار، اینهمه عقب ماندگی، و این شرایط اسارت آور را جستجو کند، نواحی شرق در، کشورهای کوچک و بزرگی که در طی يك قرن و نیم اخیر تحت سیطره مالی و نظامی انگلستان قرار گرفته اند، دارای قسمتی از غنی ترین منابع ثروت طبیعی هستند. کاشوچو، نفت، تلع، آهن، مس و سایر معادن و منابع بطور وفور در این نقاط وجود دارد. امپریالیسم بریتانیا در طول استعمار این کشورهای اتمام قوا مردم را با اسارت کشیده، بدست آنها، با کار و زحمت طاقت فرسای آنها، منابع ثروت آنها را منظم تاراج کرده و برای ادامه این چنین وضع جابرانه ای از هر گونه تحول اجتماعی در زندگی آنها جلو گیری کرده است. در طی دو قرن از تاریخ بشری، دو قرن از مهم ترین سالیهای عمر بشر که پایه های تحولات علمی و صنعتی نوین در غرب استوار میشد، امپریالیسم بریتانیا با تمام قوای اهریمنی خود ملل ساکن مستعمرات را از هر گونه تعصبی از آثار علوم جدید محروم ساخت. با تمام وحشیانه آنها را در حال عقب ماندگی نگه داشت. با تمام قوا سعی کرد تا آنجاکه امکان پذیر است توده های مردم را در این نقاط بطرف انحطاط ببرد. حتی به الکحل، افیون و سایر مواد مخدره مبتلا کند.

در مقابل تمام این واقعیتها اگر گوشش آقای ملکی را برای تیره امپریالیسم بریتانیا چشم بندی سیاسی ننمایم چه عنوانی برای آن قائل شویم؟ و متعاقب این چشم بندی جاد و گرانه است که آید ثولوك نیروی سوم به نتیجه مزورانه و نادرست زیر میرسد:

"در صورتیکه يك دولت ملی با شخصیت و احسن تشخیص روی کار آید میتواند به آسانی از جنبه های مضر سیاست خارجی امریکا و انگلستان اجتناب کند و جنبه های مفید آنها را تقویت نماید. بنظر میرسد که سیاست امریکا و انگلستان با سانی بنظر منطقی يك دولت

مقتدر ملی با حسن تشخیص تسلیم شود و چاره کار اینست که در ایران چنین حکومتی بسوی کارآید.

طبعاً وقتی کسی با این شوخ چشمی چشم بر روی واقعیتها بیند، د، اینطور پس یادگاه به تظہیر و سرمد آ جهان امپریالیسم بکشد، خواص امپریالیستی این د ولتها را با این آسانی وسادگی نمی کند و همه این مسائل را در زیر پرده ای از سفسطه که گاهی محدلالت میرسد پیششاند، باید بچنین نتیجه نادرست و غیر صحیحی برسند که گویا امپریالیستها حاضرند در مقابل حرف حق تسلیم بشوند - به آسانی تسلیم بشوند! خیانتی از این بالا تر نیست که با پخش يك چنین نظریات سراپا غلط و مضری خلق خود را در مقابل دشمنان تاریخی و سوكند خورد ه اش یعنی استعمار طلبان روحا و معنا خلع سلاح كنیم.



آقای ملکی در همین موضع توقف نمی کند. اما زهم جلوتر میرود. او می خواهد بطور ضمنی تضمین کفافی با امپریالیستها بد تاروی بعنوان "تحول" زیر مال اورا بگیرند و برای اجرای "دکترین" وی برگرسی نخست وزیرانش می شانند و بدانند که در هیچ حالت از ناحیه او علی که اندکی باعث نگرانی خاطر آنها باشد سر نخواهد زد. وی در مورد نفت ایران بیکباره آب پاکی بر روی دست همه میریزد. بنظر او اگر نفت يك کار انجام شده است. روزی روزگاری بود که مردم بمنظور خارج ساختن منابع سرشار نفتی خود دست به بارز ه علیه امپریالیسم زدند. . . . آن وضع از حزم و احتیاط و عقل در بود. "دوستان" ما را از ما رنجانید.

"اما امروز که مسئله نفت با ن شدت مطرح نیست يك سیاست خارجی میتواند از جنبه های مثبت سیاست جهانی انگلستان استفاده کند - مسئله نفت امروز د یگر مختص ایران نیست. و سر نوشت نفت ما مشابه نفت عراق و د یگر کشورهای نفت خیز خواهد بود. يك سیاست خارجی ملی در ایران باید با سیاستهای نفتی کشورهای نفت خیز خاور میانه تشريك مساعی کند و از راه مذاکرات، و بدون ایجاد تشنج، فشار د ائم و مستمری بعمل آورد تا حقوق ملی ایران استیفا شود."

بنابر این از نظر ملکی مسئله نفت، یعنی آن مسئله گریه که پایه سیاست مستعمراتی انگلیس و امریکار تشکیل مید هد، د یگر اختلاف حادی را که موجب رنجش این قدرت بسیار غوار ملل شرق میشود تشکیل نمید هد و این موضوع باید عالتاً از دیره مسائل مورد اختلاف کنار گذاشته شود.

اساساً نظریه آقای رهبر در مورد مجموعه قرارداد هائی که در شرایط ترور و اختناق بر مردم تحمیل شده است همین است. این قرارداد هاد نظر وی مقد سند و د بار ه آنها چنین تأکید میکنند.

"در هر حال جامعه در موقعیت جغرافیائی خاص ایران حتی الا مکان انشاء یکجانبه مناسبات و معاهدات اقتصادی (از قرارداد هائی نظامی اسارت آور هیچ حرفی هم در میان نیست) با غرر راتوصیه نمی کند. جامعه اقدامات سیاسی و مذاکرات بر سر میز را برای حل مشکلات ضروری دانسته و نتیجه گرفتن از آنرا ممکن مید اند."

می بینید فائالیسم جغرافیائی مانند عقد و روائی معهود بیای حان ملکی شده است. د بار ه پوچی این افسانه چیزی بآنچه گفته ایم اضافه نمیکنیم. ولی جالب است که آقای ملکی قرارداد هائی را که در زیر فشار متد و بدست گماشتگان امپریالیستها و جلاد هائی مردم ایران، بر مردم تحمیل شده است الزام آور و مقدس تلقی میکند.

از این بگذریم. این "مذاکرات روی میزی" و سالونی را برای احقاق حقوق تضييع شده ایران کدام د ولت و در چه شرایطی میتواند بسود ایران به نتیجه برساند؟ يك د ولت ملی؟ مسلمانان د ولت ایسا یا طیب خاطر امپریالیستها یا مار غایت شاهانه بوجود خواهد آمد؟ آقای ملکی هر گونه مبارزه را "ایجاد تشنج"

میخواند و آنرا نفی میکند، مردم را از هر مبارزه فعال و مثبت بر حذر مید ارد، و تأکید میکند که در جریان تمام مساعی و مذاکرات باید "هر نوع تعصب و کینه کشی" را کنار بگذاریم. و آیا فعالیت سیاسی قانونی و پارلمانی آقای ملکسی میتواند راه را برای بوجود آمدن يك د ولت ملی هموار سازد؟ در شرایط حکومت شاه؟

خلاصه کنیم. د کترین خلیل ملکی عبارتست از يك سلسله مسائل گسیخته، دست و پا شکسته، غیر مربوط، متناقض و تسلیم آمیز - تسلیم در برابر امپریالیستها و امریکائی و انگلیسی و نهی هر گونه مبارزه علیه آنها،

تسلیم در برابر شاه و حکومت جابرائله او، تسلیم در عرصه سیاست داخلی، تسلیم در جلوانگاه سیاست خارجی •
تسلیم مبارزه تسلیم، همکاری مبارزه همکاری، همکاری باشاه، با سازمان امنیت، باد سنگاه -
های تفتیش عقاید، با محاکم نظامی، با آزموده ها و مختیارها بمنظور مبارزه طیه حزب توده ایران در چهار چوب
امور داخلی • تسلیم مبارزه تسلیم، همکاری مبارزه همکاری با امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی بقیامت تملط
آنها بر تمام شئون اقتصادی و نظامی و مالی، و بقیامت اسارت مردم در چنگال یک رژیم جهنمی دست نشاند ه آنها،
بقیامت تمام آن سلسله حقوق سیاسی و مدنی و اجتماعی که ارزش مقام انسانی بسته بآنهاست بمنظور مبارزه علیه
اتحاد شوروی در عرصه سیاست خارجی •

همانا از طریق همین تسلیم برده و اراست که "رسالت" تاریخی آقای ملکی طس رغب همه لاقهها و
گزافهها بصورت نسخه بدل عید انه ای از "ماوریت" محمد رضا شاه جلاد ملت ایران در می آید •
این پایان سر اشیب واسفل السافلین انحطاط فکری است • چنین است ثمره منطقی حیات کسی که
از مردم، از جنبش، از حزب بریده و مروری عقاید ذهنی محدود و مغرورانه خود پند و جوشون آمیزی لجاج بخرچ
داد و امید هد •

زندگی خوش

يك قطعه از شاعر بزرگ فرانسوی و يكتور هوگو

در جریان سفر اخیر شاه و ملکه به فرانسه دانشجویان ایرانی مقیم پاریس روز اول اکتبر ۱۹۶۱ اعلامیه ای همراه ترجمه يك قطعه از شاعر بزرگ فرانسوی و يكتور هوگو بنام "زندگی خوش" نشر داده اند. در این قطعه که در ژانویه ۱۸۵۳ در دوران سلطنت ناپلئون سوم سرود شده و وضع فرانسه آن موقع تشریح گردیده است. نکات مشابه و مشترك مابین توصیف و يكتور هوگو از سردابه های مخوف شهرکارگری "لیل" و وضع کنونی زاغه های کوبه های زحمتکشان در ایران فراوان است. هوگو مصائب توده های مردم را در سردابه های لیل باعیش و نوش پرتنطنه بناپارت در قصرهای لوور (Louvre) و سن کلو (Saint Cloud) مقایسه می کند. آنچه که در قصرهای سلطنتی "مرمر" و "سعد آباد" و قصور پترخاندان مشغور پهلوی می گذرد از جهت طنطنه و فساد از نظایر خود در فرانسه نیمه دوم قرن نوزدهم دست کمی ندارد. با توجه به تمام نکات باید گفت دانشجویان ایرانی در میهن هوگو از زبان این شاعر نامد از کلمات متناسب و درخور دی برای وصف بلایای میهن ما و شنایع و زخمیانش یافته اند. هیئت تحریریه "دنیا" این ترجمه را به نقل خوانندگان ارجمند خویش می رساند:

خوب، ای غارتگران، دسیسه جویان، خیانت پیشگان، ابلهان، ای مظاهر قدرت
شتاب کنید و در میز عیش و نوش گردانید.
بشتابید و همه جای گیرید.
اربابها بخورید، بیاشامید، زندگی زودگذر را ست

کشور را بفرشید، جنگلها را ببرید و سرمایه ها را بخیع کنید،
خزینة هاراتهی سازید و چشمه ها را بخشکانید.
دوران دوران شعاست،
آخرین پشیز را بستانید، بستانید شاد و آسان
از کارگران منزعه ها، از کارگران شهرها،
بگیرید، قهقهه زنی و زنده بمانید.

خوش گذرانی مسلمانهاست. خوش باشید، شکم چرانی کنید.
خانواده آن فقیر در کلبه پوشالی جان میدهد،
بدون در، بدون پنجره،
در باحالی لوزان در گوشه های تاریک گذاهی میکند
و مادری که از نان محروم است
و کودکی که بدون شیر میماند . . .

میلیونها میلیونها مواجب شاه است ...
 روزی در سردابه های "لیل" رفتم
 و این دوغ تیره را بچشم دیدم .
 آنجاد روزی زمین ، اشباحی وجود دارند ،
 اشباحی سربزرگ و دانا و شاد ، بیماری اعضای آنها را در هم میکند
 در میان پنجه آهنین خموش .

زیر این طاقها ، رنج میرند ، هوا را آلود بنظر میآید ،
 ناپیشتا و خورمال کثان قطره آبی یکام مسلول میریزند .
 آب از همه طرف همچون جویباری جریان دارد .
 بیست ساله و هشتاد و سه سال ، سی ساله و هجده ساله زودی سال خورد .
 آن زند ، حس میکند که مرک نافذ
 هر روز بیشتر در مغز استخوان هایش جای میگزیند .

اینجا هرگز آتشی افروخته نیست : باران از روزنی پنجره مانند بشند می کند ،
 دیدگان در این نقب ها ، آنجا که بد بختی بر روی شما ای کارگران
 سنگینی میکند .

نزد یک این چرخ تخریبی که میگردد و دوشی که باز میشود ،
 اشباح مرد و مانند ی رامی بیند
 که در روشنائی سربزرگ پنجره اشک افشان راه میروند .

فقر یا مرد ، اندیشمند ، بزین نظرمی افکند ،
 پدر در آن حال که در پیرامون خموش
 با اضطراب تنگینی که پاکدامنی را در هم میفشرد
 دختر خموش را که با چهره ای شوم بدرون می آید نگاه میکند ،
 با چشمانی خیره به نانی که وی همراه دارد ، میگرد
 و جرئت ندارد بگوید از کجایم ای ؟

آنجا نومی دی بروی زند و پاره های چرکین خموش آرמיד ، است ،
 آنجا ارد بیست زندگی که در جای دیگر گرم و آشکوه است
 همانند زمستان نیست تارک .
 دخترک باکره ، گلی رنگ در روز ، در سایه بنفش رنگ است .
 آنجا در میان هراس و دشت ، لاغری های اسکلت مانند
 مرهنه های کرم وار میخزند .

آنجا پائینتر از گند ابهای کوچه ها
 خانواد های محروم از روشنائی روز و خیابانها می لرزند ،
 دشته های آزاد میزاد ، لرزان از سرما ...
 آنجا هنگام ورود من
 دخترکی وحشی با چهره بیرو شکسته بمن گفت
 من هیجده ساله ام .

آنجا، بد و ن تخت خواب، مادر بد بخت
فرزند آن خود را در میان سوراخی که حفر کرده میبند
لرزان همچو مرغانی ضعیف
افسوس، این کودکان بی آزاد بانگاههای معصوم کیوتروار
بعضی ورود خویش در این دنیا
بجای گهواره گوری مییابند *

سردایهای لیل ! انسانهای در زیر سقفهای سنگی شمامییرند
من با چشمهای خود، چشمهایی گریان در زیر مژگانم
اختنار پد ریزگی پژمرد را دیدم،
همراه باد ختروی با چشمهای حیران و موهای که بدن برهنه اش را میپوشاند
و کودک شبخ مانند، آویزان به پستان مادر... مانند مجسمه *

از میان این دردها و رنجوریهاست که ثروتهای شعابرون می آید،
ای شاهزاده ها ! این برهنگیهاست که بذل و بخششهای شمارا تأمین میکند،
ای فاتحین ! ای کشورگشایان !
سرمایه شعابا قنطاری درشت
از دیوارهای این سردابه ها، از سنگهای این طاقها،
از قلب این محتشرها برون می چکد *

در زیر این دستگاه وحشتناک که استیدادش مینامند،
در زیر پیچ و مهره ای که مالیات (این جن نفرت آور) میچرخاند،
از سحرگاه تا شامگاه،
بدون درنگ، شب و روز، در این قرنیه ماههستیم،
مردان راهم چون انگور خورد و له میکنند
و بالا از عصا ره اش بیرون می آید *

از این فلاکت، از این احتضارها،
از این سایه، آنجا که هرگز در ارواح تیره و تار
امید تابشی نکرد
از این دخمه های سیاه معلو از نگرانیهای تلخ،
از این توده های فلاکت بار، پدرها و مادرها
که دست استیصال بهم میالند،

آری، از این توده فقرها و چیزهای وحشت آور است
که میلوتهای سنگین، این غولهای درخشان و ترس آور
در حالیکه در راه خود رزق نثار میکنند
سربرون میاورند، غولهای پر نشاط بادیه بی از گلهای سرخ
ورنگین بخون انسانها *

چه بهشتی، چه جلال و عظمتی، جام اربابان را از می پرکنید !
ارکستر میخندد و مجلس عیش و پنجره هارا گلی رنگ میسازد،

میزمید رخشد و تور میخشد •
سایه آنجاست ، زیرپاهایشان ، درها بسته است
و فحشای دخترکان گرسنه
در این شب اشك میریزند •

شماها ، که از این لذات نفرت یار سهی دارید ،
سربازان اجیر ، وکلای مزدور ، قنات شريك جرم ،
استقهای بن شرم ،
فقر دزدان "لور" آنجا که شما جای دارید می لرزد
و از تب و گرسنگی و مرگ است
که همه این شهوات ساخته شده اند •

در "سن کلو" در حالیکه گلهای یاسمن و مریم را برپیر میکنند
محبه های شاه همچون گروهی از زنبورها در میان گلها به مغازه مشغولند
با بازوان برهنه و سینه های گشوده بر نسیم
و در این مبعثاتی که چهل چراغها بر نشاطش افزوده است
هرکدام با تپسی زیبا ، بادند انتهای سفید و قشنگ خویش
کودکی زند را میبلعند •

اما چه اهمیت دارد ، بخندید ! مگر همواره میتوان نالید
آیا میتوان امپراطور ، شاه ، شاهزاده و شاهدخت بود
و خوش نگذرائید ؟
این ملت گریان ، محزون و گرسنه ،
بایستی راضی باشد چون قهقهه های شمار امیشتند
و رقصهای شمار می بینند •

چه بانک داری ، گاو صندوق خویش را بپار ! حیثیت را بپار !
قدح دردست آواز خوانید !
همین يك منظره را کسرداشتیم
در آن حال که گرسنگی ملت را در میان چنگال خویش میفشرد
استفراغ کنید و بر فراز این فقر باشکوه
يك غیافت باشکوه برپا نمائید !

آنها که تیرا زیر پا نهاده اند . . . ای توده . . . ای سنگرتارک
توئی که هنوز دیروز ، سربلند ، در میان حملات بیشمار ،
پیشانی بیخون شسته خود را میافراشتی
در روی جاده درختان ، از خود بیخود و دیوانه •
تو دوباره همچون سنگفرشی شده ای ،
سنگفرشی از بهر کالسکه خندان آنها که میدرخشد و پرواز میکند •

پهل تو از آن شاه ، ملت ! و قحطی و گرسنگی از آن تو . . .
مخل از آن وی ، لباس ژنده و پالان از آن تو

ملت ! زیبایی زنها و خزان تو از آن وی
و آبروی از دست رفته شان از آن تو *

آری ، لاجرم کسی زبان بسخن خواهد گشود — مگر شعر تاریخ نیست ؟
لاجرم کسی در میان شب تار آوای خود بلند خواهد کرد :
قبقه بزنید ! جلادهای مقلد
لاجرم کسی انتقام تو را باز میستاند ، ای کشور بلا کشید !
ای مادر ! و آنوقت سخنی که گشند ، است
از میان آسمانهای محیق سر پرون خواهد آورد *

این سفلگان ، دزد تر از اشرافان پیشین
در حالیکه ملت فقیر را یادند انبهای درند ، خویش میدرند
بدون رحم ، بدون تأمل ،
نفرت انگیز ، بی مروت اما دورو
میگویند : " به " شاعر ! وی در میان ابرهاست
باشد — خروش رعد عم آنجاست "

ویکتور هوگو ژانویه ۱۸۵۲

نادر پور - شاعر نوپرداز

توضیح - نادر پور سرایندہ نسل وروزگار خوش - شاعر رنج و ملال و نویدی - شاعر
عشق و امید - ستایندہ نبرد عقل و زندگی - ستغی در بارہ عرصہ شعر و هنر - نوآوری
در مضامین - نوآوری در لفظ و قالب سخن - جدت نگاہ تا موزون - انتظار و آرزو

توضیح

عبدالمقالہ آشنائی بایک از قریح پر شکوفہ ونوید دهندہ شعر محاصر، نادر نادر پور، میاشد •
بدیہی است کہ درک اشعار شاعر بدون آگاهی دقیق از سرگذشت خود وی کاری دشوار است و احتمال داد آن
زیاد است و از این جهت نمیتوان ادعا کرد کہ معما نچہ در این مقالہ از دیوان نادر پور استنباط شدہ درست وی خدشہ
میاشد • انچہ نمیتوان تأکید کرد اینست کہ نویسندہ باکمال صمیمیت کوشیدہ است شاعر را بفہمد و از زاہ سخن بہ
دل آواز یابد • چرا کہ اشتباہی روی دادہ باشد شاید خود شاعر خاطر نشان کند، در رفع آن بکوشیم • (۱)
نادر پور سرایندہ نسل وروزگار خوش؟

نادر پور از ہواداران سرسخت شعر نواست و ہر چہ ہا دیباچہ اد کہ ہر چہ ہا مجموعہ اشعار خوش
نگاشتہ در دفاع از این ہواداری است • نادر پور در دیباچہ " چشم ہا و دست ہا " بر اساس این عقیدہ کہ شعر
نیز مانند ہر نیاز معنوی دیگر ساختہ میرد اختہ زمان و مکان ماد ہ جوامع است و شاعر جزایتکہ واسطہ دریافت و سپین
عرضہ داشتن این نیاز باشد چارہ ای ندارد "، " قرن ما قرن طوفان ہا و دلہرہ ہا وشتاب ہاست و کارشاہ

(۱) - در این مقالہ چہ ہا مجموعہ از نادر پور مورد مطالعہ قرار گرفتہ است :

" چشم ہا و دست ہا "	شامل آثار شاعر از اردی بہشت ۱۳۲۶ تا دیماہ ۱۳۳۲
" دختر جام "	" اسفند ۱۳۳۲ تا مہر ۱۳۳۳
" شعر انگور "	" فروردین ۱۳۳۴ تا دی ۱۳۳۶
" سرمہ خورشید "	" فروردین ۱۳۳۷ تا بہمن ۱۳۳۸

این قرن بیان سریع هزارگونه احساسی است که در ارواح معاصران اوج میزند " نتیجه گیری کرده آنچه شعر نوراپید آورد به نیاز معنوی روزگار ماست که بقیق از اوضاع و احوال مادی سرچشمه گرفته است " " پیروزی آزان کسانی است که روح زمان را دریافته اند و پایی آن پیتر میروند " .
 گرچه آن تحلیل تاریخی که مستند این نظریه قرار گرفته در برخی از موارد درست نباشد و یا ناقص است ولی خود نظریه کاملاً درست است و مبنای علمی دارد . نادر پیرو ، برخلاف برخی از شعرا " و هنرمندان معاصران شعر و هنر را جدا از زندگی نمی داند بلکه آنرا زائید به محیط اجتماعی می شمارد که خود بر محور عوامل مادی میگردد . درد بیایچه " شعر انگور " میگوید : " شعر مانند همه معظا هر معنوی جامعه مولود وضع اجتماعی است " .
 از این جهت به عقیده نادر پیرو : " در این سی سال اخیر مخصوص در این سیزده سال پس از شهریور (۱۳۲۰) بد نیال تحولات اجتماعی ، شعر نیز تحولی یافت که او را از محافل اعیان و اشراف بیرون کشید و در آغوش مردم فکند شعر نو ، سلاح نسل جوان شد . . . شعر نو سلاح مردم رنج دیده ای است که از درد هات خویش بیجان آمده اند این سلاح را برای همین مردم نگاه باید داشت و دست دشمنان نباید داد " (۱)

" من بر آنم که هیچ شاعری " جاوید " نخواهد شد مگر آنکه شاعر نسل و زمان خود باشد . . . شعر باید همچون " آینه ای در مقابل " آفتاب زمان " خود قرار گیرد تا انعکاس نور را به " آفتاب آینه " بفرستد . . . من شاعر نسل روزگار خویشم . . . ادعای من اینست که شاعر نسلی دردمند روزگاری پراشیم ، نسلی که او ان بلوغت را حوادث شهریور ۱۳۲۰ مصادف شد و این تصادف وسیله تشخیص و تمایز او از نسل های دیگر است . نسلی که ناگهان در میان خود و اسلافش فاصله ای بزرگ حس کرد ، حس کرد که زندگی او از زندگی نسل گذشته اش جداست و شیوه زیستش در گون شده است . تغییری که در وضع اجتماعی و اقتصادی جامعه روی داد چنان شد که بود که پدر و پسر زبان یکدیگر را از یاد بردند . " پدر " از اصول دین و قواعد عرف متابعت میکرد : در پانزده سالگی همسر میگرفت و پیشه اسلاف را میگزید و آنکه اندیشه تغییر آن از خوارش خطور کند . اما " پسر " از ان اصول و قواعد روی بر تافت ، تا بیست و سالگی به " تحصیل " پرداخت و پس از آن در بدو دنیا شغل گشت . مشکلات مادی و " جنسی " که برای " پدر " پاسانی حل میشد برای " پسر " لاینحل بود . گاه ناگزیر بود که در حین تحصیل کار کند تا وسیله معیشتش فراهم آید و گاه ناچار شد که از تحصیل چشم پوشد تا بد نیال معاصر رود . بهار انگور با تلخ ترین حوادث ، با سیاهترین ایام و ساختن ترین سال ها مقارن بود و هنگامی که اقتضای ستن او را به بازی و تفریح میخواند ناچار شده که در " جدی " ترین وقایع شرکت جوید و در دشوارترین کارها دخالت کند . . . من شاعر این نسل و این نسل ، شکست خورده ام پیروز است " (۲)

قضاوت نادر پیرو درباره نبردهای نسل معاصر خود شریک است و وی " شکست خورده پیروز " را اینطور تفسیر میکند : " او را بخلاف اسلافش سرزنش نمیتوانند کرد . زیرا مانند آنان دست برد ست نهاده و شانه از زیر بار وظایف تهی نکرده است . با " فقر " به نبرد برخاسته ، اما عواملی که از او پنهان بودند در شکستش کوشید . اندوه " فقر " دچارش کرده اند . خواسته مادل هار اهدا استان کند و دست هار ا بهم نزدیک سازد و " تنهایی " را براند . اما " تنهایی " و " هراس " بر او غالب آمده اند . کوشید و تا حوادث را در مسیر درست خویش رهبری کند و از انحراف پرهیز جوید . اما سیلاب حادثات او را از جای کند و به بیراهه افکند . است . و از همه مهم تر ، خواسته تا " فساد " روحی و جسمی را براند از اما خود بد ام آن گرفتار آمده است (آری ، پیکار او با شکست رهبرو شده اما فتح او در این شکست نهفته است . او هرگز در فریضه هایش ا همان روا نداشته تا مستحق شمامت باشد " (۳)

مادر باره برخی از نکات نظریه نادر پیرو صحبت خواهیم کرد ولی آنچه از هم اکنون میتوان اعلام داشت اینست که نادر پیرو به بارزه بزرگی که نسل وی در پیبرد اشتغال دارد با دینیه تحسین میگرد و مبارزان را شکست خودگان پیروز می شمارد . چقدر این سخن و دلیرانه و درست و نشین است : " اگر افتخاری باشد در اینست که نبرد کنیم ، خواه غالب ایم و خواه مغلوب شویم . اما افتخار در آن نیست که " جنت مکان " بمانیم و " دست از ا خطا نکشیم " یعنی از بیم شکست به امید ان نرویم " (۴) . او در نتیجه گیری میگوید : " من اگر در حیات شاعر خود با افتخاری دست یافته باشم آن افتخار را همراهی و همگامی با نسل خود میدانم . پارامشی که هرگز احساس -

نکرد. ام سوگند که هیچگاه از همد استانی با او مرتافته ام : همد و شراو نبرد کرد. ام و همراهِ او به اوج وحشیض رفته ام. در صف او با " فساد " جنگید. ام مانند اودر " نشیب " فساد " در غلغله ام. طهارت من در این الودگی است " (۱) .

پس ما با شاعر سرکار داریم که خواهد آئینه آفتاب زمان خود باشد و در این دیباجه ها کوشید. است که خطوط اصلی زمان خود را ترسیم کند. این میگوید ایران در نیم قرن اخیر و ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد دوران نوینی شد کاملاً درست است. یاد آوری او از تغییرات سهمگین اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران کاملاً بجاست. این میگوید نسل معاصر " بهار بلوغ و ترسانترین حوادث، با سیاهترین ایام ماسخت ترین سال ها مقارن بود و هنگامی که اقتضای سنش او را بیازی و تفسیر میخواند ناچار شده در " جدی " ترین وقایع شرکت جوید و درد شوار ترین کارها دخالت کند " ظاهراً اشاره به مبارزات سالهای پس از شهریور مخصوص پیکارهای بعد از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است و کسی در صحت آن تردید ندارد. آنچه در این میا درست نیست و بالا اقل مبهم گذاشته شده اینست که آن فاصله عظیمی که نیم قرن اخیر و ویژه دوران پس از شهریور را از دوران پیشین جدا میکند فاصله میان پدران و پسران نیست. اگر میشد همه دشواری ها را در ناسازگاری پدر و پسران خلاص کرد رفیع آن آسان بود. زیرا که گذشت زمان و نوشدن نسل بخودی خود آنرا مرتفع میساخت. اما اگر قانون عمومی و کلی این دوران را در نظر بگیریم هیچگاه پدران رهروی پسران نایستادند بلکه در درون هر طبقه اجتماعی پسران ادامه دهند پدران بودند. بدیهی است که " تلخ ترین حوادث " و " سیاه ترین ایام " و " سختترین سالها " در اثر برخورد پسران با پدران بوجود نیامد. وجود آنها نتیجه برخورد طبقات و قشرها و کهنه با طبقات و قشرهای تازه بود. این برخورد در تحلیل نادرپر متعکس نیست. تحلیل او فقط - قسمتی از دشواری ها، انهم نه عده ترین آنها را - دربر میگیرد. آن زندگی که در نوشته نادرپر متعکس شده اگر چه واقعیت دارد ولی تمام واقعیت نیست، بتمام جامعه ایران مربوط نمیشود، فقط مربوط بیک بهرامزجامعه ایران یعنی طبقات متوسط است. آن پسری که پس از شهریور ۱۳۲۰ از اصول و قواعد قدیم روی برتافت، " تسا بیست و سالگی بتحصیل پرداخت و پسران در پدید نیان شغل گشت " کیست؟ از شمار آن میلیونها دهقان ایرانی است که هنوز هم رنگ سواد را ندیده اند؟ در عدا صد ها هزار کارگری است که یا قادر بتحصیل نبود و یا نیمه تمام گذاشته اند؟ نه! از طبقات متوسط ایران است، از لحاظ طبقاتی از نظر نادرپر است. ملت بدیهی است که طبقات متوسط نقش بزرگی در حوادث نیم قرن اخیر داشته اند ولی نباید آنها را که جزئی از ایران اند با ملت ایران اشتباه کرد و تمام " تغییرات سهمگین " اجتماعی را مرتبط با آنها و فقط آنها دانست. چه عیبی از این نقش تحلیل برمیخیزد؟ این عیب که انسان درد های جامعه را محدود و محدود میکند، و بالتجیه از دیدن عظمت مبارزه بازمیاند. چه طبقاتی پس از شهریور ۱۳۲۰ وارد عمل شدند، چه احزاب در صحنه پیکار قدم نهادند، چه افکاری جامعه ایران را تکان داد، چه دورنمائی برای این تحول موجود است... بدیهی است که همه اینها " آفتاب زمان " است ولی در تحلیل نادرپر متعکس نیست. نه اینکه هیچ متعکس نیست، انعکاس شایسته خود را ندارد.

نادر پر میگوید نسل بعد از شهریور با " فقر " به نبرد برخاست. " اما عواملی که از او پنهان بودند " در شکستش کوشیدند. " سیلاب حادثه " او را از جای کند. ولی آیا واقعا عوامل شکست نهضت ایران - پنهان است؟ آیا سرمنشا " سیلاب حادثه " بر ما روشن نیست؟ آیا آفتاب زمان هنوز این واقعیات را روشن نساخته؟ نادر پر میگوید نسل معاصر پس از شکست گرفتار " فساد " گردید. در این تردیدی نیست که شکست، ثمرات تلخ و زیانمندی بیار آورد. نویدی و سرخوردگی دامن گسترده، افرادی از نهضت درو شدند، برخی هم در فساد غلطیدند ولی آیا میتوان گفت " نسل " مبارز یعنی تمام ملت ایران در این سرایش افتاد؟ مگر اینهمه نبرد هاشی که پس از شکست نهضت یعنی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روی داده از ملت سرچشمه نمیگیرد؟ مگر هدف آنها مبارزه با ناپاکی، نادرستی، ستعگری و هردگی نیست؟ مگر اینهمه قبرمانانی که پس از شکست نهضت در برابر ماورین عذاب و دریای تیرا عدا ام از حق و حقیقت دفاع کردند نشانه فساد ناپذیری ملت نیستند؟ پس نتیجه گیری -

نادر پیر که میگوید: " من " مانند نسل خود " در نشیب فساد در غلثید . ام " نمیتوان دلیل مقنعی بشمار آورد
از طرف دیگر در آن پس از شهر پیر فقط سال های تلخ ترین حوادث و سیاهترین ایام نیست . این دوران است
که شیرین ترین حوادث و درخشان ترین ایام را نیز در بر میگیرد . در تاریخ ملت ما بزرگترین مبارزات آزاد یبخشیر
علیه امپریالیسم در این دوران انجام گرفته است . شکسته شدن سکوت مرکب اریست ساله ، روشن شدن افکار عمومی
کامیابی های بسیار در عرصه های مختلف نبرد ، روز ملی کردن صنایع نفت ، روز سی تیر ، روز رفرا ند م ۱۳۳۲ و
غیر و غیره همه از یادگار های این دوران است .

نادر پیر در یکجا در مورد سال های پس از شهر پیر میگوید: " اوضاع آن روزگار و گیر و بند هائی که حتی کلمات
را برنجیر می کشیده " نیا " فهمانید که سخن بگستاخی روزگار گذشته (قبل از شاهنشاهی) نمیتوان گفت . و از طرف
دیگر او را مانند بسیاری از صاحب هنر آن دوران خانه نشین و گوشه گیر و مردم گریز کرد " (۱) .
یعنی نادر پیر هم تأیید میکند که در روزگار شاهنشاهی حتی کلمات را هم برنجیر میکشیدند و صاحب هنر آن را بخانه نشینی
و گوشه گیری و امید داشتند . ولی معذک از اینکه در آن پس از شهر پیر ۱۳۲۱ و پیش از کودتای مرداد ۱۳۳۲ بسیاری
از این زنجیر هارا شکست وجه با صاحب هنر آن گوشه گیر و خانه نشین را بهید ان زندگی کشانید . ذکر ی بمان نیاورد
برعکس ، بهتد نادر پیر در اشعار جوانان این دوران کلمات وحشت ، هراس ، اندوه ، مرگ ، بیگانه ، ناشناس
ناپاید ارفرا و ان بچشم میخورد و این امر " نمود ارمی بین بسیاری از افکار و عواطفی است که این نسل را باز چیه خود
ساخته است " . او میگوید که اشعار دوران پس از شهر پیر کمتر از اشعار دوران مشروطه شور یگار و مبارزه جویی دارد
و " انباشته از اندوه و نومیدی و اضطراب و هراس است " و از این حیث فقط " چند تنی را که شیوه خاص سیاسی و
مرامی داشتند " میتوان استثنا کرد .

با این استقرار نادر پیر به پیچ و چیه نمیتوان موافقت داشت . ما از سال های پس از شهر پیر آنقدر دور نشده ایم که نتوان
یقضاوت قطعی در این باره دست زد . همه بخاطر دارند که منبری جاذبه حوادث و مبارزات پر شور و امید بخش این
سال ها آنچنان بوده که افسرد ترین گویندگان ایران نیز از تاثیر آن بر کنارتانند . برای نمونه میتوان شاعری چون
شهریار را نام برد که به پیچ و چیه رنگ سیاسی ندارد و مورد و ارستو گوشتگیری است . ولی شکست هیتلر یسم و سقوط
برلن او را نیز یانجا کشانید که قطعه مطولی در مورد این حادثه عظیم ساخت . در هنگام جنبش مردم آذربایجان
در سال ۱۳۲۵ هم طبع شهریار جوشید و غزل شور انگیزی باین مطلع پرداخت:

خوشیاد وقت مردم آزاد آذربایجان

پرمیزد مرغ دلم بر یاد آذربایجان
بر خلاف عقید نادر پیر کلماتی که بپنجاهه در ادبیات دوران پس از شهر پیر بچشم میخورد کلمات مبارزه ، امید ، آیند
آزادی ، سعادت و امثال آنست . جز اینچه نمیتواند باشد زیرا که روح زمانه ما اینهاست .

نادر پیر میگوید: " من شاعر نسل روزگار خویشم . . . ادای من اینست که شاعر نسلی دردمند و روزگاری
پر آشوبم " . واقعا بسیار از درد های نسل ما و شعله های آتش و روزگار ما در اشعار نادر پیر تجلی دارد . ولی
چنانکه گفتیم نسل ما فقط نسل درد و آشوب نیست ، درد و آشوب وی هم دارای خصوصیات خود است . خود ناقد
در مورد نسل معاصر میگوید که " ناچار شد در جدی ترین وقایع شرکت حید و درد شوار تر یز کارها دخالت کند " .
اماد را شعرا نادر پیر که میخواهد آینه آفتاب زمان باشد اثر زیادی از آن دشوار ترین کارها و جدی ترین وقایع نمیتوان
یافت .

نادر پیر در اینجا شعر سعدی را با حافظ مقایسه میکند و مینویسد: " روزگار حافظ اگر چه از دوران سعدی
چندان دور نیست اما تحولات و تغییرات فراوان ، تفاوتی شگرف در میان این دو عهد پدید آورده و عهد حافظ را
پر آشوب تر و سهمنانک تر از آن دیگری ساخته است همین سبب در شعر حافظ مطالب و نکات تازه تری بچشم میخورد
زاده اوضاع روزگار اوست " . سپس میافزاید: " اگر هنوز می بینیم که شعر حافظ برای ما کهنه نشده باید بکنیم
که گذشته از نبوغ تابناک او علت دیگری نیز در میان هست و آن اینست که هنوز جامعه ما چندان پیش نرفته که تفاوتی
عظیم با هفت قرن پیش داشته باشد . هنوز عصر ما از بسیاری جهات بر روزگار حافظ همانند است " (۲)
اگر منظور از " عصر ما " یعنی " عصر ما ایرانیان " است این سخن تاحدی درست است: ایران ما آنقدر
عقب مانده که هنوز بسیاری از نقایای عصر حافظ در آن بچشم میخورد . ولی معذک از آن نمیتوان تغییرات شگرفی را

که در اثر تحولات گیتی در همین ایران ما نسبت بزمان حافظ روی داده استند ید گرفت ؟ آیامیتوان ند ید گرفت که امروز برخلاف عصر حافظ نقاط مختلف جهان بهم پیوند یافته و سرنوشت کشور ما سرنوشت دنیائی وابسته است که قابل مقایسه با دنیای عصر حافظ نیست ؟ راهی که بشر در طی چند صد سال اخیر پیموده در طول هزاران سال پیش از آن نمیتوانسته است پیماید . در این صورت تردیدی نیست که فاصله عصر ما از عصر حافظ هزاران مرتبه در وتر از فاصله عصر حافظ از عصر سعدی است . پس شعر نو ، شعر امروز باید حاوی هزاران گه و هزار معنای باشد که در شعر حافظ وجود ندارد .

نادر پیرزائی آنکه وجوه مشترک عصر ما و عصر حافظ را بیان کند میگوید : " هنوز عصر ما از بسیاری جهات پرورگار حافظ همانند است . هنوز همان مشکلات و مصائب ، همان قید و بند ها ، همان زهد فروشی ها و زشتکاری های پیرزائی وجود دارد ، منتها رنگ و شکلی تازه گرفته است " . البته همانطور که گفتیم دوران ما با دوران حافظ دارای همانندی هائی نیز هست ولی آیا واقعا میتوان گفت که مشکلات و مصائب عهد ما همان مشکلات و مصائب دوران حافظ است ؟ آیا مادر عهد ایلخار تیموری بسر میریم ؟ آیا جهان خوارانی که دنیارا بهمیرانی اتنی تهدید میکند از لحاظ خصایص اجتماعی و مقام طبقاتی مانند تیمور و چنگیز هستند ؟ اگر نه ، پس این تفاوت در کجاست و چرا در اشعار برخی از نو پردازان ما چشم نمیکشود ؟ در روزگار حافظ از فردی نظیر او در جلوگیری از فتنه تیمور کاری ساخته نبود و هنوز اراده مردم نقش عمده در تعیین سرنوشت کشورند است . از این جهت حافظ برای خود وظیفه ای جز صبر و شکیبائی و امید واری نمی دید .

صبر و کوشش تو ای دل که حق رها نکند
چنین عزیز نگیش ید ست اهر مشی

اما آیا در روزگار ما هم که گفتار ها و اندیشه ها با هزاران وسیله بسرعت در میان میلیون ها نفر از مردم پخش میشود و بصورت نیروی مادی در می آید باز هم وظیفه شاعر همان صبر و شکیبائی و امید واری است ؟ در اینجا باید گفت که برخی از شاعران نوپرداز ما متأسفانه نه فقط همین وظیفه را نیز انجام نمیدهند بلکه گرفتار بیصبری و ناشکیبائی و ناامیدی نیز هستند .

نادر پیرزائی میگوید در روزگار ما هم مثل روزگار حافظ " همان قید و بند ها ، همان زهد فروشی ها و زشتکاری های پیرزائی وجود دارد " ولی معلوم نیست در کجا ؟ در زمان حافظ منشا و مظهر این قید و بند ها محسوب بود . امروز کیست ؟ — سازمان امنیت . در روزگار حافظ فروشند و زهد و زورق روحانیانی بودند که بصورت نیروی بزرگی وجود داشتند و عهد و شش شاهان پیش میرفتند . امروز این روحانیان دروغین بصورت کما شنگان و دستیارهای دربار درآمدند . حافظ با محاسب و زهد فروش عهد خود مبارز میکرد :

بود آیا که در رمیکه ها بگشایند گره از کار فروخته ما بگشایند

اگر از سپهر دل زاهد خود بین بستند دل قوی دار که از سپهر خدا بگشایند

آیا شاعران نوپردازان نیز — اگر میخواهند در عصر خود هم پای حافظ باشند — نباید با همین دلیری با مظاهر امروزی ریا و ستم مبارز کنند ؟

اگر یک روز حافظ در برابر دیکتاتور آزاد فکری و خرافات شکنی در آستین مرقع پیاله پنهان میکرد امروز آن چیزی که محتسبان دوران ما در دنبال آن اند پیال نیست ، " ممنوعه " های مهم تر از پیاله هست ، کسی که میخواهد و باید در زمان ما مثل حافظ در قرن هشتم هجری باشد باید این " ممنوعه ها " را در آستین پنهان کند و آنگاه سرود پیکار خود را بسازد .

باید گفت که مآذ رپیور فکر اساسی خود را که " شاعر باید روح زمانه خویش باشد " تا آخر دنبال نمیکند و از این جهت مسائل عهد و دوران ما بندرت در اشعار وی مطرح میشود .
شاعر نرج ، علال و نوید ی

چنانکه گفتن دادیم ، از دوران معاصر پیش از هه " دلبره ها " بچشم نادر پیرزائی میخورند نه امید ها . اشعار همیشه منعکس کنند . دلبره ها است . منتها این انعکاس نسبت جزو دم مبارزات در کشور ما و احوال شخصی شاعر کم و زیاد میشود . نمیتوان گفت که پیشرفت نهضت در روحیات نادر پیرزائی مستقیم و قاطع دارد ولی تاثیر آنرا نیز نمیتوان انکار کرد . مثلاً شاعر در سال های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ در اروپاست ، بازندگی آن دیار آشنا نیست و تشنه و آرزو پیری این و آن رنجیده است . سه قطعه " از رزون شب " ، " ناله ای در سکوت " ، " چشم ها و دستها " او

نمره این حالت است .

اینک چند بیت از قطعه نخستین :

شپم تاریک شد ، تاریکتر شد
نمی تابد در این بیخولهرک

نمی تابد ز روزن آفتابی
شبانگاهان فروغ ماهتابی

خدا یان اند واخترها و شپ ها
نمید انند این بیگانمردم

گواه گریه های شامگاهم
که در خود اشکباد ارد نگاهم

بگوپ اید سترگ امشب درم را
شب تاریک من بی روشنی مانده

که از من کس نمیگردد سراغی
توای چشم سیه ، برکن چراغی

در " چشمها و دستها " که عنوان نخستین مجموعه اشعار نادر پورهم هست و در اسفند ۱۳۳۰ در پاریس ساخته شده وی توصیف میکند که چگونه " چشم بی نگاه " با و خیر میشد و او را میلرزاند و چگونه " دست سردی " او را در " پنجه های وحشی " خود می فشارد . اینک نام این قطعه بر روی کتاب گذاشته شد و اینکه نقش پشت جلد کتاب هم دستها و چشمهاست میتوان گفت که مضمون این قطعه در نزد شاعر از هم معضمون هامپه و تمام نبود ، است . شاید این استنباط درست باشد که منظور شاعر از چشمها و دستها چشم و دست سرد می است که شاعر از آنها رنج و آزار و درونی و زیان میدید ، است . شاعر تنها و زود رنج ما چشم این مردمان را " بی نگاه " توصیف کرده است ، یعنی چشمهایی که جنبه انسانی ندارد ، گویا نیست ، مثل چشمه خشکید ، است . در ابیات دیگری این چشمها رایبه نقطه گذازند ، شعله و روهراس انگیز تشبیه میکند که هر لحظه آنها میومرنده زندگی است . همچنین دست این گونمردم برای نادر پور سنی سرد ، بی مهر و خفکننده است :

شب در رسید و وحشت آن چشم بی نگاه
چون لوزه های مرک تنم را فرا گرفت
در روزه های خاطر من چیست جو کتمان
دستی فروخیزد و مرا آشنا گرفت

این خلاصه احساسی است که شاعر از جامعه دارد .

نادر پور بایران بازگشت . ذوق دیدار یاران ، مشاهده نهضت عظیمی که در آن سالها در ایران موج میزد رسوب پد بیینی و اندوهی را که در اثر چند سال اقامت در اروپای ناآشنا در دل او متخین شده بود زدود و چهره زندگی که تا آن روز عوس و هراس انگیز نمینمود یک چند بنظر نادر پور باره شادان و خندان آمد . نادر پور بسوی عشق و زندگی روی آورد . قطعه " در هر چه هست تو نیست " که در اردیبهشت ۱۳۳۱ سروده شده نشانه ای از آن است :

در هر چه هست تو نیست
در هر چه بود و هست
در شعله شراب
در گریه های مست
در هر که چاک میگذرد سایه حیات
سر مست و پر نشاط
آن پیک نا شناخته میخواند م بگوش
خاموش و بیخروش
کاز چاکمرد میشتد نام سرنوشت
و آنجا ککار میشکند پشت بندگی
روکن بسوی عشق

روکن بسوی چهره خندان زندگی

" هوس " نیز دنباله همین امید و شادمانی است .

اما شور و شوق و شادی اگر چه در نزد نادر پور خاموش نمیشود و هر چند گاهی زبان نمیکشد ولی متأسفانه در بیشتر

ایام جای خود را بیک اندوه میهم ، یاس و وحشت میسپارد . در قطعه " مرداب " شاعر آرزو دارد که مانند آن
 " رهگذر رانده از حیات " در دل مرداب غرق شود . " ملال تلخ " شرح سرخوردگی شاعر در عشق است .
 " گمراه " که میتوان گفت اوج سخن پردازی اوست . اوج سرگشتگی و نومیدی و دانه و شاعر نیز هست . چسب
 صمیمیت عمیقی در این ابیات خوابیده است . چه درد هولناکی در آنها سرشته است !
 چون آخرین ستاره گمراه آسمان غلتیده اهدامن بخت سیاه خویش
 از دیدگان کور شب افتاده ام چواشگ کهره ام در این شب تاریک راه خویش

تا آخرین پرند ه شب دم فرو کشد بر میکشم بخواهش در دل ناله های خویش
 من کیستم ؟ پرند ه شب های بی امید سرد اد ه در سکوت درختان صدای خویش
 اینست تصویری که شاعر از خود دارد : " پرند ه شب های بی امید " !

" تکه درخت " - در اینجا نادر پیر خود را از تنهائی و یکسوی نظیر تکه درختی تصویر میکند که در تاریکی
 شبها فرو رفته است . هنوز در صبح جوانی است که خود را در " غروب غم انگیز " زندگی می بیند .
 " آخرین فریب " - نوعی گله از زندگی است . شاعر در خطاب بزندگی میگوید : بارها بر آن شدم که خود را
 بدست مرکب سپارم . ولی هر بار در این غم استوار شدم و توفریسی بکار پرد و مرا از آن یازد اشتی . یک روز از راه
 عشق نور امید بخاطر ام تابانندی و یک روز مرا با غم و راینکه در شعر و هنر نام آور گردم پاینده ساختی .
 " سفر کرده " - از قطعات پر درد ورنج اوست . درد وری هنرمان خود از این نالد که کسی او را در زندگی
 نشناخت و او که بسیاری درد در دل داشته ناچار شده است آن را پنهان نکند اد :
 درمن سرود گمشد ه ای بود کان راکسی نخوا ند و نپرداخت
 هرگز مرا چنانکه منستم یکا فرید ه زین همه نشناخت

بس درد داشت که بگویم با این سرود هاج و آهوان کرد ؟
 بیهوده بود هر چه سرود م

ای مرگ ، ای سپید دم دور بر این شب سیاه فرو تاب
 تنهادر انتظار تو هستم یشتاب ، ای نیامد ، یشتاب
 " بیگانه " - در واقع دنباله قطعه " سفر کرده " است . شاعر خود را از همیگانه می بیند . هیچکس
 از او خبر ند ارد . هیچکس سخن او را نمیشنود . هیچکس درون او را نمخواند . و در پان میگوید : نغید انم -
 جهان ، اندوه که همیگویند زیباست پانه . ولی در هر صورت وجود من وجود معیوس است :
 چه سود از تابش این ماه و خورشید که چشمان مرا تابندگی نیست
 جهان را گر نشاط زندگی هست مرا دیگر نشاط زندگی نیست
 " نامه " - درد دل نادر پیر است که بصورت نامه در آمد ه است . در اینجا نیز درد نادر پیر از آن است که
 مادرش او را نمی فهمد ، مادری که او را آنقدر دوست دارد و پیوسته بروجود او می لرزد از او بیگانه اند ه است .
 کوشد که ضمیر پسر را بخواند و نمیتواند . پسر همد اند که شکست سکون و کوشش برای خود شناساندن بمادر -
 فایده ای ند ارد چونکه با هم زبان مشترک ند اردن . ضمنا شاعر که از زندگی بتنگ آمده ه ملامتکنان از مادر می پرسد
 که چرا او را بد دنیا آورده است :

مادر ، من آن امید زکف رفته تو ام کز هر چه بگذری نتوانی بد و رسید
 زان پیشتر که مرگ تنم در درس ز راه عرک دلم زمر دن صد آرزو رسید
 " گریز " - آرزو و شاید تصمیم شاعر است که بد یار دیگری بگریزد " کانه ا امید زیستنش هست " . توگوشی
 خود شاعر از اینکه این همه نوای نا امید ی نواخته بتنگ آمده ه است و میخواهد از این پس جز بانگ شاد مانه بر نیارد و زند
 را بیهوده و در پای مرگ نریزد :

بر چنگ من نمائد سرودی کز مرگ وغم نشانه ند ارد
 چنگم شکسته بکده همعصر یک بانگ شاد مانه ند ارد

زین پسره جنگی ارفکنم دست
 بیهوده نقد زندگیم را
 " شعر خد! " - مضمونش کیش را ندوه پرستی است • میگوید ابلیس شعرهای فراوان ساخته است : عشق ،
 قمار ، زن ، آواز ، می ، بوسه ، نگاه ، مستی و گناه • ولی خدا فقط یک شعر ساخته ، باین تفاوت که شعر
 اوشا هکار است :

شعر خدا غم است ، غم دل نشین و می
 آری ، غمی که معجزه آشکار اوست
 " ابر " - نادر پر خود را به ابری تشبیه میکند که بر سپاه مرد خود میگریزد :
 من بر سپاه مرد خود گریه میکنم
 اما کسی بگریستن دد نمیدهد
 جزیره های هرزه و گل های بی نشاط
 این دانه های ریخته حاصل نمیدهد

شاعر عشق و امید

اما چنانکه پیشتر گفتیم شیرو شادی و امید در نادر پر همچنان زند است و هر چند گاه از زیر خاکستر زبانه میکشد •
 قطعه " سرمه خورشید " که عنوانش بر روی یکی از مجموعه های نادر پر گذار شده • مظهری از این شعله است •
 نادر پر مرزده میدهد که زندگی را از سر گرفته است • همان کسی که در " دختر جام " مادر خود را برای اینکه با او
 زندگی داد است بیاد سرنش میگیرد اینک " سرمه خورشید " را " به روان پاک پدر و پیشگاه مادر " و آخرین
 اثر خود " شعر انگور " را " به شهبلا همسر که همسفر از زندگی من است " تقدیم میارد • اصولا این امید به
 زندگی در وجود او جلوه ای از عشق به شهبلاست • باین چند بیت " سرمه خورشید " دقت کنید :

من مرغ کور جنگل شب بودم
 باد غریب ، محرم رازم بود
 چون بارش پرمی روی پر می ریخت
 تشنه بخواه مرگ نیازم بود
 از لایله ای بود تاریکی
 د ستی درون لائمن لغزید
 وزیر زه ای که بر تن من افکند
 بنیاد آشیانه من لرزید
 این دست ، دست گرم بود ای عشق
 دست تهرود و آتش جاوید ت
 من مرغ کور جنگل شب بودم
 بینا شد م سرمه خورشید ت
 این دست گرم عشق ، دست شهبلاست •

عشق به شهبلا و عشق به فرزند آینده نادر پر را گرم کرد • بجاوری که در آبان ۱۳۲۶ در انتظار فرزند خود
 قطعه " پدر " را ساخت • اما آن فرزند دلیند نیامد • از جبهان رفت • قطعه " حسرت " دنباله قطعه " پدر "
 است • شب است و صدای مادر که برای طفلش لالائی میخواند می آید و شاعر با خود می اندیشد :

کاشکی من تیز طفلی داشتم چون او
 در کنارش تا سحر بیدار میماند م
 کاشکی در خلوت شبهای مهتابی
 بر سر بالین او آواز میخواند م

 ناله ای از سینه ام برخاست
 کودک من ، نیستی ، افسوس !

می بینید که دیگر نادر پر آن کسی نیست که مادر را بخویش را بعزت زندگی بخشید نش ملامت میکند • او قطعه " زنبق "
 (مرداد ۱۳۳۸) را برای دختر کوچکش که بقول خودش همچون زنبقی در وجود او شکفته و امید خفته را در او -
 بیدار کرد و ساخته است :

امانو همچون زنبقی در من شکفتی
 از عطر شیرین مرا سرشار کردی
 اندیشه های تیره را از من گرفتی
 در من امید خفته را بیدار کردی

در میان سرایندگان شعر نو هیچکس نتوانسته است با این دقت و قدرت ، مستی عشق پدری را توصیف کند • او در
 دیباچه " سرمه خورشید " میگوید : " هر شعر من نیازی است که بر آوردنش را بجان پذیرفته ام " • این قطعه
 هم نیاز پدری حساس است • این قطعه مانند قطعات معروفی که میرزا در سبک قدیم در مورد مهر مادر سرود •

در سبك نوین بی نظیر است • اینك د هیت لطیف از آن :
 پرنجه های كوچك بی ناخن تو
 لبخند تو در خواب ناز بیگناهی
 ستاینده نبرد عظیم زندگی

هر بوسه من قطره سیماط میشد
 میماند چندان بر لب تا آب میشد

اگر چه انعكاس مستقیم حوادث عدّه سیاسی در اشعار نادر پور زیاد نیست ولی آثار آنها را با آسانی میتوان دید • شاید قوی ترین شعر سیاسی او " سرود خشم " و " خوشه های تلخ " باشد • در سال ۱۳۳۱ امواج امید که بصورت نهشت تودمهای مردم ایران هر روز با لامیگرفت نادر پور را برگنار نگذاشت • " سرود خشم " سرود رزمندگان طبقات کارگراست که سکوت مرگ را درهم می شکند و در رستاخیز " این شب واپسین " از برآمدن " خورشید زندگی " نوید میدهد :

آهنگران پیر همه پتك ها يد ست
 چون اختران سرخ بتاریکی غروب
 با چهره های سوخته در نور آفتاب
 چشمان پراز نوید فرح بخش انقلاب

خواندند بپاس روز ظفر باد شامگاه
 آهنگران پیر همه پتك ها يد ست
 شکرانه گسستن زنجیر بندگی
 در چشمشان طلیمه خورشید زندگی

" خوشه های تلخ " (آبان ۱۳۳۱) اشاره به خوشه های تلخی است که پس از نبرد ی که سپاهیان - د لاوورا بخاك انداخته است باید از سینه ها بروید • این قطعه فریاد انتقامی است که بر گوی شهیدان گمشده از نهادهای نادر پور برخاسته است • اشك شاعر در لابلای " خوشه های خشم " دید میشود ولی آنچه بیشتر و قوی تر چشم بخورد خشم او ، شوق او یا انتقام و امید او به فرد است :

اینك غروب روز نبرد است و اید ریخ
 آنان بزیر خاك سیه خفته اند و مرگ
 کز آن سپاهیان د لاور نشانه نیست
 جز پاسبان این آفتی بیکرانه نیست

این اشك ها که يد نماد رنشانده مكرم
 فردا گواه جنبش خشم اند و انتقام
 بیهود • بر مزار جگر گوشه های خویش
 خشمی که زود میدرد خوشه های خویش

آنان که بزاد میان را فشانده اند
 وان خوشه های تلخ که از کینه دمید
 برد اسر خشمگین اجل بوسه می نهند
 می پژمرده چو پژده آیند • میدهند

" ناگفته " از قطعاتی است که نادر پور در دوران رژیم کودتا سروده است • آنچه در این دوران بر مردم - ایران میگذرد نمیتواند در شاعری حماس و مردم دوست بی اثر باشد • رنج همپنهان ما نادر پور را میسوزد و خروش انتقام از نهادهای بر می کشد • ولی خروش در لب های او محبوس میماند • می خواهد بسرائد و نمیتواند :

شعری است در دلم
 شعری که لفظ نیست ، هوس نیست ، نالمنیست
 شعری که آتش است

شعری که میگردد و میسوزد مدام
 شعری که کینه است و خروش است و انتقام ...
 شعری است در دلم

شعری که دوست دارم و نتوانم عشق سرود ...
 شعری که شود زندگی میمردن است
 شعری که نعره است و نهیب است و شیون است
 شعری که چون غروب بلند است و سرکش است
 شعری که آتش است ...
 شعری از آنچه هست ...
 شعری از آنچه بود ...

در "ستاره دور" شاعر خود را توصیف میکند که ستم دیده، درد کشیده، ولی فریاد زد موهیچگاه راه خاموشی نسپرده است. نقشی که در آئینه سرد و بیحسی افتد فریاد میکند که مرا از این چارچوب طلائی آزاد کنید. خستهای که در دیواره گورها سیراند فریاد میکند که چرا آنها را بخاک اسارت نشانده اند. ستارگان با چشم های تریانک میزنند که ما یک روز اینچنین سرد نبوده ایم، ما اشک های ازین فریاد بوده ایم. باد ستارگان پاسخ میدهد که گوش روزگار فریاد او هم بد هکار نیست. سپس نادر ریور میگوید:

من یاد نیستم

اما همیشه تشنه فریاد بوده ام.

دیوار نیستم

اما اسیر پنجه پید ادب بوده ام

نقشی درون آینه سرد نیستم

اما هر آنچه هستم، پیدرد نیستم

اینان (۱) بناله آتش درد نهفته را

خاموش میکنند و خاموش میکنند

اما من آن ستاره دور که آبها

خوابه های چشمها نوش می کنند.

"پیکره ها"، "پیوند"، "امید یا خیال"، "تیشه برق"، "پویک"، "تب و عطش" همه حاوی مضمون اجتماعی هستند. "امید یا خیال" از عالی ترین قطعات نادر ریور است. خشم شاعر از این "دیارد وزخی" زبان نمیکشد. روشن است که منظور از "دیارد وزخی" دیاری است که رژیم در وزخی دارد. امید یا خیال شاعر اینست که یک روز پاره سنگی چون یک جزیره آتش گرفته از خورشید جدا شود، بسوی دیارد وزخی مایباید و مارا بتود. خاکستری مبدل کند. خاکستری که برق انتقام در آن نهفته است. سپس شاعر آرزوهای نعل معاصر، رنج های او، پیر شدن او را از صاف بشمار توصیف میکند و از امید یا خیال خود رابه پیش میکشد. امید یا خیال او اینست که روزی رف از جای خود برآید و مارا در موجهای وحشی خود غوطه و سازد تا از نیم فنا جانان دست و پا بزنیم که بند اسارت را از پای خویش بگسلانیم:

از شوق این امید نهان زنده ام هنوز امید یا خیال؟ - کد ام است این کد ام؟

اینداد و راهه ای است بسوی حیات و مرگ این یک بختک میرسد آن د یگری بنام.

سختی درباره عصه شعروهنر

در اینجا بمناسبت نادر ریور اشاره نمیکند ای درباره شعر و ادبیات و هنر ضروری است و آن اینست که شاعر و هنرمند انتظار داریم که فرزند دوران خود باشد، از زندگی و مبارز مردم در زمانه و نیروی خویش را در حل مسائل عده اجتنابی بکاراندازد. لزوم مداخله شاعر و هنرمند در سیاست از همین جاسرچشمه میگردد. اما از این اصل درست نباید نتیجه گرفت که هر شعر شاعر و هر اثر هنری باید ارتباط مستقیم با سیاست داشته باشد. البته اهمیت مسائل سیاسی از همه بیشتر است و سایر مسائل اجتماعی را در سایه خود میگیرد. البته بدون حل مسائل عده سیاسی نمیتوان مسائل دیگر اجتماع را حل کرد. ولی در عین حال باید مهای اجتماعی منحصر در مسائل سیاسی نیستند و رابطه آنها با مسائل سیاسی گاهی آنقدر غیر مستقیم و نامرئی است که مستقل و منفرد جلوه گر میشوند. شاعر و هنرمند اگر شعر و هنر را به مسائل سیاسی منحصر گرداند خود را از عوالم پهناوری محروم میسازد و اگر همین کلیه پدیدهای اجتماعی و مسائل سیاسی بخواد ارتباط مستقیم برقرار کند گرفتار بن بست میشود و کارش بایستد از آن میگذرد. عشق، تنهایی، بیماری، اندوه و فراق، لذت وصال، حسد، ترس، سخاوت، از خود گذشتگی، بخل، شوق، بوسه ها معنای دیگر در اجتماع وجود دارد که شاعر باید آنها را نیز ببیند و تصویر کند. استادی شاعر و هنرمند در هر یک از این زمینه ها بجای خود ارزش دارد. طبیعت نیز عرصه پهناوی برای طبع آزمای شاعر است. از این جهت خطاست اگر بطلعای از نادر ریور که مصروف چنین معانی و چنین پدیدهای است،

کم اعتنا باشیم، بخصوص کهرخی از آنها مقام بلندی دارد. برای نمونه میتوان از این قطعات نام برد:

"رقص اموات"، "دیوانه"، "در چشم دیگری"، "برگبر بوسهها"، "راز"، "شب بیمار"، "یاد دوست"، "ناشناس"، "انتظار"، "آشتی"، "عطش"، "بستراش"، "مسافر"، "حسرت"، "در پایان"، "شامگاه"، "زنبق"، "فالگیر"، "کوچمعیاد".

نواوری در مضمون

بیشتر کوشش نادر پیر متوجه یافتن مضامین تازه است، شاید انصاف داد که چنین مضامینی در اشعار وی فراوان دید می شود. از همان نخستین روزهای که نادر پیر بشاعری آغاز کرد کوشید که دنیایا با چشم خودش به بیند و از زبان خودش تصویر کند و از تقلید دیگران، اگر چه سخنران بزرگ بهره یزد. از این جهت نخستین اشعار او نیز حاکی از دید تازه ای است. این ابیات در وصف شب مهتابی قبرستان و وحشت و اندوه آن از اولین اثر چاپ شده او (رقص اموات) است:

اینجا سکوت و خاطر ملاحظه بود / درد و شب توهم رو یادمید بود
کم که هن زخنده تسبی کرد / غمگین در آسمان کیود آرمید بود
اندام پیشه در شدم نرم ماهتاب / چون زخمیان پیر به بستر لمید بود
در پای چشمه ای که مه ایدران برقش / از خستگی چنان تحیفی خمید بود
"فالگیر" از آخرین ساخته های چاپ شده نادر پیر است (در مهر ۱۳۳۸). نادر پیر غروب پائیز را در آنجا اینطور توصیف میکند:

کند وی آفتاب به پهلوی فاد / زنبورهای نور زگرد شگر بسته
در پشت سبزه های لکد کوب آسمان / گلبرگ های سرخ شفق تازه ریخته
نادر پیر نشان میدهد که چگونه میتوان مضامین نوین غرب را بدین ملتی که قرنهایست با مضامین قدیم شناخت نزدیک ساخت، و از این حیث نمونه های موفقیت آمیزی که بدست داده ام نیست.

نادر پیر آنقدر از تقلید بیزار است که اگر هم در جایی مضمونی قدیم را تکرار میکند میکوشد لااقل چاشنی تازه ای بدان بزند و عنصر نوی واردان کند. مثلاً دل را در اشعار فارسی به شیشه آینه تشبیه میکنند، چنانکه سعدی گوید:

دل شکستی رفتی خلاف عهد مودت / با احتیاط رو آکسون که آبیگشته شکستی
و یا حافظ:

کفر است در طریقت ما کینه داشتن / آئین ماست سینه چو آئینه داشتن
نادر پیر این مضمون را گرفته ولی بآن اکتفا نکرد. و بالاخره چیز تازه ای از آن ساخته است:

دل من آینه ای بود ویران نقش نمود / دیگر آن آینه کز نقش تو پیر بود شکست
بدیهی است که در روزگار ما دیگر تشبیه عاشق گریان به شمع تشبیه کهنه ای است. نادر پیر در اینجا این تشبیه کهنه را گرفته ولی به بیند چه جان نوی در آن دمیده است:

سیمای من سیمای آن شمع غریب است / کز اشک، باری میکشد برگرد و خویش
من نیز چون او در سراسیم زوالسم / با کوله بار روزهای مرده خویش
اینکه نادر پیر از تقلید شعر قدیم فارسی میگزید بآن معنی نیست که از این منبع لطف الهی همبگیرد. قدرت ساخته های نادر پیر فقط در قریحه او نیست بلکه این قریحه با تتبع در ادبیات فارسی تکمیل شده است. دقت در اشعار نادر پیر نشان میدهد که او با ادبیات قدیم ایران کاملاً آشناست و از آنها بخوبی بهره برداری میکند. بطوری که در اشعار نادر پیر گاهی چاشنی اشعار قدیم بعد از آن میخورد. آيا شما در این دویست او:

من کوه و من سینه سوزان کویرم / از هم بشکافید دل را و سرم را
تا در دل من صد هوس گشده بینید / و در سرم من بیکره هاف هنرم را

آثاری از قصید معروف منوچهری نمی بینید:

آزاد و رفیقان منا من چه میرم / از سرخ ترین باد به شوئید تسمن
اینک چند بیت از سخنران گذشته را با ابیاتی از نادر پیر در کنار هم میگذاریم:

سعدی : چنان بد احوالفت گرفت مرغ دلم
 چنان بد احوالفت گرفت مرغ دلم
 نادریور : چنان بحسرت پرواز خو گرفته دلم
 سعدی : چه روزهای سرآمده ام در این امید
 نادریور : چه شام ها که سرآمد ، چه روزها که گذشت
 حافظ : درین و در ده که تا این زمانند انستم
 نادریور : درین و در ده که تا این زمانند انستم
 حافظ : دیدم و خواب و دشواریهای پرامدی
 نادریور : دیدم و خواب و دشواریهای پرامدی
 نادریور : یادش بخیر ساقی سیمین غدار من
 نادریور : همچون "نوس" که صد فی سربرون کشد
 نادریور : یان لحظه چون حباب شراب آمد میرقص
 نادریور : یان لحظه چون حباب شراب آمد میرقص

برای رفع سوء تفاهم باید تکرار کرد که منظور ما به هیچ وجه آن نیست که نادریور در سرودن این گونه اشعار خواسته است تقلید بکند و یا بشعر خاصی از قدما نظر داشته ، بلکه منظور آنست که "شاعری عقیق و بیاد بیات کهن و پیران و آثاری که در آثار مشتمل بر خود را در اشعار نادریور گذارده و اینها پیوندی بوجود آورده است . این خاصیت در کلیه آثار شعرا و نویسندگان در هر عصر و زمانی است . سخنوران نابغه ای چون سعدی و حافظ و فردوسی نیز سخن خود را بر بنیاد سنتهای گذشته برپا کرده اند . با این تفاوت که در اثر گذشته محدود نمائند و راهی بسوی آیند . -
 گشوده اند . نادریور نیز بجای خود در چنین تلاش و کوششی است .
 نوآوری در لفظ و قالب سخن

نادریور برگزیدن کلمات و وزن و قافیه اشعار بصیرت و دقت دارد ولی همعاینهارا تابع بیان مضمون میگردد اند از این لحاظ برای او هیچ کلمه ای مقدس و هیچ کلمه ای مظلوم نیست ، هیچ وزنی اصالت خاصی ندارد و هر وزنی را باقتضای معنی میتوان شکست و در اختیار گرفت ، هر قافیه ای را میتوان از مقام اجل خود پائین کشید و در پهای معنی انداخت . درد بیاض " سرخ خورشید " کاملاً بد رستی میگوید : " هرگز برای اینکه " نوید ازی " کرد میاشم در قالب سخن دستبرد . ام زیرا بگمان من " قالب " و " مضمون " کودکان توام اند و باهم بد نیسا می آیند همدین سبب " قالب طبیعی " را به تکلف درگون کردن شاید علی " شاعرانه " بنماید اما کاری - " صمیمانه " بشمار نمی آید . در قالب سخنی که از سر نیاسروده ام هرگز احساس ناتوانی نکردم . ام و اگر گاهی وزنی چند را بهم آمیخته و یا قافیه ای چند را درهم شکسته ام از سر ضعف نبوده است . " از این جهت در ساخته های نادریور بسیاری جاها وزن بآخر نمیرسد و یا با وزن نزدیک بخود عوض میشود ، قافیه ای به مسامحه برگزار میگردد و یا اصولاً از نظر شاعر می افتد .
 در اینجا نکته ای جلب نظر میکند و آن اینست که کوشی یکی از اوزان شعری توانسته است نادریور را - با همه آزادگی او از بند وزن و قافیه - پای بند خود سازد . و این همان وزنی است که نخستین اثر شاعران ساخته شده - است :

سوت ترن بگوش رسد نیمه های شب
 آهسته از کرانه دریای بیکران
 برای مثال باید گفت که از ۳۵ قطعه شعر مجموع " چشم ها و دست ها " ۱۳ قطعه باین وزن ساخته شده است .

باین شرح آیین میتوان گفت استفاده نادریور از اوزان مختلف و ممکن شعری استفاده تمام و کمالی نیست ؟
 چند نکته مستاموزون

قسمتی از بهترین ساخته های نادریور اشعار عاشقانه اوست ، و آنچه مایه لطف این اشعار شده عبارتست از عشقی که از واقعیت زندگی سرچشمه میگیرد ، احساسات عالیهای که زائید عشق حقیقی است ، صداقت در بیان . نادریور فقط در یکی دو مورد از این زمینه خارج شده است . ولی کاش این یکی دو مورد هم در دیوان او نبود . در " شعر انگور " قطعه ای دارد با عنوان " کینه " که در خطاب بزرگ اینطور آغاز میشود :
 ای که با مردن من زنده شدی
 چه از این زندم شدن حاصل تمت

کینه تلخ مرا کم شعار
و اینطور پایان می یابد :

من ترا باز خود خواهم خواند
من ترا از توها خواهم کرد
تا کنارم بنشینم همه عصر
بندت از بند جد خواهم کرد
از این اشعار بوی کینه قرون وسطای مد آید . اصلا شایسته شاعر نیست .
در همین مجموعه قطعه ای دید میشود بنام " بیتاب " . اما منظور از آن بی تاب نیست ، بیتابی
معشوقه است :

تکیه بهالش زند حریص و هوسناک
تا بگدازم بد اغ یوسه تنش را
درد دل خود پرورد امید گناهام
ماند و ماند همیشه چشم براهم
این خود خواهی و غرور عشق یا خود خواهی و غرور در عالم سیاست و سایر عوالم زندگی چه تفاوتی دارد ؟ همه
بیک اندازه ناپسند است .

قطعه " نیشخند " در " سرمه خورشید " هم درد یوان نادریرتک افتاده است . این قطعه انعکاسی از
واقعیت نیست . نادریر نخست ساحل را در یک شب مهتابی توصیف میکند . کلبه ای بر سر انبوه ماسها -
میلرزد . مرد صیاد آماد و رفتن بد ریاد را و بختن یا ماهیان است .

بد رود میکند نفسی چند با زرش
این شیردل زنی است که او در شب دراز
زن گرم کرد دل خود میفشاردش
تنهادرون کلبه خود میگذاوردش
مرد میروند " اشک از شکاف دیده زن جوش میزند " . شب به نیمه میرسد و صبح روی میآورد . زورق نشین هنوز
در اغوش آبهاست . کک سید ، میدمد :

لختن در کسید مد میداست و از نسیم
مردی درون کلبه صیاد خفته است
دریاشنید ، بوی خوش آفتاب را
در بازوان فشرد زنی کامیاب را
آیا این شعر واقعا منظره ای از زندگی صیادان است ؟ نه اینکه چنین حادثه ای در زندگی صیادان هیچگاه
روی نمیدهد ولی نمیتوان گفت که چنین حادثه ای نموداری از زندگی صیادان و عشق آنهاست . نظیر این حادثه
نمودار زندگی طبقات دیگری است ، طبقاتی که پیوند زندگیشان پهل و دروغ است .
نکته دیگر اینکه قسمتهای مختلف این قطعه با همدرست نمیشوند . وقتی که مرا از زن جد امیشود " اشک از شکاف
دید " زن جوش میزند " و انسان به صمیمیت و وفای او جلب میشود . ولی همین زن یک لحظه دیگر در انتظار
مرد دیگری است که از راه میرسد !

انتظار و آرزو

اینکه با وجود محیط تیره و خفقان آور کنونی ایران باز قریحه هائی همچون نادریر و یکران میشکند خود -
بهترین مایه امید به فردای ملت ماست . ما انتظار داریم که شاعری چون نادریر پیش از پیش زبان گویای زمان خود
باشد و آنچنان پیوندی میان شاعر با مردم بوجود آید که شعری فقط بیان شادی و اندوه ، خشم و فریاد خود
اواشد بلکه بیان پیش شادی و اندوه ، خشم و فریاد میلیونها انسان را منعکس کند . قریحه نادریر آن نیرو را
دارد که عرصه پهناتری را در زیر پر بگیرد . ما برای او آرزو مند چنین پروازی هستیم .

تراژدی ذوب آهن (۱)

پیشگفتار

منظور از انتخاب واژه "تراژدی" برای توصیف فاجعه زندگیک انسان و یانوشتن درامی نیست • "تراژدی ذوب آهن" فاجعه ملی ماست، تراژدی تمام انسانهایست که در کشور عزیز، زیابولی بسدیخت مازندگی میکنند، رنج میبرند و شاهد سلطه امپریالیستها و نوکران داخلی آنها هستند • فاجعه ذوب آهن تراژدی ملی است که در راه تاریخی خود دمیدم با شکست و تلخکامی روبرو میشود و سال سال از کاروان تعدن واپس ترمیماند • بازیگران دافعی این فاجعه بانکها و موسسه های بزرگ بیگانه، شاهان ونخست وزیران، وزیران ومدیران کل هستند • اینها سالهاست که بازیگران صحنه سیاست کشور ما بوده و هر یک بساد ریافت پیشگشی، مقام ومنصب از موسسه های بزرگ مالی و سازمانهای جاسوسی امپریالیستها نقش فریب توده های زحمتکش و روشنفکران میهن پرست را با کمال مهارت بازی میکنند •

مسئله ذوب آهن برای بخشی از روزنامه های کشور بصورت نمایش خنده آور و مسخره و برای بخش دیگر مشکل فاجعه مانندی درآمده است • (۲) براستی هم که این درام تراژدی کیمیک تظاهرات کاملی از وضع تاسف آور اقتصاد و سیاست، فرهنگ و تعدن امروزی ماست • مسئله ذوب آهن ونوساناتی که حکومتها در عرض ۳۰-۴۰ سال اخیر درباره این امر حیاتی از خود نشان داده اند حقیقتا بصورت "طلسم" وحادثه یغرنج وحل نشدنی اجتماع ما درآمده است •

نگاهی بگذشته

برای اینکه این مسئله مهم اجتماعی- اقتصادی یارد یگر بطور تقریبی جامع از نظر خوانندگان بگذرد اشاره مختصری بگذشته خالی از فایده نخواهد بود •

میهن ما یکی از گهواره های تاریخی پیدایش ذوب آهن ورشد آنست • درد ورنیکه اکثر اروپائیان بصورت نیه وحشی سیر میکردند انگران ایرانی طریقه ذوب آهن رامید آنستند و افولاد ابدیده تیشه، اره، داس، تبر واز آهن میخ، تبر، حلقه آهنین، زنجیر و لنگر کشتی و خیش های آهنی برای تخم می ساختند و بسا ابزارهای نامبرده نیروهای مولد جامعه انرژی رابه پیش میراندند تا بتوانند در مبارزه با طبیعت نعمات

۱- عنوان مقاله راهیئت تحریریه مجله "دیا" پیش از آنکه مجله تهران اکتونومست" سلسله مقالات آقای مهدی بهشتی پرور درج نماید به اینجانب پیشنهاد کرده بود • بدون تردید آقای بهشتی پور نیز از نیت هیئت تحریریه مجله اطلاعی نداشتند • مهم این نیست که درباره يك مسئله مهم اجتماعی- اقتصادی تحت عنوان واحدی مقاله نوشته شود • مهم این است که عناصر میهن پرست و آنها نیکه اهمیت رشته های مهم تولیدی و کارشنکی در راه ایجاد انزاد رک میکنند، بدون در نظر گرفتن مناسبات ایدولوژیک و جنبی آنان بیک اندازه متاثر میشوند میک اند از این تراژدی ملی رنج میبرند •

۲- "کار مطالعه ذوب آهن صورتی یخود گرفته است که بی شبهه تبحر جلسات بحث وجدل طلبه هانمیشاد • مشاورین امریکائی مدعی هستند که سنگ آهن شمس آباد مس در وغال زیرآب نامرغوب است و این دوامه اولیه موجود نمیتوان کارخانه ذوب آهن ساخت • مشاورین آلمانی پرخس میگویند که هم سنگ آهن شمس آباد و هم وغال زیرآب برای ذوب آهن مناسبند و فعلا این دو گروه مشغول بحث وجدل میباشند • چون ادامه این وضع با شئون مملکت سازگار نیست پیشنهاد میکنیم اداره ذوب آهن را از وزارت صنایع منتزع و ضمیمه دانشکده معقول ومنقول نمایند • اینکار د فایده دارد یکی اینکه در بودجه صرفه جویی میشود، دیگر اینکه در آنجا دوطرف میتوانند براحثی مثل طلبه هاباحثه بپردازند و هیچکس انتظار عمل نخواهد داشت" • (صبح امروز ۲۳ مهر ۱۳۴۰ نقل از روزنامه جهان •)

مادی بیشتری بدست آورند. پیشه وران و استادان ایرانی از سه هزار سال قبل طرز ساختن شمشیر، تیرونیزه سیرکلاه خود، لباس رزم و اراده های جنگی را میسر داشتند و بر اساس ذوب آهن و صنعت انگیزی داخلی آنروز بود که ماشین جنگی ماد ها و پارسیان توانست تمام آسیای مرکزی، غربی و جنوب غربی و بخشی از آفریقا و بالکان را در قلمرو شاهنشاهی پهنار خود درآورد.

دردوران سلطه اعراب وقتی دردوران حکمرانی مغولها گره های ذوب آهن دستی از بین نرفت. در زمان شاه اسمعیل صفوی و شاه عباس اول و نادرشاه افشار بارش تجارت و همچنین برای مقابله با لشکریان عثمانی صنعت ذوب آهن رشد بیشتری یافت. در اوایل دوران قاجاریه نیز گره های ذوب آهن در آمل، ماسوله، قره داغ و معنی از شهرهای دیگر ایران وجود داشت. لیکن بطور کلی دوران سلسله قاجاریه و پهلوی دوران انحطاط این صنعت مهم و حیاتی به شمار میرود. دردوران صد سال اخیر نه تنها گره های ذوب آهن دستی همگام با ترقی صنعتی و فنی در اروپا و اختراعات تازه در ذوب آهن و تهیه فولاد پیشرفت نکرد، بلکه همان گره های دستی قدیمی نیز پیوسته انحطاط و نیستی گرایند.

مسئله پایه گذاری کارخانه ذوب آهن مدرن از بدو تأسیس مجلس شورای ملی مورد توجه رجال آزادی خواه ایران بود. در دوره های اول مجلس شورای ملی یعنی قبل از جنگ اول جهانی علاوه بر فکر ایجاد بانک ملی ایران، کشیدن راه آهن، تأسیس کارخانه های ماشینی مسئله پایه گذاری کارخانه ذوب آهن نیز به میان آمد. در آن دوران آزاد یخواهان و انقلابیون میهن ما با همه دشواریها و نیکه در پیش داشتند از این مسئله مهم که با آزادی اقتصادی و سیاسی هر کشوری بستگی دارد غافل نبودند. در اوایل دوران مشروطه گرفتاریهای سیاسی، اجتماعی و مالی کشور طوری بود که مسئله ایجاد صنعت ذوب آهن تنها در روی کاغذ باقی ماند.

پس از جنگ اول جهانی بر اثر انقلاب کبیرا کثیر ایران از بار سنگین امپریالیسم تزاری آسوده شد و اینک نفوذ امپریالیسم انگلستان پابرجا ماند بر اساس عوامل داخلی و خارجی دولت متمرکز بود وجود آمد و در فاصله دو جنگ جهانی امکان مناسبی برای ایجاد کارخانه ذوب آهن پیدا شد. از سال ۱۳۰۴ شمسی دولت آنروز بموازات احداث راه آهن بفکر تأسیس کارخانه ذوب آهن نیز میافتن و اجازه مطالعه این کار نیز از بهمن ماه همان سال بحکومت داده شد. حکومت ایران پس از مطالعه مقدماتی کارشناسان اقتصادی و معدنی مانند آقایان مارتین و هوفمان را برای ذوب آهن از آلمان استخدام میکند.

مارتین متخصص آلمانی ذوب آهن که با استخدام دولت ایران درآمد بود، بر اساس سنجش مالی و امکانات معدنی نیمه کشف آنروز و مطرح برای کارخانه ذوب آهن در نظر گرفت که ظرفیت سالانه یکی از آنها بیست هزار تن و دیگری ۵۰ هزار تن فولاد بود. هزینه کارخانه اولی ۴ میلیون مارك (یا تقریباً ۴ میلیون تومان آنروز) و دومی ۱۲/۲۵۰ میلیون مارك برآورد شده بود. محصول سالانه کارخانه دومی عبارت بود از ۱۰ هزار تن ریلهای مختلف راه آهن، ۴۰ هزار تن آهن ورق، لوله سیاه، ورق سیاه، تیر آهن و سیم و ۵۰ هزار تن فولاد. کارخانه ذوب آهن ایران که هزینه آن بطور دقیق توسط کارشناسان نامبرده برآورد شده بود میبایست در عرض هفت سال ایجاد گردد. در محاسبات مارتین مسئله سود آوری در کارخانه نیز در نظر گرفته شده بود و کارخانه میتوانست به اسرع اوقات هزینه های خود را مستهلک نماید.

گزارش کارشناس آلمانی در ۹ بهمن ۱۳۰۵ تسلیم دولت شد و اگر شرایط لازم فراهم میشد ایران میتواند در سال ۱۳۱۳ صاحب کارخانه ۵۰ هزار تنی ذوب آهن گردد. لایحه ای که توسط کارشناسان نامبرده تسلیم ایران شد بر اساس سیاست اقتصادی آنروز دولت که قبل از همه ایجاد صنایع سبک مصرفی، احداث راه آهن سراسری، توسعه راههای شوسه و همچنین تقویت ارتش بود مرحله عمل در نیامد.

چند سال بعد که بنیه مالی دولت با اتخاذ سیاست انحصار بازرگانی خارجی مدست گرفتن انحصار قند و شکر و جای افزایش مالیات و تأسیس کارخانه های مصرفی تقویت یافت فکر ایجاد ذوب آهن به مرحله جدی تری داخل گردید. پس از مذاکره و عقد قرارداد بین دولت ایران و کنسرسیوم معروف آلمان، دماک، کروپ، کاراسخانن کارخانه ذوب آهن از سال ۱۳۱۶ (۱۹۳۷) آغاز میشود. این کارخانه که در نزدیکی کرج

۱- مسعود کیهان، جغرافیای مقصل ایران جلد سوم، قسمت اقتصادی، تهران ۱۳۱۱

ساخته میشد میبایست در سال ۱۳۱۹ (۱۹۴۰) بهره برداری خود را شروع کند. لیکن این دوران مقرر با زمان نیست که هیتلر در رأس کار بود. برای زیر پا گذاشتن قرارداد های پس از جنگ اول جهانی (قرارداد ورسای و قرارداد لوزان) و تسلیح ارتش آلمان برای تجاوز احتیاج بر سر میبایست داشت - گروه داشت کنسرسیوم نامبرده که سود های فراوانی از تهیه تسلیحات برای ارتش آلمان میبرد. تأسیس کارخانه ذوب آهن ایران توجه اساسی نمود و در نتیجه نتوانست تعهدات خود را بوقت انجام دهد. شرکت آلمانی در مقابل اعتراض دولت ایران بهانه های بسیاری آورد و قرارداد کارخانه ذوب آهن را تا سال ۱۳۲۱ (۱۹۴۲) بکار اندازد. لیکن چنانکه دیدیم با حمله آلمان هیتلری به اتحاد جماهیر شوروی اجرای این طرح بکلی از هم پاشید و تمام ماشین آلاتی که برای نصب وارد ایران شده بود ارتش انگلیس به هند وستان حمل کرد و در صنایع ذوب آهن آن کشور مورد استفاده قرار داد.

با این ترتیب يك امکان مناسب تاریخی در فاصله دو جنگ جهانی از دست رفت و کشورمان نتوانست صاحب کارخانه ذوب آهن شود. اگر زمامداران دوران پیش رویگیری در رأس کار بودند و نخستین لایحه کارشناس آلمانی در تأسیس کارخانه ذوب آهن ۵۰ هزار تنی در عرض هفت سال عملی میشد آنوقت کشور ما میتوانست از سال ۱۳۱۳ صاحب کارخانه ذوب آهن گردد. اگر حقیقتاً در طی هفت سال (۱۳۰۶-۱۳۱۳) پایه کارخانه ۵۰ هزار تنی در ایران گذاشته شده بود و امکان ۱۰ درصد رشد سالیانه را داشت آنوقت در آخر سال ۱۳۴۰ تولید فولاد ماده مست کم به ۶۵۰ هزار تن میرسید. و اگر در سال ۱۳۱۹ کارخانه بکار میافتاد آنوقت با همان رشد سالانه تولید فولاد کشور دست کم ۴۰۰ هزار تن در سال بود. و اگر در سال ۱۳۲۱ یعنی تعهد نهایی آلمانها اینکار عملی میشد در آنصورت تولید امسال بیش از ۳۳۰ هزار تن بود.

بدون شک با ۶۵۰ هزار تن یا ۴۰۰ هزار تن فولاد در سال، کشور ما بهشت برین نمیشد. ولی برای کشور کم رشدی نظیر کشور ما تولید ۶۵۰ هزار تن فولاد، ۵۰۰ هزار تن چدن و ۵۰۰ هزار تن آهن در سال قابل ملاحظه است. چنین تولیدی میتواند پایه پیدایش و توسعه رشته های دیگری صنعتی گردد، فعالیت اقتصادی و رشد آتی نیروهای مولد را دامن دهد و ارتقا یابد و سطح زندگی عمومی را به وسیله بالاببرد. نگاهی به ارقام نشان میدهد که تا چه حد زمامداران کشور و امپریالیستهای خارجی که نفوذ را ایجاد صنعت ذوب آهن در ایران نداشتند به زیان وارد ساختند. زبانی که ترمیمش ممکن نیست. واقعاً اگر در دوران نامبرده کشور موفق به ازین بردن بقایای مناسبات قرون وسطایی در روستا میشد و اگر به اکثریت دهقانان زمین میرسید، در آنصورت رشد سالیانه فولاد و چدن و آهن به مراتب بیشتر از ۱۰ درصد بود و البته نتیجه ایجاد و رشد همه رشته های صنایع سنگین و سبک و تعمیق و گسترش و کارگزاران و نیز سرعتر انجام میگرفت. وجه بساطه ایران ما امروز در شمار کشورهای کم رشد قرار داشت. لیکن در رژیم ارتجاعی شاهنشاهی چنین امری در صورت نگرش زیر از ظرفی عوامل و نیروهای عقب مانده طبقه حاکمه و از طرف دیگر امپریالیستها و جنگ دوم جهانی مانع از تحقق یافتن این آرزو و خواست مهم ملی ما گردیدند.

در دوران جنگ دوم جهانی و چند سال پس از آن مسئله ایجاد کارخانه ذوب آهن فراموش شد. لیکن با تنظیم برنامه هفت ساله اول (۱۳۱۷-۱۳۳۳) تأسیس کارخانه ذوب آهن در مرتبه بیان آمد و مبلغ ۴۵۰ میلیون ریال نیز هزینه اولیه تأسیس آن در نظر گرفته میشود. با تنظیم و تصویب برنامه هفت ساله اول مذاکرات با شرکت گروه تجدید میشود و طبقه حاکمه مابین آنکه از تجربه تلخ گذشته درس عبرتی بگیرد باز هم ساختمان کارخانه ذوب آهن را بر سر کشید که تعهدات خود را در قبال کمک و تجاوز کارهای هیتلر عملی نداشت. بود و گذار می نمایند. شرکت دماک - گروه با اینکه پیش از جنگ دوم جهانی بر سر سیاهای لازم را از لحاظ منابع معدنی، راههای ارتباطی و محل تأسیس و قیابا عمل آورده بود فعالیت خود را تماماً از نو آغاز کرد. این بار نیز بهانه بررسی عیار سنگ آهن، جنس زغال سنگ، تجزیه مواد معدنی در آزمایشگاهها و پیدا کردن محل مناسبتر تأسیس کارخانه ذوب آهن را چندین سال به تأخیر انداخت و بالاخره هم کارخانه ای ایجاد نشد.

وعدۀ های رژیم ضد ملی کودتا

یکسال پس از کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مدیر عامل بنگاه اکتشاف آقای محمد قره گوزلو اظهار داشت که بر اساس تخمین مهندسان آلمانی در شمس آباد اراک معادن مرغوب آهن بمقدار سی میلیون تن وجود دارند. در نظر است يك کارخانه ذوب آهن الکتریکی ظرفیت ۱۲۰ هزار تن آهن، فولاد و چدن در سال در مدت شش

سال د رشمس آباد تأسیس شود. اعتبارات پیشبینی شده در حدود ۴۴ میلیون مارك است (۱). در ایسن تاریخ در هندوستان هنوز از عقد قرارداد برای کارخانه های ذوب آهن با اتحاد شوروی، انگلیس و آلمان غربی صحبتی هم در میان نبود.

مدتی پس از اظهارات رسمی یکی از نمایندگان حکومت کودتای ضد ملی برنامه هفت ساله دوم تنظیم شد و از اواسط ۱۳۳۵ اجرای آن آغاز گردید. در برنامه هفتساله دوم ظرفیت کارخانه ۲۰۰ هزار تن در نظر گرفته شد و هزینه ایجاد آن نیز از ۲ میلیارد ریال به ۵ میلیارد ریال افزایش داده شد (۲). لیکن بساگشت چهار سال کوچکترین اثری از کارخانه ذوب آهن و یا فعالیت مثبتی در این راه دیده نمیشد زیرا سرمایه داران آلمان بر اثر سیاست درهای باز توانستند مقام اول راد روار در کشور بدست آورند و همه ساله میلیارد هاریال از اختلاف واردات و صادرات سود ببرند. چنین وضعی هر چند بسود آلمانها و وارد کنندگان داخلی بود لیکن موجب ناخرسندی افکار عمومی کشور میشد و ملیت‌ها در اخلی‌گاه همگامه مقالاتی درباره کارشکنیها و خلف وعده شرکت‌های آلمانی می‌نوشتند و معلوم بود که برنامه پیشبینی شده اجرا نخواهد شد. این ناخرسندی بویژه بابکار افتادن در کارخانه های عظیم ذوب آهن در چین و هندوستان بیشتر میشد و موقعیت ممتاز بازگانی آلمان را در ایران بخطر می‌انداخت. از آنجائیکه امپریالیستهای آلمان غربی نمی‌خواستند بازار پر سودی نظیر ایران را از دست بدهند نمایند خود آقای پروسسور ارهارد رابستران فرستادند تا شاید با دادن وعده های تازه ای به تسکین افکار عمومی ایران كم نماید.

وعده های مزورانه امپریالیسم آلمان قدرال

در اردیبهشت ماه ۱۳۳۸ آقای ارهارد وزیر اقتصاد آلمان قدرال به ایران سفر کرد و پس از چهار روز مذاکره با مقامات دولتی ایران قراردادى با مشاع رسیده که بر اساس آن دولت آلمان قدرال قبول کرد که سه موسسات آلمانی اعتبار بدهند تا آنها پس هم خود اولاتحاد و ۲۰ درصد در ساختمان ذوب آهن شرکت کنند و ثانیاً سرمایه گذارى سرمایه داران آلمانی را تضمین میکرد و ثالثاً تعهد مینمود که باندازه ۸۰ درصد هزینه کارخانه ذوب آهن بدولت ایران وام پرداخت نماید.

اخباری که در جریان کشور منتشر شد کامل نبود و وایردولتی ایران که وابستگیهای زیادی بسرمایه های آلمانی دارند از انتشار آن خود داری کردند زیرا بخواهی بدانستند که اظهار حقایق و تقاضاهای نامشروع شرکت‌های آلمانی میتواند افکار عمومی راطیه آلمان بیشتر تحریک نماید. از آنجائیکه تقاضای آلمانها آنطور که وزیر اقتصاد آلمان میخواست مورد موافقت دولت ایران قرار نگرفت بنمایندگان شرکت دماگ - کروب به بهانه تنظیم مشخصات فنی و طرح جدید پیشنهاد کردند که چون هزینه کلیه تأسیسات ذوب آهن بالغ بر ۸۰۰ میلیون مارك (پاییش از ۱۶ میلیارد ریال) میشود، تأمین چنین مبلغی برای دولت ایران دشوار است. بنابراین ایران فعلاً از ۳۶۰ میلیون مارك وام آلمان برای ساختمان قسمت نمود کارخانه استفاده خواهد کرد. بخشهای تهیه فولاد خام و تأسیسات مورد نیاز آن مستلزم صرف اعتبار وقت زیاد است که بعد از تکمیل ساختمان قسمت نمود و فراهم شدن کادرفنی ساخته خواهد شد (۳).

چندی بعد مهندس شریف‌امامی وزیر صنایع و معادن آنروز برای ادامه مذاکرات با ارهارد وزیر اقتصاد آلمان به آلمان سفر نمود. در این مسافرت رجال مسئول دولت آلمان قدرال نیت خود را درباره كمك مالی بایران و تأسیس کارخانه ذوب آهن بوزیر صنایع و معادن آشکار نمودند. و اویر حاکمه آلمان شرط پرداخت وام برای تأسیس کارخانه ذوب آهن را موطوب باین دانستند که تمام کارخانه ها، یک در اختیار سازمان برنامه ایران است، بعنوان گرو تحت نظر کارشناسان آلمان قرارداد شود. این پیشنهاد موجب شد که وزیر صنایع و معادن مذاکره را بنایندگان آلمان قطع کند و ایران برگردد. دولت ایران مجبور شد بدولت آلمان متذکر شود که اتخاذ چنین روشی از طرف آن دولت بمنافع ایران لطمه وارد ساخته است و اگر این وضع ادامه یابد کند دولت ایران در نظر دارد روابط بازگانی خود را با آلمان محدود نماید (۴).

(۱) اطلاعات، دوم شهریور ماه ۱۳۳۳

(۲) گزارش هفتگی سازمان برنامه، ۲۱ دیماه ۱۳۳۶ (۶ ژانویه ۱۹۵۸)

(۳) اطلاعات، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۳۸ (۲۰ مه ۱۹۵۹)

(۴) روزنامه خراسان، ۷ ژوئیه ۱۹۵۹

دولت آلمان فدرال که وضع رانامه ملوب دید از شهریورماه ۱۳۳۸ نمایندگانی بایران فرستاد و مذاکرات
دائرساختمان بخش نورد سازی کارخانه ذوب آهن را از سر گرفت . در بیستم آبانماه همانسال (۱۲ نوامبر
۱۹۵۹) آقای تومسن کاردار اسفارت آلمان در ایران طی مصاحبه ای گفت که در روابط آلمان و ایران هیچگونه
مشکلی وجود ندارد . در مورد کارخانه ذوب آهن دولت آلمان ۷۰۰ میلیون مارک بدولت ایران اعتبار داده
است و این بزرگترین اعتباریست که تا بحال بیک دولت خارجی داده است . بنابراین اعتبارات آقای تومسن
قرارداد باکروپ تایکماه ونیم دیگر با منشا نخواهد رسید . وی درباره علت انتخاب ازنا برای تأسیس کارخانه
ذوب آهن گفت که ازنا دارای راه آهن ، منابع سنگ آهن ، نزدیکی بزال سنگ البیز و دارای آب کافیست .
ولی کرمان دارای چنین خواصی نیست و البته ایران میتواند تاده سال دیگر کارخانه ذوب آهن در وی را در
کرمان ایجاد کند . همین آقای کاردار گفت که منابع سنگ آهن اطراف ازنا کافیست صد سال را بید (۱) پا
بپای آقای کاردار رئیس انتشارات کمپانی دماگ نیز تبلیغات و مانورهای موزانه امپریالیسم آلمان را در
مطبوعات کشور منعکس میکرد . وی ابتدا در تعریف آلمان فدرال بخرنکار مخصوص محله تهران اکتونمیست
اظهاری داشت که آلمان قبل از جنگ دوم جهانی پس از آن در کشورهای مختلف کارخانه های ذوب آهن
ساخته است و فعلا پس از امریکا جای دوم را در جهان از لحاظ تولید فولاد دارد (در سال ۱۹۶۰ امریکا بسا
تولید ۹۰ میلیون تن فولاد جای اول ، اتحاد شوروی باتولید ۶۵ میلیون تن دوم و آلمان فدرال باتولید ۳۰
میلیون تن در سال جای سوم را داشت ، نه جای دوم) سپس درباره کارخانه ذوب آهن ازناکه حتی
بروی کاغذ هم نیامده بود چنین گفت :

"کارخانه منبر باعث خواهد شد که منطقه وسیعی از خلیج فارس تا تهران صنعتی شود
و البته شهر بسیار زیاده رنی مطابق آخرین اسلوب شهر سازی باد هزار نفر جمعیت در
آنجا بوجود خواهد آمد " (۲)

اظهاریات کاردار اسفارت آلمان فدرال رئیس انتشارات کمپانی دماگ تا اهرابخا را این بود که نشان
دهد مذاکرات پشت پرد ه ای در حال پیشرفت است و گوید دولت آلمان در روت قبلی خود تا حد و دی تعدیل
بعمل آورده است . ولی در واقع این وعد ه های کاردار اسفارت رئیس انتشارات دماگ ادامه مانور منبر رانه
انحصارهای بزرگ مالی آلمان فدرال برای فریب دادن عمومی ایران بود .
لایحه تشکیل " سازمان ذوب آهن ایران "

اواسط آذرماه ۱۳۳۸ حکومت لایحه قانونی تشکیل سازمان ذوب آهن را تقدیم مجلس کرد . بر اساس
این لایحه بدولت اجازه داده میشد که سازمانی وابسته بوزارت صنایع و معادن بنام " سازمان ذوب آهن
ایران " تشکیل دهد و اساسنامه آنرا تهیه نماید . بر اساس همین لایحه وزیر صنایع و معادن کابینه در ضمن
سرپرست سازمان نامبرده نیز هست . برای ساختمان کارخانه ذوب آهن اجازه دریافت وام از کشورهای
آلمان و انگلستان بمبلغ ۱۵۰ میلیون دلار بایبهره ۱۰ درصد بدت ده سال داده شده محل پرداخت آن از
فروش کارخانه های دولتی و عواید نفت میبایست مستهلك گردد . سازمان برنامه حقد داشت برای اجرای طرح
ذوب آهن باموئسمات خارجی تا میزان ۲۰ درصد بهای ماشین آلات مشارکت نماید و تصویب . یشت وزیر
قرارداد های مربوطه را باموئسمات منور منعقد سازد . این لایحه در ۲۳ دیماه همانسال بتصویب مجلس
رسید و در اوایل فروردین ماه ۱۳۳۹ اعلام شده که مقامات کارخانه دماگ با شرکت های کروی ، زمنس ، آتاک
و کویز و شرکت انگلیسی میکو برای تأسیس کارخانه ذوب آهن ایران شرکتی تشکیل داده اند و درانتظار
اعلام خبرامضای قرارداد هستند تا مقدمات حمل کارخانه را بایران فراهم آورند . حتی مقامات شرکت دماگ
کلیه نقشه ها و طرحهای مربوط به احداث کارخانه را در اختیار نمایندگان مطبوعات ایران که برای بازدید
از موئسمات شرکت نامبرده به شهر دویسبورگ رفته بودند گذاشتند (۳)
کمپانی از اظهاریات وازدید های رسمی ونیمه رسمی ؟ سازمان ذوب آهن " کمپانی کروی اطلاع داد

(۱) اطلاعات ، ۲۰ آبانماه ۱۳۳۸ (۱۲ نوامبر ۱۹۵۹)

(۲) تهران اکونومیست ، ۲۸ اسفند ۱۳۳۸ ، صفحه ۸

(۳) کیهان ، ۸ فروردین ماه ۱۳۳۹

که تغییرات تازه ای در مورد ظرفیت کارخانه ذوب آهن که سابقاً ۳۰۰ هزار تن در نظر گرفته شده بود داده است. کمپانی کروپ د وماه در مورد قبول تغییرات تازه در پروژه ذوب آهن سکوت کرد و همین دلیل شایع شد که کمپانی نامبرده با پیشنهاد های تازه موافقت نکرد است و سازمان ذوب آهن با شرکت های دیگری برای ساختن کارخانه ذوب آهن از ناوارد مذکور ه شده است تا اینکه روز اول تیرماه شرکت کروپ موافقت خود را با تغییرات مورد نظر دولت ایران اعلام کرد. (۱)

چند روز پس از اعلام موافقت رسمی نمایندگان کنسرسیوم د ماک - کروپ و شرکت انگلیسی میکو وارد تهران شدند روز ۱۶ تیرماه ۱۳۳۹ قرارداد های اصلی را در ایستگاه کارخانه ذوب آهن ۳۰۰ هزار تنی پاراف نمودند. اطلاعیه رسمی وزارت صنایع و معادن در این باره بشرح زیر است:

"در ساعت ۱۰ امروز آقای مهندس شریف امامی وزیر صنایع و معادن از طرف دولت ایران و نمایندگان مختار کنسرسیوم د ماک - کروپ - میکو با تسلیم اختیارنامه از طرف موسسه مربوطه خود طرح قرارداد اصلی کارخانجات ذوب آهن از نا را که طبق قانون مصوب ۲۳ دیماه ۱۳۳۸ تهیه و تصویب هیئت وزیران رسیده است پاراف نمودند. این قرارداد حاوی کلیه اصولی است که بر اساس آن قرارداد های فرعی تهیه میشود. با پاراف این قرارداد طرفین خواهند توانست طرح قرارداد های کارهای مختلف را تنظیم و بتدریج که هر یک از آنها آماده خواهد شد پاراف نموده و در پایان کلیه قرارداد ها را با هم یکجا امضاء و تصدیق نمایند." (۲)

با پاراف قرارداد اصلی احداث کارخانه ذوب آهن محافل مطبوعاتی ایران باین نتیجه رسیدند که گویا "حکوم ذوب آهن" شکسته شد و ایران در آتیه نزدیکی صاحب کارخانه بزرگ آهن گداز و فولاد سازی مدرن خواهد شد. مجله خواننده نیما مقاله بی امضائی تحت عنوان "کارخانجات آلمانی کویرهای ایران را آباد میکنند" و مدرثرین کارخانه آهن گداز بین هند وستان آلمان - کارخانه ای که چندین میلیون تمام میشود - درج کرد. نویسنده مقاله با اینکه تعد اند حوزة زاگرس در ۲۷۰ کیلومتری جنوب خاوری شهران نیست بلکه در جنوب باختری پایتخت کشور قرار دارد مینویسد که بیست و سه سال روی این پروژه مباحثه جریان دارد. ولی اکنون دولت آلمان غرضی قول داده است که در خرید ماشین آلات و نصب انبساط ر ایران کمک مالی نماید. ظرفیت کارخانه ۳۰۰ هزار تن و قسمت های اول کارخانه در سال ۱۹۶۲ آماده بکار خواهد شد. ولی تا آن موقع کارخانه برقی بقدرت ۱۳۰ هزار کیلووات شروع بکار خواهد کرد. بخاطریکه تحویل دهندگان این کارخانه از اظهار میکنند محصول آن نه تنها در توسعه اقتصادی ایران اثرات زیادی خواهد داشت بلکه عده زیادی از اهالی ایران بین همدان و خوزستان در آنجا کار پیدا خواهند کرد و بدین مناسبت هم در نقشه کشی کارخانه اوضاع اجتماعی کارگران آن منطقه که مانند کویر میماند پیش بینی شده است. و بطوریکه گفته میشود در ویران این کارخانه مدرن یک شهر جدیدی هم که افتاده هزار خانواده بتواند براحتی زندگی کند پایه ریزی و وجود خواهد گذاشت (۳). در اواخر مرداد ماه ۱۳۳۹ روزنامه اتحاد ملی حتی پارا از این هم فراتر گذاشته و بر اساس کارخانه ای که ساخته نشده و معلوم هم نیست که چه وقت ساخته خواهد شد ایران را بپای کشور های نظیر چین، ژاپن، هند وستان رسانده و اینطور مینویسد:

"تا چند سال دیگر کارخانه ذوب آهن ایران شروع بکار خواهد کرد و آغاز کار این کارخانه

ایران قادر خواهد بود که اتومبیل و هواپیما و کولر و یخ و ترانزیستور و سایر لوازم و ماشین آلات

(۱) روزنامه فرمان، دوم تیرماه ۱۳۳۹ (۲۳ ژوئن ۱۹۶۰)

(۲) کیهان، ۱۶ تیرماه ۱۳۳۹ (۷ ژوئیه ۱۹۶۰) چند ماه قبل از پاراف قرارداد احداث کارخانه ذوب آهن مجله تهران اکونومیست با خوش بینی نوشت که قرارداد نامبرده "مهمترین قرارداد ای خواهد بود که تاکنون در ایران منعقد شده است و البته پس از انتشارش آن علام تحول عمیقی که سالهاست ملت ایران در انتظار آنست مشاهده خواهد شد." (تهران اکونومیست، ۱۱ آگست ۱۳۳۸ صفحه ۵)

(۳) مجله خواننده نیما، ۲۲ مرداد ۱۳۳۹ صفحه ۱۱ (۱۳ اوت ۱۹۶۰). باید خاطر نشان ساخت که مقالات بی امضا در جراید ایران باد ستور فریدریک فن فریدبرگ رئیس انتشارات کمپانی د مساک درج میشود است. مؤلف

رایسازد - در حال حاضر در کشورهای آسیای هندوستان، اسرائیل، ژاپن و چین کارخانه های اتومبیل سازی و هواپیما سازی دایر گردیده است. *

دخالت مستقیم امپریالیسم امریکا و کار شکنیهای تازه

حقیقت امر اینست که این خوش بینی جراید کشور زائیده مانورهای سالوسانه ای بوده که سرمایه های مالی برای ادامه تسلط خود بر آن دست زدند و روزنامه نگاران خوش باور ماراباوند ه های دلشادکن به رویاهای طلایی کشانیدند. آنچه که در اعلامیه های رسمی و مطبوعات کشور درباره ذوب آهن انتشار مییافت برخلاف واقعیتی بود که در پشت پرده جریان داشت. واقعیت تلخ این بود که مبارزه انحصارهای بزرگ مالی پیگانه برای دادن وام جهت تأسیس کارخانه ذوب آهن، مشخصات و عمل آن و بهره کشی از این صنعت بشدت ادامه داشت و قانون مصوبه مجلس دایره تأسیس کارخانه ذوب آهن و فعالیتهای وزارت معادن و معادن و سازمان ذوب آهن ایران "کوچکترین تأثیری در اینکارنداشت. بدون شک در این مسئله مهم منفی ترین نقش را سرمایه مالی امریکا بازی میکند. امپریالیسم امریکا که تمام اقتصاد، سیاست و ارتش مارا در اختیار خود دارد نمیتواند ناظران باشد که یک رشته مهمی از صنعت که تأثیر غیر قابل انکاری در آزادی اقتصادی هر کشوری میتواند بازی کند بدون نظارت وی عملی گردد و همه ساله مبالغ هنگفتی از درآمد ارزی ایران را بوسیله سرانزیر کردن بیابانکهای امریکاییهای آلمان و انگلستان سرانزیر نماید. زمانیکه مهندس شریف امامی جهت گرفتن وام برای امریکا جهت انحصارهای بزرگ مالی به اوغبماندند که باید نظارت بر کار ساختن کارخانه ذوب آهن مانند همه کارهای دیگر کشور ما زیر نظر آنها انجام گیرد و الا نه تنها اعتباری بایران داده نخواهد شد بلکه درد آن اعتبارات برای پروژه های دیگر نیز تجدید نظر بعمل خواهند آورد.

بر اساس همین فشار امریکا بود که آقای دکتر اهرنشیانی وزیر صنایع و معادن در کابینه مهندس شریف امامی در اواسط آبانماه ۱۳۲۹ اظهار داشت که چون دولت در نظر داشت طرح ذوب آهن از تمام جهات مورد رسیدگی کافی قرار گیرد و از لحاظ فنی و اقتصادی به طور کامل بررسی شود و همچنین امکاناتی تحصیل اعتبارات شرایط مساعدتری مورد توجه بود و لحاظ اینکه بانک بین المللی ترمیم و توسعه دارای مشاورین و متخصصین میباشد لذا در خصوص طرح ذوب آهن بایانک نامبرده مذاکره بعمل آمد و در نتیجه صلاح دیده شد که نسبت به جزئیات طرح، شرایط معامله و اعتبارات و همچنین ظرفیت کارخانه و انواع محصولاتی که مایل به تقاضا و مصرف کشور باشد معالذات عمیقتری توسط یکی از نگاهبانیهای مهندس معتمدی به ملاحتیت در امور ذوب آهن بعمل آید. بدینجهت در تاریخ پنجم آبانماه ۱۳۲۹ با موافقه مهندس معتمدی کابیز قرارداد بین منشور منعقد گردید تا در حداقل مدت نتیجه بررسیهای خود را معلوم و گزارش آنرا تسلیم نماید (۱).

با این ترتیب تمام گزارشات و نظریات مهندسان مشاور سوئدی اسکاتلند یا کنسول که نظارت بر ارجحها را بعهده داشتند به بنگاه مهندسین امریکایی داده شد و عملاً تمام کارهای اساسی ذوب آهن در اختیار سرمایه داران امریکایی قرار گرفت. و اقاعام امپریالیستهای امریکایی که نفوذ مالی و سیاسی عمیقی در کشور دارند نمیتوانند شاهد آن باشند که ذوب آهن و یا هر رشته مهم دیگری در ایران بدون نظارت آنان تأسیس شود. آنها از نفوذ خود در درباره ارتش و سازمان امنیت و دستگاههای اقتصادی و سیاسی کشور استفسار ده میکنند تا آنکه از حد هیچ امر مهم اقتصادی و سیاسی بدون دخالت آنان صورت گیرد. علاوه بر این امریکاییها هدفشان اینست که بر اساس نظرات نادرست "کابیز" دولت ایران را از ساختن کارخانه ذوب آهن که سود کلانی برای سرمایه مالی آنها باشد اردنصرف سازند.

معالعانی که ظاهر مهندسان مشاور کابیز مییابست بعمل آوردند عبارت از این بود که تحت چه شرایطی احداث کارخانه در ایران صلاح است و آیا آن شرایط وجود دارد یا نه. از آن گذشته از نظر دلایل اقتصادی آیا ایران باید اقدام ساختن کارخانه ذوب آهن بکند یا نه و اگر قرار باشد این کارخانه ساخته شود باید چه مشخصاتی داشته باشد (۲). با این ترتیب از نقطه نظر طرح مسئله ماحتی از اوایل دوران مشروطه هم عقبتر رفتیم، زیرا در دوران اولیه مشروطه و همچنین در فاصله دو جنگ جهانی مسئله لزوم کارخانه ذوب آهن برای

(۱) اطلاعات و کیهان، ۱۵ آبانماه ۱۳۲۹ (۶ نوامبر ۱۹۱۰)

(۲) اطلاعات، ۲۴ آبانماه ۱۳۲۹ (۱۵ نوامبر ۱۹۱۰)

ایران حل شده بود و عناصر روشن بین مسئله ذوب آهن را از لحاظ صرفه یکشاهی و جد و جوار مورد بررسی قرار ندادند بلکه پتانسیل انقلابی آن در اقتصاد کشور توجه داشتند. لیکن مشاورین کابیز بدلا از خاطر سراسر دلسوزی برای اقتصاد ضعیف ایران مطالبات ۳۵ ساله راهبردی داشته و در واقع مسئله ذوب آهن را از این نقطه نظر مورد ملاحظه قرار میدهند تا معلوم شود که آیا چنین کارخانه ای میتواند برای سرمایه های مالی خارجی و در درجه اول امریکایی سود کلانی فراهم نماید یا نه؟

بطوریکه جریان کار نشان داد مشاورین کابیز هیچگونه ملاحظه ای انجام دادند و نه احتیاجی به چنین بررسیهایی داشتند و نه عجله ای در اظهار نظر به خرج میدادند. زیرا نظر امریالیستهای امریکایی و آلمانی در مورد ایجاد صنایع سنگین برای کشورها کاملاً معلوم است. آنها نخواهند گذاشت که کشور کم رشدی نظیر ایران که سالانه صد هابیلیون دلار از استخراج نفت به ترانسهای بزرگ سود میبرساند و یکی از مراکز مهم صدور و سرقا است و از لحاظ سوق الحیثی برای نقشه های جنگی امریکا دارای اهمیت درجه اول است صاحب صنایع کلیدی شود.

امریالیستهای آلمان گوا اینکه ظاهر را روی موافق با احداث کارخانه ذوب آهن نشان میدهند ولی نظر واقعی آنها را آقای ارهارد وزیر اقتصاد آلمان زمانیکه برای گشایش نمایشگاه آلمان غربی (۱۹۶۲ تا ۳۰ مهر ماه ۱۳۳۹) به تهران آمد اظهار داشت. «پروفسور ارهارد و همرا هانش دکتر ترننه و دکتر زیمسکه نمایندگانی سرشناس سرمایه آلمان هستند در مساجه ها و سخنرانیهایشان اظهار داشتند که برای کشورهای در حال رشد طرحهای بزرگ غالباً جنبه نمایشی دارد و همین دلیل چنین کشورهایی قبل از همه باید یک کشاورزی، صنایع کوچک و متوسط نظیر صنایع خرازی، پوشاک و خوراک بپردازند، زیرا این رشته ها سرمایه کمتری نیازمند است. بعقیده آقایان نامبرده صنایع بزرگ و از آنجمله ذوب آهن برای ایران فقط جنبه نمایشی و تماشاخانه ای دارد و فشار میبدهد ای بر اقتصاد کشور است! این همان نظریست که آقای ارهارد پس از مسافرت با امریکا و دیدن کارخانه های بزرگ امریکایی با خود شیرامغان آورده بود. بویچ بودن این نظریه را پیشرفت کشورهای بسیاری در عرض سالهای پس از جنگ جهانی دوم نشان داده است (۱). تجربه سالهای اخیر نشان میدهد که برای کشورهای کم رشدی که امکاناتهای طبیعی، انسانی و مالی دارند (نظیر ایران) تنها راه و صحیح ترین راه رشد و تکامل و رسیدن به کشورهای مرفه تر صنعتی ایجاد صنایع سنگین است. چنین صنعتی است که زیربنای مادی تکنیک را برای رشد سریع تمام رشته های دیگر اقتصادی - اجتماعی فراهم میسازد. راهی که امریالیستهای پیش نهاد میکنند راه وابستگی دائمی به آنهاست، راهیست که هرگز ایران را از صورت یک کشور کم رشد بیرون نخواهد آورد.

اظهارات پروفسور ارهارد و همرا هانش گوا اینکه موجب ناخرسندی عناصر پیشروگر بدو ملی زمینه ای برای آماده کردن افکار عمومی و قانع کردن مردم در خصوص دست کشیدن از ساختمان کارخانه ذوب آهن نبود. به همین علت هم مشاورین کابیز با اینکه قرار بود نظر خود را در عرض چند ماه بدهند عجله ای در اظهار نظر نیکردند. ولی در مصاحبهات کشور گاه گاهی از طرف مقامهای مطلع ذوب آهن اظهار نظرهایی میشد که تظاهرات ارکار شکنیهای بزرگ و اختلالات نهائی امریالیستهای امریکایی بود.

کابینه امینی و مسئله ذوب آهن

با آمدن دکتر امینی پیروی کار تکلیف کارخانه ذوب آهن تقریباً معلوم شد. زیرا این شخص که باز دهنده ها امریالیستها، بویژه امریالیستهای امریکایی نخست وزیر رسیده است عاشق گفته ها و نظریات آقای پروفسور ارهارد در دانشگاه تهران است. وی بارها گفته است که با نظر آقای ارهارد موافق بود و کارخانه های صنعتی بزرگ و کلیدی از آنجمله ذوب آهن را «کار نمایشی» میداند و هدف اساسی کشاورزی و صنایعی است که پس از مواد خام کشاورزی کار میکنند. لیکن این نظر آقای دکتر امینی برای مردم قانع کننده نبود، زیرا هم اکنون در

(۱) رشد سریع و شگفت آور چین، لهستان، کره، رومانی، بلغارستان که سابقاً در شمار کشورهای کم رشد بودند نشان میدهند که برای ترقی سریع اقتصاد ملی قبل از همه باید به ایجاد صنایع سنگین از قبیل ذوب آهن، ماشین سازی و غیره توجه شود. برپایه همین صنایع است که میتوان کشاورزی و صنایع مصرفی را نیز سرعاً رشد داد.

هزار نفر تحصیل کرده و اروپا و آمریکا در کشور بسر میبرند که عل پیشرفت کشورهای پیشرو صنعتی را درک کرده اند و با حرفهای بی اساس نخست وزیر قانع نمیشوند. بنابراین لازم بود طرفداران ایجاد کارخانه ذوب آهن را با دشواریهای مالی، با هزینه هنگفت که برای ایجاد چنین کارخانه ای ضرورت پترساند و مسکو و اد آرکند یکماه پس از اینکه دکتر امینی نخست وزیر رسید میاندازه کافی از ورشکست و افلاس اقتصاد و خزانه دولت آه و ناله سرد اد اظهار نظر کرد "مقام مطلع در مورد ذوب آهن" در جراید کشور درج گردید. بعقیده این مقام مطلع اصولاً در حال حاضر تصمیم دولت در مورد ذوب آهن روشن نیست و ابحال نظری در این خصوص داده نشده است. بنابراین اظهار همان "مقام مطلع" کاربرسی مواد اولیه در سال ۱۹۵۹ بعصده آلمانیها واگذار شد و کارشان در اوائل پاییز آینده بپایان خواهد رسید. موسسه کایزر نیز بررسی خود را در دو مرحله اقتصاد و مالی انجام میدهد. این مقام در مورد بودجه احداث کارخانه ذوب آهن اظهار داشت کمی روبره رفته نسبت به ظرفیت کارخانه تقریباً هرتن ۵۰۰ دلار خرج آرد. باین ترتیب اگر قرار باشد ظرفیت کارخانه ۳۰۰ هزار تن باشد هزینه ساختمان آن ۱۵۰ میلیون دلار یا معادل ۱۱/۲۵ میلیارد ریال خواهد بود (۱). بخش چنین اظهار نظری در جراید کشور بدون منظور صورت نگرفت. زیرا از یک طرف هدف این بود که با هزینه تهی و سر رسید وامهای خارجی و ادخلی امکان دست زدن به وام تازه ای برای کارخانه ذوب آهن وجود ندارد و از طرف دیگر با لایردن مصنوعی قیمت کارخانه (برحسب ظرفیت) میخواهند چنین وانمود کنند که تأسیس کارخانه ذوب آهن از لحاظ اقتصادی باصرفه نیست. در حالیکه در بعضی از کشورهای پیشرفته در چین و هند وستان کارخانه های بزرگ توسط کارشناسان اتحاد شوروی ایجاد گردیده است هرتن بهلهر متوسط ۲۹۰-۳۰۰ دلار برآورد شده که این خود ۴۰٪ ارز انترنرا برآوردی است که برای ایران شده است. و در مصر هرتن ۴۰۰ دلار یا ۲۰٪ ارز انترنرا برآورد شده است.

درست یکماه پس از اظهارات بالا "مقام مطلع" دیگری برای اینکه نشان دهد تاجه حد یاد لسنوی در فکر تهیه و طرح بررسی جوانب کار و اولیه کارخانه ذوب آهن هستند اظهار داشت که "ظرفیت کارخانه پس از مطالعه کامل و دقیق مواد خام لازمی که در کشور وجود دارد و محاسبه آن ذخایر مشخص و معین میگردد و زمانیکه این صنعت علی آن باید احتیاجات لازم کشور را تامین کند ۲۵ سال منظور گردیده است. بدین معنی که عمر کارخانه ذوب آهن مورد مذکور ۲۵ سال تعیین شده است. در امر مواد خام بررسیهای لازم انجام شده و کلیه حاکم از قابل استفاده بودن آنها میاشد. احتمالاً ممکن است منابع آهن کرمان مورد استفاده قرار گیرد و قرار است کارشناسان کایزر تا ششماه وحد اکثر یکسال دیگر نظر خود را بدهند (۲). لیکن نباید خاطرنشان ساخت که نظرمشاورین کایزر میبایست در خورد اد ماه سال جاری بنظر دولت میرسد و منظوریکه قرائن نشان میدهد در همین تاریخ هم رسماً بدلت تسلیم شده است ولی آقای دکتر امینی بعلمت و غشع نامطلوب کابینه صلاح در انتشار آن ندید، زیرا انتشار خبر نا امید کننده ای درباره ذوب آهن در ماه خرداد یعنی زمانیکه نخست شد امریکائی وضد شاه د و مرتبه اوج میگرفت میتوانست افکار عمومی را بشتر طبع کابینه تحریک نماید.

بهر حال حکومت آقای دکتر امینی صلاح دید که درباره این مسئله او را خبر سرپرمره امسال اظهار نظر قطعی نماید. در او را خبر سرپرمره بطوریکه جراید با خطوط درشت نوشتند گزارش تکمیلی کایزر تسلیم سازمان ذوب آهن ایران شد و آقای مهندس فریر وزیر صنایع و معادن و مدیر عامل سازمان ذوب آهن بخیرنگار اطلاعات گفت "آنچه که برای ما مهم است تأمین هزینه ساختمان و تأسیسات ذوب آهن میباشد که باید ببینیم بچه ترتیب میتوانیم آنرا تأمین کنیم. آنچه که در مقدمات امر مورد لزوم میباشد اینست که یک کارخانه نورد احداث کنیم تا ابتدا اشعش آهن را در آن تبدیل به تیر آهن، ورق آهن و وسایلی از این قبیل بنمائیم. محل این کارخانه در زمینهای ذوب آهن سابق کرج در نظر گرفته شده است." (۳)

دو هفته بعد جرائد کشور مذکرات چهارتن از نمایندگان کایزر با مقامات وزارت صنایع و معادن را چنین

(۱) اطلاعات، ۲۷ خرداد ۱۳۴۰ (۷ ژوئن ۱۹۶۱)

(۲) کیهان، ۱۷ تیرماه ۱۳۴۰ (۸ ژوئیه ۱۹۶۱)

(۳) اطلاعات، ۲۶ شهریور ۱۳۴۰ (۱۷ سپتامبر ۱۹۶۱)

توجیه نمود ندکه در حال حاضر بعلمت نبودن بودجه ومشکلات مادی مسئله ذوب آهن بصورت بخرنجسی درآمده است و آقای مهندس سر فریورد رتائید بنظرفوق گفت :

"مهمترین مسئله ایکه اکنون مورد توجه من میباشد اینست که در صورت تأمین پول باید ببینیم آنرا بچه مصرفی که ضروری تر باشد اختصاص میدهیم . نتیجه مطالعات ما تاکنون باید جارسیده است که فعلا عنوان تأسیس کارخانه ذوب آهن در ایران بهیچوجه صحیح نیست . اگر ما بتوانیم باید ابتدا کارخانه "نورد" را ایجاد کنیم از جمله مشکلاتی که به آن برخورد کرده ایم قابل استفاده نبودن معادن زغال زیر آب و آهن شمس آباد برای مصرف کارخانه ذوب آهن میباشد و بنابراین توجه ما در حال حاضر بمعادن کرمان میباشد . " (۱)

گویانکه "کابیز" یا موریس معادن ایران نیست و اینکه بسمده آلمانهاست ولی برای پیش بردن نظرات امپریالیستهای یعنی نژاد آنها ایکه کابینه امین را بر سر کار آورند معادن ایران نه تنها از رفوئیت میافتد بلکه کشور ما حتی فاقد معادنی هم میشود . شاید کسی یاور نکند که ایران فاقد معدن است ولی آقای دکتر امینی که یتازگی زمین شناس از آب درآمده چنین عقیده ای دارد . وی در مصاحبه تلویزیونی در مقابل این پرسش که " دولت چه نظری و با اقدامی درباره معادن و ثروت سرشار زیرزمینی دارد " اینطور پاسخ داد :

" معادن و منابع سرشار که حرفی بیش نیست و همه تصور میکنند چون ایران کوههای زیادی دارد باید معدن هم داشته باشد . غلط است حتما . " (۲)

لازم نیست که شخص حتما زمین شناس باشد ثابت تواند از وجود معادن اطلاعات کافی بدهد . کسیکه دوره کامل دبیرستان را طی کرده باشد بدون تردید ازطل پیدایش کوهها و تغییرات داخلی کره مادر و رعرهای مختلف زمین شناسی آگاهی دارد و نمیتواند باین عقیده برسد که کوههایمان تهی و یا پرازاد هستند . کاوشهای ناگامی که در کشور مابعمل آمده نشان میدهد که سینه کوههای ایران واقعا پراز معدن گوناگون است . نسه تنهاد رکوهای کشور بلکه در جلگه ها ، دشتها ، بیابانها ، دریاچه ها و حتی زیر ریاها ی میهن ما کانههای سرشاری وجود دارد . گمان نبرود آقای دکتر امینی و وزیر صنایع و معادن نش از وجود معادن نفت و گاز ، مس و سرب ، سنگ آهن ، کرومیت ، طلا و نقره ، گوگرد و زاج و دهها معدن دیگر بی اطلاع باشند . پاسخ آقای امینی و یا آقای فریورد پاسخی است که دیگران یعنی امریکائیها و آلمانها خواهان آنند نه اقتصاد و ملت ایران .

با این ترتیب آقای دکتر امینی و وزیر صنایعش پله به پله و گام بگام جلورفتند تا به مرحله آخر یعنی تعطیل کارخانه ذوب آهن رسیدند .

آقای دکتر امینی و مهندس سر فریورد عامی کنند که باید وامها و اعتبارات خارجی را برای کارهای لازمتری مصرف کرد . یعنی قبل از همه باید وامهای خارجی بکارهای اختصاص داده شود که هرچه زودتر هزینه خود را مستهلك سازد و سالانه میلیونهار یال سود بدهد . برای انجام چنین عملی بود که وزیر صنایع و معادن پس از مسافرت تابستانی خود به آلمان غربی و دریافت اعتبار ۷۰۰ میلیون مارکی برای کشیدن لوله گاز سراج - جهرز ایجاد پالایشگاه نفت در قم ، پیاپی رساندن پروژه های ناتمام اقدام نموده است (۱) . ظاهرا احد اث لوله گاز سراج - جهرز و استفاده از سوخت ارزان قیمت در کارخانه ها و منازل کارمشت و ضروریست . زیرا از نقطه نظر آقای وزیر صنایع و معادن سالانه ۱/۲ میلیارد ریال سود میدهد . آقای امینی و وزیر صنایعش درست مثل دلالان بازار برشته های تولیدی نگاه میکنند . برای آنها اصل قضیه ۱/۲ میلیارد ریال سود سالانه است

(۱) اطلاعات ، ۱۰ مهرماه ۱۳۴۰ (۲ اکتبر ۱۹۶۱)

(۲) روزنامه فرمان ، اول شهریور ۱۳۴۰

(۳) نمایندگان ایران بریاست آقای مهندس سر فریورد وزیر صنایع و معادن بآلمان عزیمت کردند تا وامهایی برای اجرای طرحهای لوله کشی گاز سراج - تهران ، تأسیس تصفیه خانه نفت برای قم ، اتمام ساختمان سد سفیدرود ، مبارزه با آفات نباتی دریافت نمایند . هزینه طرح اول یعنی اجرای لوله کشی گاز سراج - تهران و اتمام سد سفیدرود ۲۰۰ میلیون مارک است و بطرح دیگری بیش از ۵۰۰ میلیون مارک . روزنامه کیهان ، پنج مرداد ۱۳۴۰ (۲۷ ژوئیه ۱۹۶۱)

که مثلاً ۶۰ میلیون ریال شر نصیب سرمایه مالی آلمان شود و ۶۰۰ میلیون بخزانه دولت سرانیز گردد. برای تأمین اهمیت رشته های تولیدی در اقتصاد ملی ما و رشد نیروهای مولد و ازین بردن عقب ماندگی کشور معاصر - نیست. (۱)

هیچکس نمیتواند اهمیت گاز طبیعی را در حیات اقتصادی و زندگی مردم انکار کند. گاز طبیعی ۱۲ بار ارزاتر از زغال سنگ است و ۲۰ بار کمتر از استخراج زغال سنگ کار طلب می نماید. گاز معدنی مناسبترین و سهولت العمل ترین سوخت طبیعی است. علاوه بر این گاز طبیعی یکی از مهم ترین مواد خام برای صنعت شیمیائی است و از آن میتوان صد ها محصول مختلف از پارچه های زیبا و رنگهای گوناگون گرفته تا مصالح ساختمانی و لوازم منزل، از کود شیمیائی و درآور گرفته تا لوله های باد و آم و میل لنگ کشتی ساخت. برای سوخت شهرها و جلوگیری از نابودی جنگلها، برای صنایع برق و ایجاد کارخانه های شیمیائی و صنعت پتروشیمی، تهیه کود های ارزان قیمت برای بالابردن سطح تولید کشاورزی از گاز سراج و گازهای طبیعی خوزستان، سمنان، گیلان، گرگان، کرمانشاه و سایر ایالات میتوان استفاده های فراوانی برد و چهار رشته جدید صنعتی بوجود آورد و صد ها هزار نفر از اهالی کشور را یکار مفید اجتماعی جلب نمود. لیکن ایجاد هر یک از این رشته ها زمانی میتواند مفید بحال کشور باشد و سطح زندگی را بالا ببرد که قسمت اعظمش با کمک صنایع خود یعنی صنایع سنگین د اخلی بوجود آید نه با سرمایه، تکنیک و کارشناسان بیگانه. نقشه هایی که امریالیستهای آلمانی و امریکائی برای استفاده از گاز طبیعی پیشنهاد میکنند هیچوجه بخاطر بهبود اقتصادی و معیشتی ایران نیست. زیرا اولاد و ملت ایران باید با تاریخ زیاد این وام را در مدت چند سال آینده بپردازد که این خود از تراکم سریع سرمایه و استفاده از آن برای ایجاد رشته های اساسی نظیر ذوب آهن، میکاهد، ثانیا ایران مجبور میشود همه ساله برای احداث و توسعه لوله های گاز و تأمین شهرنرگزی، شیران صد ها هزار تن لوله فولادی و ماشین آلات ضروری برای صنعت گاز را از آلمان وارد کند (۲). و اگر این لوله کفی بشهرهای د یگزین توسعه پیدا کنند و دین تردید هم چنین خواهد بود د دولت ایران مجبور خواهد شد متبایا و امهای تازه ای برای توسعه شبکه لوله های گاز دریافت نماید. چنین وضعی قبل از هم ایجاد شرایع مناسب برای صدور سرمایه مالی بایران و ایجاد بازار د اعی جهت فروش لوله های فولادی و دین و د هوائی و ماشین و دستگاه تثلیف و تقسیم گاز و افزایش اشتغال بکارهای صنعتی د کشور های صادر کننده بایران میباشد. با این وضع دیده میشود که احداث لوله گاز سراج - تهران با وجود اهمیت انکارناپذیر د شرایع امروزی کشور ما و فقدان بنیاد مادی - فنی اساسا بخاطر منافع بیگانگان است نه مردم ماب. د شرایع کنونی اقتصادی کشور ما برای سوخت شهرها میتوان از نفت و فراورده های نفتی استفاده کرد و توجه اساسی را بر سرمایه گذاری د ایجاد ذوب آهن و صنایع سنگین د بزرگه برای تولید و اقتصاد مانتشر د رجه اول را در اند معطوف نمود. آیا اقتصاد دانان و کارشناسان د ولتی ما از این مسئله مهم اطلاعی دارند ؟

زمانیکه اقتصاد دانان و کارشناسان کشورهای امریالیست با زمامداران ما مذاکره مینمایند و قرارداد هائی منعقد مینازند و سپس د مجالس رسمی دم ازد وستی با ایران و ایرانیان میزنند و میاداری این دوستی سالوسانه باد و میوشند فقط و فقط د فکر منافع خود هستند. هدف این اشخاص اینست که د رقابت و مبارزه با امریالیستهای دگر هر قدر ممکن است از راه آسانتر سود بیشتری ببرند، د رشته هائیکه سود فراوان و آسانی میدهد سرمایه گذاری کنند، از درآمد ارزی ما سهم زیادتری دریافت کنند اقتصاد ما را با امهای گمر شکن بیشتر تابع سرمایه مالی خود نمایند. کارشناسان اقتصادی و سیاسی امریالیست بخواهی از نادانی، کم سوادگی، ناپاکی، هرزگی، جاه طلبی، زمامداران ما، از رشوه گیری و فساد سیاسی و اخلاقی آنان با خبرند و هر کسی را بطریق تابع خود میکنند. برای آنها خریدن و عده ناچیزی زمامداریا پول و مقام کارا سانست و همین عده فاسد هستند که با د دست گرفتن مقامات حساس بخاطر منافع بیگانگان بزمین خود خیانت میکنند و د مقابل چشم همگی چنین خیانتی را خدمت بوطن حلوه میدهند و وطن پرستان واقعی را بپایه چالهای زندان و

- (۱) پروژه لوله کشی گاز سراج - تهران ۳۵ میلیون د لار خرج دارد و سالی ۱۱۵۰ میلیون ریال استفاده میدهد. محله تهران اکونومیست، سوم تیرماه ۱۳۴۰ (۲۴ ژوئن ۱۹۶۱)
- (۲) برای احداث لوله نفت از گچساران تا خارک درحدود ۳۶ هزار تن لوله فولادی به مصرف رسید.

چشمه دار روانه میسازند. باید دید پس از تهیه و اجرای برنامه های زیان بخش و تابع کنند کشور ما چه حساب های تازه ای در گاو و وسایل بانگها و موسسات بزرگ تولیدی یاد روز ارتخار چه و سازمان جاسوسی کشور- های بیگانه ایکه در این پروژه ها ذیفعند برای نخست وزیران، وزیران، مدیرکلها و دلالان پشت پرده باز میشود.

نتیجه گیری

آهن در اقتصاد و تکنیک معاصر دارای نقش درجه اول و اساسی است. تمام مواد یک به بشر در ایران تا به امروزه خویش با ملیت کشف کرده است نظیر چوب، سنگ، گل، سیمان و فلزات مختلف بهیچوجه نمیتواند با آهن رقابت کنند.

"آهن باندازه ای طرف احتیاج بشمارگردد که میتوان آنرا اساس صنایع عده و محسوب داشت و شاید بدین کشف آهن تمدن امروزی وجود نداشت" (۱).

مواد صنعتی تازه نظیر آلیاژهای آلومینیوم، مواد مصنوعی، پلاستیک و مواد یک از نفت و گاز بدست می آید و از لحاظ استحکام کمتر از آهن نیستند نتوانسته اند تا بحال جای آهن و فراورده های آهنی نظیر چدن و فولاد را بگیرند. برخی فلزات نیافته مانند "تیتانیم" که آینده شگفت مزرگی را وعده میدهد علامت زوارده صحنه نشده اند. قدرت اقتصاد ملی هر کشوری با سطح رشد ماشین سازی، تولید انرژی و حمل و نقل آن سنجیده میشود. نیکن ماده اساسی و اصلی برای ساختمان و ایجاد رشته های مهم اقتصاد ملی هر کشوری بستگی به آهن، فولاد و چدن دارد، زیرا رشته فلزکاری هسته مرکزی تمام رشته های دیگر صنعتی و غیر صنعتی و یکی از مبانی اساسی زیربنای مادی - فنی است.

در اقتصاد ملی کشور های بزرگ صنعتی، چه در ایجاد کارخانه معدن، تولید ماشین های گوناگون، وسائط نقلیه زمینی، دریایی، هوایی، احداث پل های راه و راه آهن، آهن بست ساختمان های امروزی، زیر سازی جاده ها، خیابانها، پایه چراغها و انتقال نیرو، لوله کشی آب و گاز و کانالیزاسیون و تونل، تأسیس مخازن آب و نفت و گاز و در تهیه ابزار گشت و کار از قبیل گاو آهن، تراکتور، کامیون و وسایل ماشین کشاورزی، در کارهای نجاری، خراش و کارگاه های مختلف تولیدی آهن و فراورده های آهنی نظیر فولاد و چدن و آلیاژ- های مختلف از آنها نقش اساسی را دارند. بالاخره آهن، فولاد و چدن و آلیاژ های مختلف آنها نقش مهمی در کارهای ارتشی و جنگی بازی میکند. ایجاد یک کارخانه یک میلیون تنی ذوب آهن به مراتب اهمیتش از تهیه یک ارتش یک میلیون نفری بیشتر است.

با این ترتیب دیده میشود که ایجاد و رشد صنعت ذوب آهن و تولید فولاد و چدن و آلیاژ های آهنی یکی از اساسی ترین و مهمترین پایه زیربنای رشد سایر رشته های اقتصاد ملی هر کشور است. بدون شک نه راه نه دگر آمینی و زیر بنای منکر جمعیت صنعت ذوب آهن و صنایع کالبدی نیستند. لیکن آنها باید اعتقاد دارند که در ایران امروزی ایجاد چنین رشته هایی امکان دارد. آنها باید عامی کنند که اولایران دارای معادن مرغوب سنگ آهن و زغال سنگ نیست و انبیا بنیه مالی دولت اجازه تأسیس کارخانه ذوب آهن و موسسات وابسته به آنرا که دهها میلیارد ریال هزینه لازم دارد نمیدهد.

البته وجود کادرفنی برای اداره صنعت ذوب آهن و صنایع سنگین نیز خود مسئله مهمی است و بسی اساس نتیجه گیری ما روی دو مسئله فوق است که تقریباً بهانه تمام حکومت های ایران از ۳۵ سال قبل به بعد است. بنابراین هر یک از این ایرادها را مورد بررسی مختصر قرار میدهم.

معادن

حقیقت اینست که هیچیک از بهانه ها و کار شکنی های طبقه حاکمه دارای اساس علمی و واقع بینانه ای نیست. وجود معادن را جغرافیا در آنان سر شناس کشور نظیر آقای مسعود کیهان، سپهبد رزم آرا در آثار خود نشان داده اند. ولی طبقه حاکمه ما این مدارک علمی را قبول ندارد و ادعا میکند که آقایان کیهان و رزم آرا زمین شناس نیستند و نظر آنها در مسئله زمین شناسی و وجود معادن نمیتواند نظر اساسی باشد. این ادعا تا

حد و دی منطقی است. ولی با اینکه ماد آرای زمین شناسان بزرگ و سرشناسی نیستیم و با اینکه اکتشافات زمین شناسی توسط کارشناسان جوان خودی بسیار محدود و ناکامل است ولی کارشناسان خارجی در عرض صد سال اخیر کاوشهای عظیمی در ایران نموده اند که ثابت میکند کشور ماد آرای معادن فراوانی است. زمین شناسان بزرگ خارجی مانند اسی. فرسمان در سال ۱۹۱۷ و گ. لادام در سال ۱۹۴۵ نه تنها وجود معادن سرشار کشور ما بلکه جاگرفتن معادن زیرزمینی ایران و قوانین زمین شناسی را که منجر به پیدایش معادن گوناگون در این یا آن نقطه کشور شده است نیز کشف کرده اند.

معادن نی که تابحال در ایران کشف شده و مقدار یر فراوان وجود دارند عبارتند از نفت و گاز، سنگ آهن، زغال سنگ، کرومیت، مس، سرب، نقره، طلا، ولفرام، کبالت، گوگرد، سنگ نعل، زاج، نیکل، املاح قلیائی، سنگهای قیمتی نظیر فیروزه، سنگهای ساختمانی و غیره.

معادن مهم و اصلی که برای صنعت ذوب آهن لازم هستند قبل از همه عبارتند از سنگ آهن، زغال سنگ و کرومیت. حال بطور خلاصه باید دید که چنین معادن نی به مقیاس صنعتی در ایران وجود دارند یا نه؟

۱- معادن آهن

بطوریکه کارشناسان خارجی و داخلی با کاوشهای چند ساله خود در کومها و یابانهای ایران نتیجه گیری کرده اند معلوم شده است که معادن آهن اساساً در پایادان، مازندران و گیلان، اطراف تهرسران، سمنان، اراک، کاشان و کرمان به مقیاس صنعتی وجود دارد. مرکز اصلی معادن آهن از کوههای سهند تا بافق است که به نظر میرسد ۷۶٪ تمام معادن سنگ آهن کشور در همین منطقه وسیع قرار داشته باشد. سنگ آهن این معادن تا ۶۰٪ آهن دارد و این خود نشانه مرغوبیت آنست. کاوشهای مقدماتی در اطراف اراک (شمس آباد) نشان میدهد که ذخایر کشف شده فعلی این منطقه ۶۰ میلیون تن است و سنگهای آهن آن ۴۷٪ آهن دارد. در مقاله ای که تحت عنوان "گنجهاییکه در دل سنگها پنهانست" در روزنامه اطلاعات درج شده تأکید میشود که در شهرستان کاشان "یک کوه سرفلک کشیده وجود دارد که تمام آن سنگ معدن است و ۷۰ درصد آهن دارد" (۱)

۲- زغال سنگ

معادن زغال سنگ در بسیاری از نقاط کشور کشف شده است ولی پراشده و ان وسائل استخراج مدرن، نبودن صنایع شیمیائی، کمی مصرف داخلی و اشکال صادرات و وجود نفت فراوان و ای نفتی به قدر بسیار ناچیزی استخراج میشود. استخراج محدود فعلی نشان میدهد که زغال سنگ ایران برخلاف نظرات قبلی مهندس فریرور مرغوب بوده و کاملاً مناسب برای صنعت ذوب آهن است. معادن زغال سنگ مکتشفه در نواحی البرز، خراسان، فلات مرکزی و کرمان وجود دارد. معادن زغال سنگ در کومهای البرز از شمشک و زیراب بخار و رسک امتداد یافته تا سمنان و دامغان کشیده میشود. قنار که های ساحلی تا ۷۰ سانتیمتر میرسد. معادن زغال سنگ بطرف شمال شرقی ایران یعنی کومهای خراسان ادامه پیدا میکنند و منطقه کشف شده آن زغال سنگ اطراف مشهد است. در نواحی فلات مرکزی ایران رگه های زغال سنگ بطرف کاشان امتداد یافته و از آنجا بد شاخه تقسیم میشود. یکی از این شاخه ها رگه هایست که بطرف جنوب یعنی اصفهان و فارس میرود و دیگری بطرف جنوب شرقی یعنی انارک، کرمان، بافق، بندر عباس و بلوچستان علاوه بر این در آذربایجان نیز زغال سنگ قهوه ای (زغال پیر) و سلاتنس که سوخت خوبی برای کارهای صنعتی است به قدر فراوانی وجود دارد. باید خاطر نشان کرد که در صنعت ذوب آهن امروزی علاوه بر سنگ از گاز طبیعی نیز استفاده میشود که در کشور ما به قدر وفور وجود دارد.

۳- کرومیت

معادن کرومیت نیز یکی از منابعی است که در سالهای اخیر در ایران کشف شده است. رگه ه معادن کرومیت ایران در نیاله معادن ترکیه است که تا بلوچستان ادامه پیدا میکنند. در حال حاضر کرومیت به قدر کمی در نواحی عباس آباد، خراسان، بافق و نزدیکی بندر عباس و چند نقطه دیگر بهره

(۱) آقای علی شعبانی، گنجهاییکه در دل سنگها پنهانست، اطلاعات، ۳۰ مهرماه ۱۳۴۰

میشود. تجزیه نشان داده است که سنگهای کرومیت در خراسان ۱۲ تا ۱۸٪ و در اطراف بندر عباس ۵۰ تا ۵۵ درصد اکسید کروم دارند.

اینها اطلاعات بسیار سیار ناچیزی از چند معدن کشور و ترقیهای زیرزمینی مبین ماست. بدوین تردید اگر سنگهای آهن و کرومیت ایران مرغوب نبودند هیچگاه چکسلواکی، شوروی و سایر کشورهای سالانه دهها هزار تن از کشور ما نمیخریدند. با وجود عقب ماندگی وسائل استخراج معدن در قرارداد یکه امسال با چکسلواکی بسته شد قرار است بیشتر از ۱/۲ میلیون فرانک سوئیس (پاد رحدود ۴۵۰ میلیون ریال) مواد معدنی و از آنجمله ۴/۵ میلیون فرانک (یا ۸۷ میلیون ریال) سنگ آهن بکشور نامبرده صادر شود (۱). رقم صادرات مواد خام معدنی تقریباً ۲۰٪ صادرات ایران بچکسلواکی را تشکیل میدهد. گمان نمیرود چکسلواکی و یا هر کشور دیگری که از کشور ما مواد معدنی میخرد و در صنایع ذوب فلزات و ماشین سازی خود از آن استفاده میکند بی بنامرغی سنگ آهن ایران نبوده باشد. لیکن "مقام های مطلع" بابت هر یکو نیم عال امپریالسم ادعا میکنند که "بزرگترین اشکالی که از نظر معدن آهن، شمس آباد، جهت مواد اولیه کارخانه ذوب آهن وجود دارد مقدار قابل توجهی مس در سنگهای معدن بوده است که کار ذوب آهن را دچار اشکال میسازد (۲). بی شک تمام سنگهای آهنی که از معدن استخراج میشوند دارای ترکیبات دیگری نیز هستند. درجهبندی هیچ معدن خالصی پیدا نمیشود. در سنگهای معدن شمس آباد نیز مقدار کمی مس و گوگرد وجود دارد، لیکن ۴۷٪ آن آهن است و این خود عیار قابل ملاحظه است. جد اکثراً در مواد مختلف از آهن کار است که از صد سال پیش در کوره های بزرگ ذوب فلزات شروع شده و اکنون بدرجه تکامل خود رسیده است. اکنون کارخانه های ذوب آهن تازه ای بنا ر افتاده اند که میتوانند سنگ آهن کم عیار و کم ارزش را با خرج ناچیزی به آهن و فولاد تبدیل کنند. بنابه خبریکه مجله تهران اکونومیست داده است یکی از این نوع کارخانه ها در اوایل سال جاری در کاتاندا بکار افتاد و کشورهای بسیاری از آنجمله مصر، شیلی، هندوستان، مراکش، فیلیپین و غیره به احداث چنین کارخانه هایی اقدام ر علاقه کرده اند. حتی بعضی از سرمایه گذاران هندوستان به تدوین قراردادی مشغول هستند تا در سر تا سر هندی چندین کارخانه ذوب آهن ۱۵۰ هزار تنی از نوع نامبرده ایجاد کنند که خارج ساختمان هر یک از ۱۲ میلیون دلار متجاوز نیست (۳).

سرمایه

مسئله مهم دیگری که زمامداران کشور بهانه قرار میدهند فقدان سرمایه لازم برای احداث صنعت ذوب آهن است. بنظر انبساط دآمد ارزی خارجی که سالانه از ۲۰۰ میلیون دلار تجاوز میکند و همچنین دآمد ۹۰ میلیارد ریالی بودجه کل کشور تکافوی ایجاد صنعت ذوب آهن را که یکی از پایه های اصلی زیربنای مادی تکنیکی است نمیکند. چرا؟

برای اینکه وارد کردن کالاهای مصرفی و لوکس از خارج و پرداخت صد ها میلیون دلار از بهر دلالت بیگانه مهمتر از وارد کردن ماشین آلات کارخانه ذوب آهن و کارخانه های ماشین سازی است. برای اینکه ۱۶ میلیارد ریال هزینه سالانه ارتش و سایر نیروهای انتظامی که بخاطر حفظ تاج و تخت لیزان شاه و مرجعین داخلی و شرکتهای بزرگ خارجی بزرگترین کشور تحمیل میشود مقدم تر از کارخانه ذوب آهن و صنایع ماشین سازی است. گویا اعلام استقلال کشور مانع از تاج و تخت شاه است نه کارخانه ذوب آهن و زیربنای مادی و فنی. شهزاد رعرش هشت سال اخیر د رحدود ۸۰ میلیارد ریال خرج نگهداری نیروهای انتظامی شده است (۴).

(۱) مجله اطلاعات، بازار گانی، فروردین ۱۳۴۰، صفحه ۲۳

(۲) اطلاعات، ۱۰ تیرماه ۱۳۴۰ (اول ژوئیه ۱۹۶۱)

(۳) تهران اکونومیست، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۰ (۱۹۶۱م)، اگر کوره های کوچک ذوب آهن به تیسار بسیار وسیعی در چین استفاده میشود. این کوره ها با ظرفیت کم و ارزان قیمت بوده و در بسیاری از کوهنهای چین نتایج بسیار عالی داده است.

(۴) "یکی از مهمترین غل عدم تعادل در اینست که بودجه های ما از نظر نظامی و ارتشی در ردیف بودجه کشورهای مرفقی است ولی از لحاظ فرهنگ مهتداست جزو کشورهای توسعه نیافته". خوانند نیپسا،

۲۱ مرداد ۱۳۴۰، صفحه ۴ (۱۲ اوت ۱۹۶۱)

ایران جرئت سازماندهی و نفس کشیدن را از مردم زحمتکش سلب کرده است، و تکیه انحصارهای خارجی می بینند که صد هاست میلیون دلار درآمد ارزی خارجی ایران را از راه وام، بازرگانی غیر متعادل، فروش اسلحه و مهمات و کالاهای منچیل و ایجاد مؤسسات کوچک و بزرگ و سود می توان تعصب نمود آنوقت برای چه دنبال ایجاد صنعت ذوب آهن، صنایع کلدی، برونز و وقت زیاد و سرمایه کلان طلب مینماید؟

امینی و وزیران در لایحه امپریالیسم و چاکران پادشاهی هستند که سرنوشتش را با سرنوشت امپریالیسم امریکایی کرده است. اینها به هیچ وجه خواهان ایجاد صنایع سنگین و کلدی که بتواند کشور را از لحاظ اقتصادی و سیاسی آزاد نماید نیستند. وظیفه تاریخی کابینه های بعد از کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد و ایستادن نمودن هر چه بیشتر کشور به امپریالیسم و در درجه اول به امپریالیسم امریکاست. بنابراین ایجاد هر رشته مهم صنعتی که بتواند گامی برای آزادی اقتصادی کشور باشد از طرف رژیم فعلی شاهنشاهی غیر قابل قبول بوده و همه نوع کار شکنی در راه آن بعمل خواهد آمد. سیاست امپریالیستهای ایران جنگی آنها باقی ماند فولاد و ماشین را، و دستان شاه، یعنی امپریالیستهای امریکا و انگلیس و آلمان تهیه خواهند کرد و احتیاجی بایجاد چنین مؤسساتی در ایران نیست!

شاید در اثر فشار افکار عمومی و احداث کارخانه های ذوب آهن در همسایگی کشور طبقه حاکمه مجبور شود بابت دست امپریالیستها کارخانه ذوب آهنی تأسیس نماید. ولی این کارخانه ذوب آهن داری ایجاد خواهد شد که با منافع ملی موافق ندهد. زیرا اولاً کوشش میکند گران تمام شود، ثانیاً از لحاظ اقتصادی بسیار صرفه نباشد تا بهار سنگینی برود چه کشور تحمیل کرد. چنین روشی سبب خواهد شد که سرمایه های مالی بیگانه با فروش کارخانه گران قیمت سود فراوان ببرند و دولت ایران هم در یکنفر توسعه کارخانه ذوب آهن و ایجاد صنایع کلدی دیگری نیفتد.

مگر طبقه حاکمه مانع اند که برای ازیاد ثروت اجتماعی رشد نیروهای مولد مهمترین وسیله صنایع سنگین و کلدی است؟ (۱) مگر شاه و امینی نمیدانند که در همسایگی ما کشور بزرگ صنعتی یعنی اتحاد جماهیر شوروی قرار دارد و همین کشور بهترین سازنده کارخانه های ذوب آهن، صنایع ماشین سازی و کلدی است؟ مگر آنها از کارخانه عظیم و مدرنی که اتحاد جماهیر شوروی در هندوستان ساخته است بی اطلاعند؟ مگر آنها نمیدانند که همین کارخانه یک میلیون تنی در عرض دو سال ساخته شده و دولت هند از اتحاد جماهیر شوروی تقاضا کرده است ظرفیت آنرا تا ۵/۰ میلیون تن فولاد در سال برساند؟ مگر طبقه حاکمه مانع اند که در همان هندوستان سازندگان کارخانه ذوب آهن آلمانی را اینکه پنج سال وقت صرف ساختمان کارخانه یک میلیون تنی در روز کلر با قیمت گرانتری نمودند هنوز چند ماهی از فعالیت کارخانه نگذشته است که چند دستگاه مهم کارخانه خراب شده و کمیسیون دولتی مأمور رسیدگی به اینکار شده است؟ مگر شاه و امینی و وزیران را اطلاع ندارد که محصول کارخانه ایکه شورویها در هند ساخته اند مرغوب و با صرفه است و محصول کارخانه هاییکه آلمانیها و انگلیسیها ساخته اند نامرغوب و مورد اعتراض صاحبان صنایع و بازرگانان هند قرار گرفته است؟ شاه و اغلب گردانندگان اصلی سازمان دولتی ما از همه اینها با خبرند و همین علت هم از این که کار ساختمان کارخانه ذوب آهن بدست شورویها بقصد با تمام قوا مخالفت میکنند و اگر کسی اظهار تمایلی به این امر نشان دهد با صحنه سازیه از مقام خود برکنار میشود (۲) چرا؟

برای اینکه اگر شورویها کارخانه ذوب آهن و یا کارخانه های کلدی برای ایران بسازند معنای ساده برای مردم کشور اینست که اتحاد جماهیر شوروی نه تنها هیچگونه چشم طمعش بکشورمانند ارد بلکه واقعاً خواهان استقلال اقتصادی و سیاسی ماست. ایجاد کارخانه ذوب آهن و صنایعی نظیر آن توسط اتحاد جماهیر شوروی (۱) از موقعی که من بابت دارم معانی ذوب آهن اساساً به معنی شدن هر کشور است. این مسئله را میتوان با مبارزه با بیسوادی مقایسه کرد. همانطور که فرد تا خواندن و نوشتن نتواند قادر به آموختن صحیح هیچ حرفه و پیشه ای نیست یک مملکت هم تا صنعت ذوب آهن نداشته باشد غیر ممکن است صنعتی شود. روزنامه جهان، ۲۷ شهریور ۱۳۴۰

(۲) جرائد کشوری که از نظر مهم سقوط کابینه شریف امامی را از یکی از ظواهر اتحاد شوروی و مذکره غیر رسمی درباره ایجاد کارخانه ذوب آهن توسط کارشناسان شوروی ذکر میکنند.

شوروی تبلیغات چهل ساله دستگاههای شاهنشاهی رانقش برآب خواهد کرد ، پایه امپریالیسم راد میهن ماست و نفوذ در رابتد ریج ریشه کن خواهد ساخت . واین همان چیز است که طبقه حاکمه ما از آن بیعناك است . ولی اگر ما حقیقتاً بخواهیم ملی مدت کوتاهی صاحب کارخانه ذوب آهن مدرن و مصرفه و صنایع ماشین سازی و کلیدی یا شیم بهترین اقدام همکاری اقتصادی و فنی با اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای دیگر سوسیالیستی است . در غیر این صورت صحبت در احواف ایجاد زیربنای مادی - فنی بیهوده است و سالها خواهد گذشت و کشور ما صاحب آن رشته های صنعتی که برای استقلال میهن ما غریب است نخواهد شد .

بحث درباره مسئله مهمی نظیر احداث کارخانه ذوب آهن تشباعت از بحث برای ایجاد کارخانه ذوب آهن ۲۰۰ یا ۵۰۰ هزار تنی نیست . بحث ما بر سر پایه گذاری زیربنای مادی - فنی يك جامعه امروزیست امری که ضامن اصلی استقلال هر کشور نیست . در کشوری که پراثر ترقی و تکامل جهان در آینده نزدیک مرکز تقاطع راههای درجه اول شوسه و راه آهن های اروپا و آسیا خواهد شد ، در کشوری که مردم مشرفه ترقی و رسیدن بکاروان تمدن هستند حتماً کارخانه ذوب آهن يك میلیون تنی و چند میلیون تنی ساخته خواهد شد . در چنین کشور پیشك زیربنای مادی - فنی جامعه ای مرقی بوجود خواهد آمد . ولی آن روی که این آرزوهای ملی جامعه عمل بپوشد روزی است که ارزشیم پوشیده کنونی و سابقه فاسد حاکمه اثری نخواهد بود و ملت زحمتکش و پرکار ما در سایه دموکراسی واقعی بساختن تاریخ خود خواهد پرداخت و کشوری آباد و فرازنده گذشته به افتخارمان بوجود خواهد آمد .

تصحیح

در شماره ۲ مجله دنیا سال ۱۳۴۰
ستون جدول صفحه ۳۹ بجای
"به میلیون ریال" به هزار ریال
صحیح است .

زبان پارسی

وراههای تکامل آتی آن

زبان پارسی مهم‌ترین و دیرینه‌ایست که از خلال تاریخی دارند و هم‌تابه یکی از میراث‌آفرینش معنوی نیاکانی پرهوش و کوش برای ما ایرانیان این عصر بجای مانده است. این زبان عددترین زبان ایرانی (۱) و یکی از غنی‌ترین، شیوا ترین و خوشا هنگترین السنه جهاننی است که باکی اختلاف در لغت آهنگ قریب چهل میلیون نفر بدان در ایران و افغانستان و پاکستان و اتحاد جماهیر شوروی سخن میگویند. زبان پارسی معاصر مافروزد بلا فصل پارسی درست که همان زبان ادبی کلاسیک ماست. زبان کنونی مردم جمهوری شوروی تاجیکستان (تاجیکی) و زبان کنونی مردم کشور افغانستان (کابل) نیز از همان ماد ریمنی پارسی دری زاده شده و لذ انزد یکترین و دلبندترین برادران پارسی معاصر که زبان رسمی وادی بی مردم ایران است، محسوب میشوند.

ما بین "زبان پارسی معاصر" که ما بدان مینویسیم و سخن میگوئیم و پارسی دری که زبان کلاسیک ادبی ماست نه از جهت ذخیره لغوی و نه از جهت قوانین صرف و نحو تفاوت کیفی اساسی وجود ندارد، لذ اجسادا کردن مفهوم "پارسی معاصر" از "پارسی دری" تاحدی امری مشروط است ولی بهر حال کدام اهل قسن است که بسیاری دگرگوئیهای لغوی (لکسیک) و دستوری (گراماتیک) این دوزبان را که مابطور اعم پارسی میخوانیم در نیابد. البته این دگرگوئیها بناگاه رخ نداده است بلکه برای آنکه پارسی دری نخستین نویسنده کانی مانند بلعمی و گردیزی و هبقی پارسی کنونی بدل شود راه دراز تحولات در رجی راطی نموده و تحقیق عمیق و پیرایشی که در این باب وجود دارد اثرش جلدی شاعر بزرگ فقید "ملك الشعراء" بهار بنام "سبک شناسی" است و خواستاران اطلاع یافتن از این تحول میتوانند بدان رجوع کنند (۲).

از شگفتیهای روزگار یکی آنست که علی‌رغم فراز و نشیب بسیاری که ایران طی هزار سال اخیر طی کرده و طوفانهای مرگبار که از سر گذرانده زبان پارسی ببرکت آثار متعدد ادبی توانسته است ثبات هقایی شخصیت و هویت خود را محفوظ بدارد و امروز فمیدان آثار گویندگان کهن که هزار سال پیش میزیسته اند (به‌ویژه در اشعار)

- (۱) زبانهای عدد ایرانی معاصر که از ورشته زبانهای غربی و شرقی ایرانی کهن مشتق شده عبارتست از پارسی کنونی ایران، پارسی کابل، تاجیکی، کردی، زبان آستین، پشتو، گیلکی، تاتی (یا مازندرانی)، بلوچی، لری، طالش، سمنانی. زبان تاجیکی زبان رسمی جمهوری شوروی تاجیکستان و زبان آستین زبان رسمی آستین شمالی و جنوبی بترتیب در جمهوری فدراتیف روسیه و جمهوری شوروی گرجستان است.
- (۲) بهار "سبک" را در مقابل کلمه اروپائی style میگذارد و تریابه "طرز فهمیدن حقایق و تعبیر آنها" تفسیر میکند. صرف نظر از آنکه این تعریف قابل بحث است و سبک هنرمند یعنی وحدت مختصات عدد هنری و فکری وی (مانند موضوع و مضمون و بیان و زبان و غیره) که طی تمام حیات یادتی معین از حیات در نزد آن هنرمند ثابت میماند و تکرار میگردد، اصولاً بهار د اثر پیرایش خود عملاً تحول دستوری - لغوی زسان پارسی را در تاریخ مورد بررسی قرار داده است نه سبک را (حتی بدان معنائی که خود ذکر میکند). بهر جهت این تشکیک لفظی و تردد در وقت نامگذاری تأثیری در رسای خود اثر که نخستین وجدی ترین پژوهش در زمینه "تحول تاریخی زبان پارسی از جهت لکسیک و گرامر" است، ندارد.

برای ایرانی کاری دشوار نیست و حال آنکه بسیاری از گویندگان بالسنه زنده جهان قادر نیستند آثار چهار پنج قرن پیش منشور یا منظوم کشور خود را درک کنند، بی آنکه آن آثار را بخصوص بیاموزند. بعنوان نمونه و برای التذات خاطر خوانندگان و غزل د لکشی از د شاعر کهن یعنی بترتیب ساسانی مروزی و رابعه پشتری کعب قزدار بلخی را ذیلا می آوریم :

ای ز عکس رخ تو آینه ماه	شاه حسنی و دلبرانت سیاه
هر کجا بنگری که مندر کس	هر کجا بگذری بر آید ماه
روی و موی تو نامه خوبیست	چه بود نامه جز سپید و سیاه
به لب و چشم راحتی هوسا	به رخ و زلف توه ای و گنسا
دست ظالم ز سیم کوتاه به	ای برخ سیم ، زلف کن کوتاه

عشق و اوازند را آورد م به بند	کوشش بسیار نامند سود مند
عشق در پائی کسرانه ناپد	کی توان کرد نشانی هوشمند
عشق را خواهی که تا پایان پری	بسکه بپسندد باید ناپسند
زشت باید دد و انگار بد خوب	زهر باید خورد و انگار بد قند
توسنی کرد م ندانستم همی	کز کشیدن تنگتر کرد کفند

زبان پارسی طی این عمر را از خویش از انواع و اقسام لغات و ترکیبات و تعبیرات و ظرایف و گوشه ها و اشار ه های پر معنا و حالات و دقایق و ظرایف مختلف یایه بیان د پیکر سایه روشنهای گوناگون غنی شده و وحدت و لاسی از شیوایی و رسائی و نرمش رسید و مسامحه در د پیکر کاملترین السنه جهانی جای گرفته است طلی این مسد د ستور زبان نیز صیقل پذیرفت و از جانبی رو به آسانی رفت و از جانب دیگر د آن انچنان تنوعی از حالات صرفی و نحوی پدیده آمد که بزبان حالتی سهل و متعین عطا کرد .

زبان پارسی بسبب همین نتج معنوی یزیدی بزبان خلقهای مختلف خاور میانه و آسیای مرکزی و جنوبی بدل شد و از د هلی تا قسطنطنیه و از کاشغر تا بغداد سرودن شعرونگارش کتب بدین زبان مقبول و متداول گردید و هر خلقی و هر مدینیتی چیزی از جمال روحی و کمال عقلی خویش را در این زبان بودیم نهاد و ایسن کیفیت تا واسطه قرن گذشته ادامه داشت .

ولی مسلم است که زبان پارسی تنها و تنها راه رشد و کمال مداوم و مستمر را طی نکرد ، بلکه راه رشد و ی نیز مانند راه رشد همه پدیده ها پرازینچ وخمها و فرازونشیهاست . بطئی رشد و حتی رکود قوای مولد ه بویژه پس از فتنه چنگیز و تیغور از طرفی و هجومهای مخرب اقوام متجاوز از طرف دیگر هم جنبش پیشرونده عظیمه ما را گاه کند ، گاه متوقف ساخت و گاه جامعه را با لمره به قهقرا بازگرداند و هم زبان را بمشابه وسیله مهم امیزش و تفاهم افراد جامعه د جارفلاکت های بسیار نمود . لبریز شدن زبان از لغات و اصطلاح بیگانه اعم از عربی و مغولی و ترکی زائد بر نیاز و خارج از اقتضای عقل و فصاحت ، از میان رفتن تفاهت های ظریف و رفاهیم الفاظ ، متروک شدن استعمال مصاد بسیط ، جانشین شدن اطنا بهای غیر بلخ بجای ایجازهای بلخ مند اول در زبان پارسی د رمیوه د ربهترین ایام رشد آن (که تقریباً از قرن چهارم تا نهم هجری را در بر میگیرد) ، پیشتر هرج و مرج آزارنده د گرامری بجای آن انتظام د پرزمنشی که از ویژگیهای قواعد صرف و نحوی زبان ماست و غیره و غیره . چنین است قهرست ناقصی از گرایشهای منفی رشد زبان . تنها از قرن نوزدهم رستاخیز تجدید سنن مثبت د زبان فارسی آغاز میشود و این رستاخیز د مدتم نیرو گرفته است تا ایام ما که زبان بار د گرد رجاء د اعتلا و حتی تحول عقلی بزرگی پای گذاشته و خود این امر د رک عمیق مقتضیات و نیازمند یهای چنین تحولی را بوظیفه ملی ما بدل میکند تا د ر میرا هه نیافتیم و راه رشد آتی زبان خود را بخواهی تشخیص دهم .

آنچه که تحول و تکامل زبان پارسی معاصر ما را موجب شده است آن تغییرات عقلی است که د ر نسج اجتماع ما روی د اند و امید همد . جامعه کهن فئودال که احتضار آن قریباً بطول انجامید د ر اثر کشته عوامل نیرومند تاریخ کنونی بهر صورت بمسوی گورستان رفته و اگر چه بقایائی از آن هنوز بر جاست ولی د پیکر سیمای عمومی جامعه ایران آن سیمای کهن و سنتی که مثلاً مجلس مهرور د ر داستان سرشار از قریحه " حاجی بابای اصفهانی " ع

ماهرانه توصیف میکند نیست (۱) و حتی در دهه ایران که به برکت زمامداران خود فروش چهره در پیرینه و تنبید فقر و بی‌نواشی همراه بهره‌کشی اربابان قرون وسطائی هنوز باقی است سرمایه‌داری رخنه کرده و جامعه روستا را در گروگان ساخته و می‌سازد. ماشینهای که با محرکهای برقی یکارمی افتند جای کارگاهها و افزارهای ابتدائی را میگیرند و کارگران صنعتی بجای پیشه‌وران و افزارمندان قرون وسطائی در مبدع نقش قاطع‌تری را در عرصه تولید ایفا میکنند. تحولی که در زیربنای جامعه رخ داده، رهنمای قضائی و سیاسی، روحی و فکری را نیز متغیر می‌کند. در گروگان می‌سازد و مؤسسات دولتی و غیردولتی قرون وسطائی جای خود را به مؤسسات سرمایه‌داری می‌دهند. در یک کلمه زندگی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و معنوی مردم ایران بویژه طبقات پنهان سال اخیر تغییرات عمیقی کرده، پنحوی که با گذشتن خود از هزاره شباهت اندکی دارد. ناچار این تحولات در زبان منعکس میگردد و از آنجا که مضمون این تحولات خروج جامعه از رکود در پیرینه قرون وسطائی و سایر آن در جاده تکامل اقتصادی و اجتماعی و ولو در چارچوب سرمایه‌داری است، این تکانها در زبان نیز واقع میگردد و آنرا به تجدید آرایش قوا برای برآوردن نیاز جامعه و انسان کنونی سرزمین ما و امید دارد. لذا تحولات اخیر زبان ما تصادفی و دلخواه نیست، ضروری و جبری و ناشی از مقتضیات عمومی رشد جامعه ماست.

اینک برای آنکه نمونه‌ای محسوس از تحول زبان فارسی نه تنها از جهت لفظ و ترکیب بلکه از لحاظ محتوی اجتماعی خود در دوران قرون وسطی و زمان کنونی بدست داده باشیم و قطعه نقل میکنیم. قطعه نخستین از کتاب کشف المحجوب ابوالحسن علی بن عثمان غزنوی است که در قرن پنجم هجری میزیسته و قطعه دوم از شماره ۳۵۸۳ روزنامه اطلاعات (مورخ ۴ شنبه ۱۹ مهرماه ۱۳۴۰) اخذ شده است.

قطعه اول:

"ابراهیم خواص گوید که من وقتی به حثی (۲) از احیا* عرب فراز رسیدم و دیدار ضیف (۳) امیر از مرا* حی نزول کردم، مساهی دیدم مغلول و مسامل (۴) برد رخیه افکند، اندر آفتاب شفقته برد لم پدید آمد، قصد کردم تا او را بشفاعت بخوادم از امیر* گفتم: این غلام در کار من کن (۵) گفت: نخست از جرشم سپهرس آنگاه بند ازوی برگیر، که ترا بر همه چیزها حکمت تا در ضیافت مانی* گفتم: بگو جرشم چیست؟ گفت: بداند که، این غلامی است که حادی (۶) است و صوتی خوش دارد، من این را بضیاع (۷) خود فرستادم با مشتری چند. اشتراک می‌شناختند تا بعدتی قریب اینجای آمد باد و چندان بار که من فرمودم بودم. چون بار از اشتراک فرو گرفتند، همه یگان و دگان هلاک شدند. ابراهیم گفت مرا سخت عجب آمد، گفتم: ایها الامیر! شرف تو تراجز بر راست گفتن ندارد، اما مرا بر این قول برهانی باید. تمام اندر سخن بودیم مشتری چند از یاد به پچاهسار آوردند تا آب دهند، امیر پرسید که چند روز است تا این اشتراک آب نخوردند؟ گفتند سه روز. امیر غلام را فرمود تا بعدتی صوت برگشاد. اشتراک اندر صوت وی و شنیدن آن مشغول شدند و هیچ دهن به آب نکردند تا ناگاه یک یک اندر رسیدند و اندر باد به پراکندند."

قطعه دوم:

"امروز در شرکت ملی نفت به خبرنگار ما گفته شد هیچ بعید نیست سال آینده در همین فصل اعلام شود که عملیات حفاری در جزیره خارک به نتیجه رسید و نفت آن با استفاده از اسکله آماده این جزیره بپازارهای جهانی صادر میشود. مقامی که این خبر را داد گفت شرکت ایپاک

(۱) اثر جیمس موریر که با استاد ی فراوان بوسیله میرزا حبیب بقولی و شیخ احمد روهی بقولی دیگر پارسی ترجمه شده صرف نظر از برخی نیشها که مؤلف انگلیسی زده و غلطوهای غیر عاده لایه ای که کرده است از اسناد هنری قوی و معتبر برای معرفی جامعه ایران در آغاز قرن نوزدهم در دوران سلطنت فتحعلیشاه است.

(۲) حثی - جایگاه قبایل عرب (۳) دار ضیف - خیمگاه مخصوص مهمانان قبیله

(۴) مغلول و مسامل - غل شده و زنجیر بسته (۵) در کار من کن - بخاطر من ببخش

(۶) حادی - ساریانی که با خواندن آوازه‌های خوش شتران را در راه رفتن بطرب می‌آورد

(۷) بضیاع - جمع ضیعه یعنی زمین ملکی کسی (ضیاع و تقار)

با توجه با اینکه در جزیره خارک اطراف آن نفت وجود دارد عملیات حفاری خود را در فاصله سه میل ریائی از ساحل جزیره آغاز کرده است. باید دانست که جزیره خارک وسه میل اطراف آن در حوزه قرارداد کنسرسیوم وبقیه آن در حوزه قرارداد شرکت نفت پان امریکن وایپاک است. اندکی بررسی وقت در این دو قطعه خالی از فایده نیست؛ از جهت زبانی در قطعه اول يك سلسله الفاظ و تعبیرهای کاررفته که برای مردم عصرعادی و مفهومی بود و برای مردم امروزی غیرمفهوم است، زیرا در سیری است که این الفاظ مبهوض شده اند، همچنانکه از جهت زبانی در قطعه دوم نیز يك سلسله لغات و اصطلاحات است که اگر صاحب کتاب عارفانه کشف المحجوب از خواب دیرین مرگ برمیخاست چیزی از آنها نمی فهمید. ولی نکته جالب ترمحتوی اجتماعی این دو قطعه است؛ قطعه نخستین متعلق به يك نظام فئودالی - طایفه ای قرون وسطائی خاورزمین است که هنوز در آن بردگی بمقیاس وسیعی باقی است، امیرقبیله که خود ضیاع فراوان و شتران بسیاری دارد صاحب جان و مال غلامان است و میتواند آنها را "بسبب اندك تقصیری" مغلول و مسلسل کند و حتی بهلاکت رساند. در عین حال آداب و رسوم و اخلاقیات قرون وسطائی در این قطعه منعکس است. مهمانی که به "داریض" امیروارد شده اگر بخواهد که غلام گناهکاری را "درکاروی کنند" امیرناچار باید بگوید: "تراد رهمه چیز حکم است تاد رضیافت مائی". این رسم گرامیداشت میهمانان که بصورت حدیث "اکرم الضیف ولوکان کافرا" نیز بیان میشود از رسوم قبیله ای قرون وسطائی است (۱). و اما در قطعه دوم و پیداست ما با جامعه سرمایه داری معاصر که در آن شرکت های انحصاری امپریالیستی تسلط دارند روبرو هستیم. شرکت های ایپاک و پان امریکن همواره کنسرسیوم منابع زیرخیزت را در رقید قرارداد های خود در آورده اند و با ماشین های حفاری این ماده گرانبهارا از اعماق زمین بیرون میکشند و اسکله جزیره خارک برای تامین حمل این نعمت های با زارجهانی آماده است. در وجهان، در ورشته مفاهیم کاملا متفاوت و دوشوخی الفاظ و تعبیر برای بیان آنها در چارچوب وحدت تاریخی زبان؛ تضاد دیاک تیکی در اینجاست که همان زبانی که ثبات شخصیت خود را طی هزار سال محفوظ داشته تا جد حد درگشده. این "ثبات ازجهتی و" تغییر "ازجهت دیگر رشد متناقض پدیدمان را در مقطع تاریخ نشان میدهد.

این مثال را برای آن آوردیم تا روشن شود چگونه زبان معاصر فارسی در نتیجه تحولات عمقی وطنی ما که ومعنوی جامعه معاصر ایران بناچار باید در گروگون شود و این در گرونی درجهت تکامل آنست، زیرا جامعه معاصر ایرانی خود در کاریک در گرونی تکاملی است. آن درازگوئیها و مترادف باقیهای مبهم و لغازی های پستی و تعبیر فقیری مبهمون که طی قرنهای اخیر در ایران انحطاط زبان آنرا آلوده و آلوده بود باید جای خود را به ایجاز بیان، بلاغت و دقت لغات و بسط اصطلاحات بدهد. زبان باید مرزهای لغوی و دستوری خود را روشن کند. زبان باید به افزاری درخورد تعدن نویسن بدل شود. افزاری باندازه کافی در قیق و خرد و بین، باندازه کافی نرم و ظریف، باندازه کافی صریح و محکم، باندازه کافی دارای حد و دشواری روشن. چنین است جهات تعدن تحول زبان معاصر پارسی.



طی پنجاه سال اخیر جوش و خروش غریبی در زبان فارسی حکم رواست. آشنائی ایرانیان در مقیاسی وسیع و بطریقی عمیق تراژگشته بتاریخ نیاکان و فرهنگ و ادب آنان، رخنه سریع اندیشه های نضج یافته اجتماعی کاملتر، مطرح شدن صد ها و هزارها مسئله اقتصاد، فنی، علمی، سیاسی، اجتماعی، هنری در جامعه معاصر انقلابی در لغات و تعبیر و حتی دستور زبان که معمولاً بکنند پی برای تغییر است بوجود آورده است؛ بسیاری لغات و تعبیرهای سرعت راه زوال می بیایند. لغات و تعبیرهای فراوانی بسرعت پدید میشوند. انواع موازین و قواعد

(۱) برخی از این رسوم که صاحب کشف المحجوب نقل میکند حتی امروز نیز در برخی قبایل بادیه نشین عرب باقی است. ولی مسئله در اینجاست که کشف المحجوب يك وضع بسیار عادی و نمونه و از زمان خود را واضح میکند و حال آنکه آنچه امروز باقی است و سرعت جاروی بی امان زمان آنرا میبرد بقایا و اطلال و دمنسی است از جامعه ای که در پیرایه است در محاق عدم فرو رفته است. نیز این نکته شایان ذکر است که در سواحل جزایرخلیج فارس نظامی که صاحب کشف المحجوب وصف میکند تادیسری دوام آورد ولسی رخنه پرتوان زندگی اقتصادی و اجتماعی معاصر حتی سیمای این نواحی را نیز بسرعت عوض میکند.

آن موازینی را که بعقیده و بی باید زبان را تابع آن ساخت از تجریدات ذهن خود برون میکشید نه از تحلیلی مشخص سیر تکاملی زبان و قوانین عقلی و روانی این تکامل. با اینحال جزوه "زبان پاك" كسروی حاوی برخی اندیشه های انتقادی و ایجاد ی جالب است. شاد روان كسروی نسبت بمسئله تنظیم موارد استعمال فعل فارسی، احتراز از ردیف کردن مترادفات مبهم، ایجاد وقت وحد و د رمعنای کلمات، استفاد و وسیعتر از برخی پسوند ها و پیشوند ها را ایجاد لغات نو، مراعات ایجاز بلیغ و غیره و غیره توجه کرده است. اندیشه عده شاد روان كسروی درباره آن که هر زبانی از جهت لغوی باید مرزی داشته باشد و گویندگان بدان زبان که مرز دارند نباید اجازه دهند که واژه های بیگانه خیل خیل و گروه گروه گاه از سمت باخترگاه خاور بحرصه زبان رخنه کنند و آنرا از استقلال زبانی بیاندازند، اندیشه درستی است. ولی كسروی بمقیاس وسیع دست به احیا و استعمال لغات پهلوی زد و زبانی تصنعی از خود آفرید که اینک حتی پیروان راه او قادر به حفظ وادان آن نیستند (۱). با همه لطف و گرمائی که در رشوه نگارش كسروی وجود دارد و آنکه سبك او خودی خود بمشابه سبك يك مورخ و دانشمند جائی در میان سبکهای معاصرینش خواهد داشت، با اینحال زبان سازی وی نمی تواند در حیات جوشان و فغان که در آرای قوانین و ویژه خود است ریشه ای بداند. زبان يك تسبیح بخرنج و زنده است که بر پیچیده نسجی بخرنج تر و زنده تر مانند جامعه انسانی صحنه عصاره و شیره روحی وی زیست میکند و اگر مهاجمین انبوه جهان سوز و سختگیر نتوانند آنرا حتی طی قرون در گروین کنند، متفکران عزت گزین کجا خواهند توانست این شط را از ستر خود خارج سازند و در ستر مطلوب خود اندازند.

در مورد لغات عربی موجود در زبان پارسی نباید از نظر دور داشت که بسیاری از این واژه ها در پارسی آهنگ و تلفظ و معنای متفاوت از اصل عربی یافته اند و اصطلاح "شناسنامه" ایرانی گرفته اند. بسیار لغات و عبارات عربی و عربی الاصل از جانب پارسی زبانان بکار رسته میشود که عرب آنرا بدان نحو نمیگوید و نمیفهمد. برای روشن شدن مطلب مثالی بیاوریم: عبارت زیرین فارسی همه اش مرکب از الفاظ عربی است: "اقدامات فعلا لانه و قاطع موافق تاملات خلق است و افکار عمومی میطلبد که قدم مثبتی برای تحکیم صلح برداشته شود". ولی این عبارت را عرب نمیفهمد و در اداهمین مطلب تقریبا هیچیک از الفاظ عربی مورد استعمال ما را بکار نمی بندد. وی این مقصود را چنین اداهمین: "العقل النشط الحاسم يطابق رغبات الشعب والرأي العام مطالب خطوه الايجابيه لتعزیز السلم". کلمات "نشيط" و "حاسم" و "رغبات" و "شعب" و "خطوه" و "تعزیز" و "سلم" هیچکدام در فارسی بکار نمیروند و فارسی زبان با سواد هم اگر عربی نداند آن عبارت را نمیفهمد. بهمین جهت طالب دینی ایرانی که میخواهند با عناصر عربی موجود در زبان فارسی عربی حرف بزنند و عیششان "آب نکشید" و مضطک از آب درمی آید، مثلا بجای "نایب السلطنه" که ترکیبی عربی است، عرب نمیگوید "انوصی علی العرش"، یا بجای "تنزل قیمت برق" که هر سه کلمه عربی است، میگوید "تخفیف اسعار الکهربا"، یا بجای "اضطراب افکار عمومی" (که آنهم تماما عربی است) میگوید "قلق رأي العام"، یا بجای "زعمای مطبوعات" که مرکب از الفاظ عربی است، میگوید "دها قنہ الصحافه" و غیره و غیره. (و اگر کسی این اصطلاحات را نداند عربی ندانسته). جالب اینجاست که عرب الفاظ "کهربا" و "دهقان" فارسی را در جایش بکار میرسد که ما الفاظ عربی بکار میبریم. این امثله برای آن بود که روشن شود تاجچه حد الفاظ عربی مستعمل در زبان فارسی در این زبان حق اهل بیت یافته و "شناسنامه ایرانی" گرفته اند.

با اینحال مسئله تعیین تکلیف زبان با کلمات عربی مسئله ای است قابل طرح. زیرا طی تاریخ زبان پارسی گاه کاملاً بدون ضرورت و بدون وجود محمل منطقی از واژه های عربی انباشته شده است. برای آنکه نمونه ای بدست دهیم سه قطعه که نمود اراشیاع در پیچ زبان از واژه های عربی است نقل میکنیم. در نمونه اول که از کتاب "عجایب البلدان" تألیف آقا محمد بلخی نویسنده قرن چهارم هجری گرفته شده است غلبه کامل در زبان با واژه های پارسی است. در نمونه دوم که از "روضه العقول" محد بن غازی نویسنده نیمه دوم قرن ششم گرفته شده غلبه کامل با لغات عربی است. در نمونه سوم که از منشور شاه عباس به اکبر شاه نقل گردیده است این غلبه واژه های عربی باز هم شدت ی تراست.

اینک نمونه ها:

(۱) مصادر می مانند "سپیدن" و "یوفیدن" و "هنائیدن" و ترکیبات مصنوعی مانند "گستراک" و "خزوک" و "چمنار" و غیره و غیره در همه آثار كسروی پیوسته در کتاب مقدس وی "ورجاند بنیاد" فراوان است.

نمونه اول از "عجایب البلدان"

"در رهند وستان درختی است بر سر کوهی، در میان دریا و میان آن درخت چهل درخانه است و ده در دکان، از مستبری آن درخت و آن دکانها همیشه پراز متاعها و قماشهاست گوناگون و هر هر متاعی بهای آن نوشته تا هر فقیری یا امیری و هر کسی که متاعی خواهد، بخرد و هر جنسی بچیند و آنجا هیچ مردم نباشد."

(و ضمناً این وصف "عجایب البلدان" مغازه های بد و فروشند ه درن را بیاد می آورد)

نمونه دوم از "روضه العقول"

"ملك زاده گفت که در نواحی شام پادشاهی بود پادشاهی تمام و حصافتی بغایت و قطری سلیم و فطنتی عظیم و آوازی و زری بود با کفایتی و فروضی متکافیه انواع علوم مشهور و بیشتون فضا پیل مذکور حکیمی بخد مت او مستعد شد و در موانع است او مواظبت مینمود و هر مجالست متاخرت میکرد . . ."

نمونه سوم از "مشهور شاه عباس"

"سیاس معرا از مالیه حد و قیاس که بدایت جذبات اشواق غیر سوز طالبا ن جلوه گاه انس و نهها سر باطن افریز معتکفان وحدت سرای قدس تواند بود سزاوار عظمت و جلال کبریائی است که ذرات کاینات و اعیان موجودات محالی انوار جمال و مظاهر اسرار جلال اوست بلکه در دید حقیقت بین ارباب شهود و مصر بصیرت آئین اصحاب فناء بقا معبود همه اوست."

کار عربی گوئی بجائی رسید که حتی شعر که زمانی کمتر عرصه تسلط کلمات عربی بود در این اواخر از این حصه مصون نماند. باین اشعار شاد روان ادیب الممالک فراوانی توجه فرمائید:

زخم بسی خورده بر کعب و تراشب / در طلب صحبت کواعب و اتراپ

جای می زهر است و ز قیوم اندر آن کار لطیف / جای گل شمع است و قیوم اندر آن خضیب

گوئی از فنج عمیق آیند در بیت العتیق / در که تشریق برخیل عتاق ای آفتاب

باد از افیون نشاید خورد و من از سلع و عشر / اترج از زیتون نشاید برد و قند از صبر و صاب

کار تزارحم و تراکم واژه های عربی در زبان فارسی بجائی رسیده است که در برخی از فرهنگهای معاصر (مانند فرهنگ نفیسی) و نیز در لغت نامه شاد روان در هخد چنین صلاح دانسته شده که همه لغات فرهنگهای عربی ثبت شود. با آنکه جلوی سرریز لغات عربی در فارسی در نیم قرن اخیر گرفته شده و گرایش طبیعی معکوسی در جهت احیا واژه های پارسی پدید آمده است، با اینحال مرزهای زبان معین نیست. بهمین سبب تلاش در زمینه ایجاد تحولات مطلوب آگاهانه در زبان درجهتی که ضروری است علی الاصول تلاش غیر منطقی نیست ولی این تلاش تنها زمانی بهره میرسد که نتیجه تحلیل عمیق زبان مشخص در زبان مشخص باشد و وظایف عملی را متناسب با قوانین رشد زبان و موافق و همپای تکامل قهری و ضروری جامعه معین سازد و درصدد فرمان دادن و وحی فرستادن نبرناید، چنانکه هدف عده این مقاله نیز روشن کردن همان وظایف عملی است.

۲) و اما اگر پیشروم گرایش محافظه کارانه کسانی بود که راه اصلاح زبان را در بازگشت وی به قهقرا و احیا زبان ادبی کلاسیک میسر دهند و میسرند. برخی از این نویسندگان در آثار خود چنان تقلیدی از لغات و ترکیبات و جمله بندیهای منسوخ و کهن میکنند که شما نمیتوانید تشخیص دهید که آیا مؤلف آن در عصر ماست یا مثلاً در عصر قعدالدوله و پلوی و اکتای قآن، مگر آنکه از روی مضمون، تأخر و تقدیم زمان مؤلف را در بابیستی وقتی در دوران رضاشاه جمعی بازگشت به زبان بیبهرگی را تبلیغ میکردند و مدان شیوه می نگاشته اند. آری همه این محافظه کاران در مقابل نوآوری چهره درهم میکشند و هر تعبیری را تشبیه تازه ای را بطرد می شمارند و با فضل فروشیمهای خنک میخواهند ثابت کنند که اگر شکلی از عبارت مثلاً در مرزبان نامه سعدالدین و رابینتی یا جوامع الحکایات محمد عوفی همانند داشته باشد بکار بستنش کفر محض است. آنها در تلفظ کلمات ضوابط قدیمه قاموسهای عربی و فرهنگهای قرون وسطائی ما را ملاکی معتبرتر میسرند تا تلفظ مردم راء و لند بستان و میا

آنها بحد اعلیٰ، متصنّف و فضل فروشانه و منسوخ و کهنه است. • هیچگونه تردیدی نیست که ما زبانی هزار ساله و ادبیاتی کهن داریم و اگر کسی بخواهد از این سنت جلیل قدیم بگسلد و راه انکار آنها را بپیماید و یا نادان است یا گمراه. • زبان کنونی ما تنها با حفظ عمیق ترین پیوندها با زبان ادبی پارسی و آنها با آن ادواری از رشد این زبان که ادوار فرخنده و رشد آنست میتواند به نیازهای امروزی تکامل پاسخی دهد. • ۱۰ نقد از گرایش محافظه کاران در آن حد و دی است که آنها زبان ادبی کلاسیک را مطلقاً میبندند و آنها تنها زبان قابل تقلید و اتباع میسرند و منکر و عوی تطوّر جوشند و همه جانبه زبان هستند و حتی در رقبا لغوا و ری های صحیح و از روی ذوق سلیم هم رو ترش میکنند و ابرو درهم میکشند، نه در آن حد و که آنها احترام عیسق به سنن زبان ادبی و ضرورت آموختن عمیق آنها موعظه مینمایند، نکته ای که مورد تصدیق و تأیید و تأکید هر عاقلی است.

۳) و سرانجام گرایشی سوم گرایش میانه کمائی است که زبان را بحالت خود واگذازد و به هیچگونه اندیشه تعمیدی درباره سرنوشت آن تمییز ازند و اصطلاح برشد "دی" زبان که از جاده هائی گاه بیراهه و سخت و خارا کین انجام میگیرد تن در میدهند و برای آنها مسئله راههای رشد و تکامل زبان معاصر پارسی مطرح نیست و خود با زبان از روی نادانی هر چه میخواهند میکنند. جای تردید نیست که اکنون هر چه و مرج در زمینه آهنگ شناسی (فونتیک)، لغات (لکسیک)، صرف و نحو (گرامر)، سبک انشا* (امتیلیستیک)، سبک املا* (ارتوگرافی)، تلفظ صحیح (ارتوئی) و غیره و غیره زبان پارسی وجود دارد. در این زمینه ها غالباً مقیاس نیست، معیاری نیست، بسیاری از مقیاسهای کهن منسوخ است و بسیاری از مقیاسهای نوین غیر معلوم در دست است که زبان پارسی اکنون در کار شدن و یا صیرو ریت است و در این جریان تکوینی زبان تعیین حد و ارزشها و معیارها کاری است دشوار، ولی تلاش در این زمینه نه تنها ممکن بلکه ضروری است. اگر شما بخواهید زبان پارسی معاصر را به آموزند و دقتی از میانگانگان یاد بدهید آنوقت باین بی بند واریهای گاه شرم آور در تمام زمینه های مسطور فوق بی میرید.

لذا نمیتوان بر شدیدی خود بخودی زبان تن در داد و در این باره بی حرکت و خالی از ابتکار بود.

راه علمی و منطقی تأمین رشد سریع و صحیح زبان پارسی همانا بارز علیه هر چه و مرج موجود در زبان بسود تعیین قوانین رشد زبان در زمینه های مختلف و تدوین و تنظیم گنجینه زبان است. • این تلاش باید در زمینه های زیرین انجام گیرد:

- ۱- برای تعیین حد و دشواری فونتیک (آهنگ شناسی یا تجوید) زبان پارسی و قوانین آن خواه در مقطع تاریخی و خواه در زمان معاصر،
- ۲- برای تعیین حد و دشواری لغات و اصطلاحات و ترکیبات لغوی (لکسیک) زبان پارسی و قوانین آن خواه در مقطع تاریخی و خواه در زمان معاصر،
- ۳- برای تعیین حد و دشواری صرف و نحو زبان پارسی در تاریخ و در زمان ما،
- ۴- برای تنظیم و تبویب گنجینه ادبی بشرو تنظیم فارسی،

در باره هر یک از این تلاشهای عده برخی نکات که از نظر نگارنده و شایان تذکار است تصریح میشود:

۱- درباره تنظیم فونتیک تاریخی و کنونی زبان پارسی

ابتدا باید گفت که در تحقیقات مربوط بزبان فارسی همیشه باید در نظر داشت که تحقیق درباره زبان پارسی در تحول تاریخی آن نباید با تحقیق درباره زبان پارسی در وضع کنونیش مخلوط شود و عیناً یکی تلقی کرد. مقصد این نیست که ما این دو بحث تحقیق را در واقع و از همه جهات از هم جدا می پنداریم ولی از جهت اسلکی چنین جد آکردنی سودمند است و کار را تسهیل میکند. مثلاً در همین زمینه فونتیک زبان فارسی باید گفت که تلفظ دال معجمه و مهمله و یا معلوم و مجهول جز مسائل فونتیک تاریخی است که در زبان معاصر فارسی مطرح نیست و یا تلفظ واو معدوله بدان شکل که در گذشته بوده اکنون مطرح نیست. • بعلاوه تحولات فراوانی در تلفظ بسیاری از الفاظ روی داده است و برخی مالکهای تلفظ در گروان شده است. • خلط فونتیک تاریخی زبان فارسی با فونتیک زبان معاصر خطاست و کار را به آکادمیسین خنک و تصنعی میکشاند.

پس از این مقدمه باید گفت که وضع تحقیق فونتیک زبان فارسی در ایران نامفهوم است و بدین بخش مهم

مستند کرد دیدن آنکه فرهنگ لغات بتود ه ای از امثال گنج کنند ه مه ل شود . فرهنگ باید از جهت اصول فرهنگ نگاری (لکسیکوگرافی) د قیق ، مرتب ، آسان یاب و برمایه تنظیم شود و بتواند مرجع معتبر همه کس حتی اهل خبره و فن باشد .

شاد روان د هخد اد رراه نگارش " لغت نامه " عمری صرف کرد ولی با وجود تبحری همتای آن استاد در ادب و لغت پارسی و پشتکار شگرف وی " لغت نامه " آن فرهنگی نیست که وصف آن رفته است . لغت نامه هم فرهنگ تفسیری است و هم د اثره المعارف و د هر د و زمینه ناقص است . تراکم امثله و تراجم انواع لغات و اصطلاحات منسوخ و مسطور و کثرت اعلام (و انهم اسمای کسانی که اگر تاریخ نامشان را از یاد ببرد بازگسران و عیبی را از دوش حافظه خود برداشته) این فرهنگ کرا نسنگ کرا ن بار را فقط د رحد و د یک مرجع ادبی خاص جمععی محد و د از خبرگان و انهم برای نیازهای معین قابل استفاده ه میسازد . بد و ن شك بکسانی که بخواهند فرهنگ تفسیر زبان ادبی پارسی را د رآیند ه بنگارند اثر عظیم آن استاد فقید میتواند سود فراوان برساند و د ر بسیاری موارد مستشاری و معتن باشد .

بهنگام قبول لغات مختلف د زبان فارسی ضمنا باید از " آکاد میسم " خشك نیز که میخواهد تنها صرف و نحو و لکسیک عربی را مالاک صحت و سقم قرار د ه د پرهیز داشت و فضل فروشانه د دعی نشد که " نظرات " باید گفت نه " نظریات " و علیه وله باید گفت ، نه بر علیه و نهله . شاد روان محد قزوینی که حق عظیم او کدر ن تاریخ و ادبیات ایران روشنتر از خورشید است گاه سلیقه های آکاد میک معینی د داشت که حاکی از عدم توجه کافی وی به مختصات رشد زبان است . مثلاً قزوینی د ریست مقاله از لغات عربی غلطی که آنها را نویسنده گان عثمانی ساختند و سپس بفراسی سرایت کرد ، ابراز اشمئزاز میکند . از آن قبیل است " اعاشه " و " اعزام " و " تعد ن " و " مشعشع " و " محیر العقول " و " عرض اندام " و " منور الفکر " و غیره . مرحوم قزوینی مایل است که این کلمات غلط بکار نرود . ولی آیامیتوان این کلمات بویژه آنها یی را که مانند " تعد ن " د راعماق زبان رفته اند از زبان طرد کرد . مرحوم قزوینی حتی لغت " فرهنگستان " را نیز لغت غلطی مید انست و معروف است که وقتی میخواست بگوید بفرهنگستان رفتم میگفت رفتم بد ان جای غلط . آقای پورد اود د مقاله بسیار مستند و د قیق علمی خود د ر باره همین واژه ثابت کرده ه است که قضاوت مرحوم قزوینی د مورد این لفظ نادرست است . حاصل کلام آنکه د ر قبول الفاظ فارسی نباید بد نیال " آکاد میسم " خشك رفت و از زبان ژنده روگرد اند .

علاوه بفرهنگ تفسیری زبان فارسی ضروری است که یک فرهنگ ریشه شناسی (ائیمولوژیک) زبان فارسی نگارش یابد ریشه های واژه های زبان ادبی پارسی را د رالسنه پهلوی و اوستائی و فارسی باستانی یا د رالسنه سامی روشن گرد اند و یک رشته مقایسه های زبانی باالسنه هند و اروپائی که با زبان ماخویشاوند ند انجام د ه د . د راین زمینه د ر آثار آقایان پورد اود ، هدایت ، بهار ، کسروی ، د کترمعین ، د کتر مقدم ، د کتر صاد ق کیا ، د کتر خانلری و عده د یگری از فضلا معاصر پژوهشهایی هست که برخی مبتکرانه و برخی مأخوذ از زنگ شناسان خارجی بویژه کریستیان بارتولمه ، تی . و . وست ، فردیناند یوستی ، پائول هرن ، لویی کسری ، بنونیست و غیره و غیره است (۱) . تحقیق ائیمولوژیک د ر باره لغات فارسی نه تنها سرچشمه های لکسیک ما را مکشوف میکند ، بلکه از جهت روشن کردن عمق و دقت مفهوم و محتوی لغات و پیوند آنها با لغات د یگر و توضیح بسیاری مختصات گرامری زبان فوق العاده د ارای اهمیت است .

البته د رعین حال تنظیم فرهنگهای اختصاصی د ر باره السنه و لهجه های محلی یا اصطلاحات خاصه یا زبان نویسندگان معین یا زبان فارسی د راد و ارمعین و غیره نیز د ارای فایده ای انگار ناپذیر است . از میان همه این وظایف اگر آن " فرهنگستان " که شاه سابق تعبیه کرده ه بود از انهم نیرو و وسائل و ثروت و

(۱) Christian Bartholomae, E.W. West, F. Justi, P. Horn, L. Gray, Benveniste.

د رمیان این آثار ، نویسنده بویژه بانوشته پائول هرن که " زمینه ائیمولوژی زبان پارسی معاصر " نام د ا د ر اشنائی کامل دارم . این یک کوشش فوق العاده مقد ماتی و پرازنقائص و غلاط فاحش است که یک اروپائی انجام د ا د ه و یاکاشی فرزند ان ایران اتر با تلاشهای بصیرانه خویش تکمیل کرده ه و یک فرهنگ ائیمولوژیک واقعی زبان پارسی معاصر باوجود آورند .

مهلت که در اختیار داشت لاقایم برای تهیه يك فرهنگ جامع و دقیق تفسیری زبان استفاده میکرد، میتوانست مدعی انجام خدمتی باشد ولی آن مؤسسه نامعبود و اخلاف نامعبود تر آن بچیزی که نمی‌اندیشید و ونمی‌اندیشند بوظایف اساسی وعده خویش است.

۳- درباره تنظیم گرامر تاریخی و کنونی زبان پارسی

زمینه تحقیقات صرف ونحوی زبان پارسی مانند زمینه فونتیک تهی نیست و از دیروز در این باره کوششهایی شده است. در این اواخر علاوه بر اثر معروف "سیک شناسی" بهار که در واقع صرف ونحو تاریخی زبان پارسی است و "لغت نامه" د هخدا که مشحون از تحقیقات صرف ونحو تاریخی بسیار سودمند است و کتب درسی عهد العظیم قریب کرگانی ونیز کتاب دستور زبان همایون فرخ (که ارزش علمی و تحقیقی این يك اندک است)، مقالات و تحقیقات فراوانی در مجلات مختلف ادبی بویژه در عرض پنجاه سال اخیر درباره گرامر بویژه صرف پارسی نشر یافته است. جد آنکه در گرامر زبان ادبی کلاسیک یا گرامر تاریخی از گرامر زبان کنونی فارسی موجب سردرگمی و گمراهی بسیاری شده است. محدود ماندن تحقیقات صرف ونحوی بزبان کلاسیک ادبی وعدم بررسی انواع اشکال صرف ونحوی که در زبان زند و معاصر وجود دارد باعث شده که کتب درسی دستور زبان بیرویه و بی ثمر است و چیزی جالبی نمی آموزد و فایده علمی اندکی به آموزنده می رساند. با همه کارهایی که در داخل و خارج کشور انجام گرفته، هنوز کار تنظیم گرامر تاریخی و کنونی زبان پارسی کاری است که باید انجام گیرد و بویژه مرزهای صرف و نحوی زبان معلوم شود. یکی از اعظم گرفتاریهای دستوری ما خلط عجیبی است که مابین صرف عربی و صرف فارسی انجام گرفته، چنانکه بعید است بی اطلاع از ابواب عربی وقوانین اشتقاقی در این زبان بتوان به سه درست نویسی و دستگوشی در پارسی دست یافت. لازم است که در این زمینه "اصلاحاتی" بعمل آید و مرز- دران زبان بهر جهت خطوط مرز دستوری زبان ما را معین کنند. اگر بخواهیم تد اول پیشین را در این زمینه ملاک قرار دهیم کارد شوار است. باید بهر جهت برای زبان ادبی معاصر مسئله جمع بستن ها و مطابقه صفت و موصوف و مضاف و مضاف الیه و امثال آن حد ها بصرحی نهاد و هند ریج زبان را در مجاری منظمتری سیر داد.

۴- درباره تنظیم و تبویب تاریخ ادبیات ایران

در زمینه تنظیم و تبویب تاریخ ادبیات ایران روشن کردن نکات تاریک در تراجم احوال گویندگان سلف طی پنجاه سال اخیر کار اندکی انجام نپذیرفته است. در این زمینه میتوان گفت که در کشور ما "علم" بمعنای صحیح کلمه لاقال در سطح و شکل متداوله در کشورهای سرمایه داری با خنور "علما" در همان سطح وجود دارند. برای نوشتن تاریخ ادبیات فارسی نیز تلاشهایی شده که صرف نظر از کتب آقایان بدیع الزمان فروزانفر (سخن و سخنوران) و مسعود نفیسی و جلال همامی و دیگر شغف باید بویژه از اشراقای دکتر ذبیح الله صفا یاد کرد. این اثر تاریخ ادبیات مفصلی است که منتخباتی هم بنام "کنج سخن" در سه مجلد همراه دارد. چه کسی میتواند منکر تبویب و تحقیق آقایان باشد و آنرا سپاس نکوید. ولی بی انصافی نیست اگر علی رغم این کوششها بگوئیم که تاریخ ادبیات، تاریخ نشرو منظم ادبی فارسی هنوز غیر منظم و غیر مدون مانده و بویژه شکل عرضه آثار ادبی بنسب معاصرین بهت درجه مخشوش و خلاف رویه است.

برای نگارش يك تاریخ ادبیات بمعنای علمی کلمه باید مسئله دوره بندی صحیح تاریخ کشور ما و توصیف صحیح و علمی محتوی اقتصادی و سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر دوره ای حل شود و سپس سیراد بیات ما بمطابقه نوعی از انواع هنر که خود بخشی از شعرو ادب و فولوری جامعه است در چارچوب تکامل اجتماعی توضیح گردد. باید دانست ادب بیکمیت و افراد بی که آدم است و ادبیان و آثار ناثران باید بمقلدان بی قریحه و مکررات بی ارزش در آمیخت. تاریخ ادبیات را نباید از تاریخ علوم و ادبیان و فلسفه و مسائل زبان شناسی انباشت. تاریخ ادبیات را نباید بشرح یکنواخت زاپچه شاعران و ادبیان مبدل کرد. تاریخ ادبیات نباید بقبهرست بیرویه کسانی مبدل شود که وقتی قافیه ای بهم انداخته اند "نه هر که د ویت گفت" در خورد آنست که در بارگاه ادب بار یابد. تاریخ ادبیات باید بطور ادبی رابشکل روشن نشان دهد و آثار و نظریه روحی و مادی جامعه معین معتمد و مستدل گردد. تاریخ ادبیات باید متضمن نقد ادبی عمیق و دقیق آثار هنرمندان براساس فن ادب شناسی معاصر باشد. برای نگارش چنین تاریخی تنها جمع آوری مدارك و بررسی پرحوصله دواوین و کتب و گرد آوردن انواع اعداد و واقعیات و اشاره به انواع منابع و مأخذ و غیره کافی نیست. باید تفکر تعمیسی و

انتزاعی را بکارند اخت و هنر مساثر لمسد. چرا اثری مانند شاهنامه فردوسی پیدا می‌شود، در این اثر چه مسائلی مطرح است، زبان آن کدام است، چهره های عهد این اثر چگونه نقاشی شده اند، ویژگی فردوسی بحثا به هنرمند در کجاست، وی نماینده کدام جریان فکری واجتماعی است و غیره و غیره. چنین است یکرشته سئوالاتی که در نگارش فی المثل بحث شاهنامه وزندگی فردوسی باید پدید آنها پاسخ داد (۱).

اینکه برخی از ادبای آثار شعر و نثر اسلاف گرانقدر ما را بطبیع میرسانند مایه نهایت سرور است ولی انتشار نسخ این آثار را نباید با عرضه داشت صحیح آنها بخوانندگان عادی یکسان دانست. دیوانی که سرشار از انواع اشعار است و مسمن و مدح و ذم و وصف عشقهای غیر طبیعی و افکار ناسالم و ابیات مرموز و مغلق و تفننات ادبی و مآله تاریخ و غیره و غیره است برای جامعه سودمند نیست، اگرچه برای سندی تاریخی وادبسی سودمند باشد.

باید اهم کتب ادبی منثور و منظوم را با توضیحات و تغییرات تاریخی و لغوی و فلسفی جامع، دقیق و موثق و با انتخاب بهترین وزید، ترین بخشهای واقعات ادبی و هنری برای جامعه وسیع خوانندگان ایرانی طبع کرد. اگر یکی از این مؤسسات عیدیه نشریاتی که این اواخر در کشور ما پیدا شده اند امن همت بکمر میزد و این اهم کتب ادبی منظوم و منثور را بکتابخانه ادبیان در یصلاحت بشکلی که مسطور شده نشر میداد، خدمتی میکرد. میتوان این آثار ادبی را چنان با ذوق و سلیقه و فهم و درایت عرضه داشت که تاثیر هنری و معنوی آن ده چند آن شود و الا بارکردن جامعه با هر مرد و ریک مستوخ و مرموز که تنها برای اهل فن سودمند است زبان خواهد داشت و تاثیرات روحی و تربیتی آنها نیز (که نمیتوان بد آن بی اعتنا بود) همیشه مثبت نخواهد بود.

آری تنها پس از انجم این وظایف عهد است که راههای اصلاح زبان و صیانت آن از حوادث روشن می شود، بهرچ و مرج و روشی آن خاتمه داد و خواهد شد و زبان فارسی هویت مشخص خود را عرضه خواهد داشت.

در مقابل کسی که امروز با پارسی مینویسد و نمیتواند منتظر اجرا بنیادی و ظایف مطروحه باشد یکرشته سئوالات فوری مطرح است که باید پدید آنها پاسخ داد.

یکی از آن سئوالات اینست که وی در ترکیب لغوی زبان باید از کدام ذخیره از ذخایر مختلفی که در زبان فارسی است عناصر مورد نیاز خویش را برگزیند و بیرون کشد؟ آیا به زبان ادبی کلاسیک اکتفا ورزد، یا به زبان محاوره ای و لفظ عوام توجه کند، یا به الفاظ و تعابیر نوآورانه دست یازد؟

یکی از پدیدهای جالب و حتی میتوان گفت انقلابی پنجاه سال اخیر خورد شدن دیوار چین بین زبان ادبی و زبان عامیانه است. زمینه این کار از همان زمان نویسندهگان اولیه عهد قاجار مانند قائم مقام و امیر نظام و مهد الملک و سپس ساد و نویسان دوران ناصری فراهم شده بود. ولی بویژه دهخدا اوج مال زاده و مصاف هدايت در اجرا و تکمیل اینکار نقش عهد را بازی کرده اند. زبان عامیانه سرشار از انواع الفاظ و ترکیبات است که در قیقت ترین حالات روحی و حرکات و سکنات انسانی را منعکس میکند. مثلا برای رساندن صفاتی مانند "بد پيله"، "بزواشی"، "جرتخور"، "تقص"، "مزل"، "چاخان" و امثال آنها یا اعمال و حالاتی مانند "جاردن"، "رودست خوردن"، "سر سرگرداشتن"، "جیم شدن"، "هرد و کشیدن"، "موش دواندن"، "زه زدن" و غیره زبان ادبی اصطلاحات و ترکیباتی بدین بلاغت و دقت در اختیار ندارد. قبول گنجینه لغوی لفظ عوام و وارد کردن آن در عرصه زبان ادبی عمل کاملاً بجائی است (۱). ولی طبیعی است که در این امر نه فقط باید انداز شناخت بلکه محل و موقع ادبی استعمال لفظ عوام را نیز باید بخوبی تشخیص داد.

اماد باره نوآوری و نوسازی باید گفت که تکامل زبان کنونی ما از چنین عملی بی نیاز نیست. زبان پارسی مانند

(۱) برخی منوگرافهای مثلاً مانند آثار نفیسی، هدایت، دکتر غسی، دکتر معین و دشتی درباره رودکی، حافظ، مولوی و سعدی زمینه های اولیه بررسی نقادانه آثار این گویندگان را گذاشته است و ایسن کاری است که باید با دقت و اسلوب صحیح دنبال شود.

(۲) برخی نویسندگان نه فقط لفظ عوام، بلکه گاه تلفظ عوام را نیز در نوشته های خود بکار میبرند. با آنکه در ذکر برخی محاورات و از جهت ثبت دقیق گفتار خلق چنین عملی گاه مجاز است، باید گفت آنچه که بویژه مورد تأکید ما است قبول گنجینه لغات و عبارات و اصطلاحات و امثال عامیانه است نه تقلید بجا و بیجا ی تلفظ عوام.

خود جامعه چند قرنی است که از کاروان تمدن بشری عقب مانده است. این زبان از جهت مصطلحات مورد نیاز قرون وسطایی بسیار رثوتمند است ولی از جهت مصطلحات علمی و فنی جدید هنوز دچار تنگدستی است. این امر ضروری میسازد که واژه های نوینی آفریده شود. در این مرحله باید بنابر این گذاشت که حتی المقدور معادلی پارسی اندیشیده شود و از قبول بی بند و بار واژه های بیگانه در حد امکان و لااقل در زمینه اصطلاحات اساسی علوم اصلی (۱) احتراز جست. باید برای آفرینش معادل بلیغ و فصیح پارسی برای اصطلاح مورد ضرورت تلاش کرد و اما در رستن زبان پارسی دوشویه لغت سازی وجود داشته. یکی شیوه نخستین نویسندگان و دانشمندان و مترجمین ایرانی که با تکیه بر سنن زبانهای کهن ایرانی (بویژه پهلوی) و موافق روح زبان پارسی که زبانی است ترکیبی پذیر و ترکیب پسند به ایجاد ترکیبات فصیح و بلیغ دست میزد و دیگر سنت متداول و روانهای نزول زبان که عبارتست از قبول مستقیم اصطلاحات بیگانه و استعمال بی پروای لغات و اصطلاحات قلمبه عری (مانند قعدوه، ترقوه، عظم قصی، حذل لوسی، خضره الورق، میزان الضغطه و غیره).

باید به نخستین سنت یعنی سنت ایجاد معادل لهای ترکیبی پارسی که آقای دکتر محمد معین در شماره ۴ لغت نامه دهخدا در اطراف آن پس از استقصا بلیغ بحثی کرده و نمونه های بسیاری بدست داده اند تکیه کرد. در آثار فلاسفه و دانشمندان بزرگی مانند بیرونی، ابن سینا، غزالی، ناصر خسرو، ابویفید جوزجانی شاگرد ابن سینا، افضل الدین کاشی (معروف بابا افضل) و غیره همچنین معادل لهای بسیار میتوان یافت برای نمونه برخی از آنها که بنظر نگارنده بسیار فصیح و زیباست ذکر میشود:

واژه عربی	معادل فارسی	از کجاست
ملاحظه	نگرش	بیرونی (التفهیم)
فرض کردن	نهادن	
قطع	برینش	ابن سینا (دانشنامه)
عالم جسمانی	جهان تنومند	"
اجازه	روا بود	" (ترجمه اشارات)
بطئی	درنگ ناک	"
ملك	داشت	"
مسای	سرسر	" (رک شناسی)
فاعل	کنا	" (دانشنامه)
ماده - مادیت	مایه، مایگی	"
وضع	نهاد	"
ادراک	اند ریافت	"
قوه منمیه	نیروی پالشدن	"
انجماد	بستتائی	"
قابل تقسیم	بهره پذیر	"
عنیت و اختلاف	هموئی و جزاوی	"
متحرك وساكن	جنبنده و آرامید	"
قوه حرکت	نیروی جنبائی	"
مرئی	دیداری	" (رک شناسی)
ذات نامیه	گوهر روینده	"

(۱) امروز علوم طبیعی و انسانی با سرعت بسط یافته و شاخه های بسیار میروند و آن شاخه ها خود شاخه های مستقل تازه ای میدهند. اصطلاحات (ترمینولوژی) این علوم که بیشتر بر پایه عناصر لاتین و یونانی است چنان تنوعی دارد که دعوی معادل سازی برای همه آنها دعوی باطل، غیر عملی و مضحکی است. ماناگزیر اصطلاحات (ترمینولوژی) این علوم را غالباً بهمان صورت که جنبه بین المللی یافته پذیریم، به همین جهت است که ضرورت معادل سازی در مورد اصطلاحات اساسی علوم اصلی تصریح گردیده است.

قوه حافظه	نیروی یادداشت	ابن سینا (دانشنامه)
طرح	افکندن	ابوحید جوزجانی
عمود	راستا	" "
منصف الزاویه	نیمه گاه	" "
قوه جاذبه	نیروی اندرکشند	ناصر خسرو (جامع الحکمتین)
فاعل و منقول	کاربند و کارپذیر	" (زاد المسافرین)
نفس حیوان	روان ستوری	" "
متفکر	اندیشه گر	افضل الدین کاشانی (مدارج الکمال)
تحریک	انگیزش	" (عرض نامه)
حرکت ارادی و غیر ارادی	جنبش خواست و مناجا	" (ره انجام نامه)
نفس ناطقه	خود سخنگوی	" (جاودان نامه)
ماده اولی	مایه نخستین	" (ره انجام نامه)

این نمونه ها گواه بر قدرتی است که در زبان پارسی برای معادل سازی نهان بوده و اگر همه این سنت ایجاد معالهای فصیح را دنبال میکردند کاربرد آمیختگی زبان مایاواژه های بیگانه یابین غایت درمان ناپذیر نمیرسید و تا این حد نبود که گاه در عبارات فارسی تنها برخی افعال و حروف دال بر آنست که زبان عربی نیست . ولی اینکه همچنان که گفته ایم اندیشه احیا* فارسی سره اندیشه خام مردم سطحی است که سخت بجانی زبان و ویژگیهای انرا نمیشناسند . اما اگر ما در خلق معادل های نو بر سنت بیرونی ها و ابن سینا ، غزالیها و ناصر خسروها برویم کاربرد رستی کرده ایم . زیرا این متفکران میهن پرست که غالباً بسبب دشمنی با خلافت عباسیان و تعلق به اندیشه های شیعی یا صوفی آویزشی بحفظ زبان داشته اند اینکار را آگاهانه کرده اند . تردیدی نیست که تکرار مکانیکی معادل های ساخته شده از اطراف آنها امروزه روان نیست . سلیقه مادر زبان دگرگون شده است و غالب معادل هایی که در همین مقاله بعنوان نمونه آورده ایم دیگر امروز بدین شکل برای ما بکار بستنی نیست ولی آن اصل و قاعده ای که در این معادل سازیها مراعات شده یعنی جستجوی ترکیبات فصیح و بلیغ پارسی اصلی است درست که میتوان امروز نیز افراد محدود منطقی و ضروری متبع شمرده . حزب توده ایران در جریان فعالیت ایدئولوژیک خود ای چه بسا بدین شیوه آفرینش معادل های فارسی دست زده و بسیاری از واژه هائی که نویسندگان حزب یا خود ترکیب کرده یا از گنجینه زبان برای مفاهیمی خاص استخدام کرده اند اکنون بدان معانی که آنها خواسته اند استعمال میشود مانند پیگیر ، پیکارچو ، جنگ افروز ، پیشواز ، پنهانکاری ، جهان وطنی ، جهان بینی ، خود آموزی ، یاد کرد ، بهره کشی و بسیاری دیگر .

با آنکه هنوز سخن گفتنی در این زمینه باقی است برای احتراز از اطاله بیشتر کلام سخن را بهمین جا با آرزوی رهایی نهائی طوطی شکرشکن زبان پارسی از قفس اسارت و گدازه ارتجاع و استعمار خاتمه میدهم .

انتقادی بر انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک

درباره کتاب «علم کلام» تألیف آقای دکتر سید احمد صفائی

چندی پیش در انشگاه تهران جلد اول «علم کلام» تألیف دکتر سید احمد صفائی را منتشر کرد (۱). بدیهه است که استاد دانشگاه به خط جلی روی جلد کتاب نوشته، مقصود از تألیف آن «اثبات صانع... و بحث و انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک» است. در پیشگفتار کتاب مؤلف مینویسد: «در مقابل متناقضات ماتریالیستهای امروز نمیتوان به عنوان کتب کلامی دانستند. ان سلفی که مطابق با اوضاع و احوال و افکار آن روز نوشته شده است (۲) آقای صفائی «خدایستان و دانشمندان» را فرامیخواند که جبهه متحدی تشکیل داده و مبارزه تبلیغاتی علیه مکتب مادیت و دستگاه غد خد او را بخواهند. آن بهر د از د و کوه را بمان غباری و عواطف پاک جوانان را از دستبرد درخت حقیقت و فضیلت نگاهدارند» (۳). مؤلف کتاب در پیشگفتار چهار صفحه ای غد هشت بار به مبارزات کونیاگون متذکر شد که «در مقابل شبهات بنی الحیات عصری ماتریالیستها» قد علم کرده، «در مقابل شبهات مکتب ماتریالیسم دیالکتیک» برآمده، «تا آنجا که صدور بوده به شبهات و مباحثات سرائیه های ماتریالیستهای غالباً با بیان عریض استفاده از سلاحها و مستلزمات ایشان پاسخ داده» «در جز» اول کتاب ۱۰۰۰ بیشتر به مطالب مربوط به خدا و آشیانه ورد شبهات و گفتارهای ماتریالیستها، خصوصاً پیروان مکتب ماتریالیسم دیالکتیک، توجه داشته و در دفع شبهات آنان کوشیده است» (۴).

مادر اینها قصدند ابریم در پیرامون علم کلام و کتاب ضخیم ۳۴۵ صفحه ای آقای صفائی گفتگو کنیم و فقط میخواهیم با اختصار نشان دهیم که وی چگونه «در مقام رد شبهات مکتب ماتریالیسم دیالکتیک» برآمده تا معلوم شود که شبهات و مغالطه چیست و در حقیقت و فضیلت چیست. اما پیش از اینکه باصل مطالب بهر د از م طرح مسئله زیر را ضروری میدانم: چرا مولفین و مترجمین توارخ حکمت و فلسفه در ایران نیم قرن اخیر از دکا* الملك فروشی گرفته تا دکتر محمد خزائلی و زریاب خوشی در تألیفات و ترجمه های خود تا چند سال قبل غالباً با ازمارکس، انگلس و لنین نامی نمیدادند و یا اگر احیاناً نصیحت از دیالکتیک بمان میآید از دیالکتیک هگل با فراطر نمی نهادند، ولی اینک یک استاد دانشگاه وظیفه اصلی کتاب درسی خود را انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک قرار داده، ازمارکس و انگلس و لنین و استالین نام میرد، مگر از دکرا را نمی نقل قول کرده و با اصطلاح خود «در رد مغالطات و شبهات آنها میکوشد»؟

باکی دقت در اوضاع و احوال کنونی کشور پاسخ این سؤال آشکار میگردد. این تشدید روز افزون مبارزه ایدئولوژیک در ایران است که تئورسین های دستگاه حکمران باین امر واداشته است. عریض تمام تشبیهات، خنثی بار از رجاع ایران از ترور و تضییق و حنایت فردی و جمعی گرفته تا عواطفی و جعل و ترور و تحریف حقایق و شهت و افترا و ترور و بیشتر افکار ناجایب خن مارکسیزم — لنینیسم که یگانه جهان بینی علمی متری و انقلابی پیکر دوران ماست در

(۱) — سید احمد صفائی، علم کلام، جلد اول، تهران، ۱۳۳۹ (۲) — همان کتاب ص ۳

(۳) — همان کتاب ص ۲ (۴) — " " " " ص ۴

از دهان خود مها رسوخ میکند . ترقیات شگرف و پیروزیهای عظیمی که روسیه عقب مانده تزاری طی مدت قلیل تاریخی در تمام اموریات اجتماعی ، اقتصادی ، سیاسی فرهنگی بد آن نائل آمده و تنهاتر و تنهاترین پرچم ظفر نمون آموزش مارکسیزم - لنینیسم تحت رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی صورت پذیر گرفته است ، نمونه درخشان تاریخی است که نمیتواند خود مهای مردم ، تمام شیفتگان آزادی ، استقلال واقعی ، ترقی و سعادت تعیین را الهام بخشیده این حقیقت که اکنون ایدئولوژیهای دستگاه حاکمه بیاد دکتارانی افتاده ، افکاری را که این دانشمندان مارکسیست با از خود گذشتگی و فداکاری تبلیغ میکرد در ستخوش تحریف و افترای ناروا ساخته اند خود نشانه ای از نفوذ و رسوخ روز افزون افکار مارکسیستی در توده ها است . بدون شك این نفوذ یکی از پیروزیهای حزب توده ایران است که یگانه - سازمان متشکل و مروج پیگیر مکتب ماتریالیسم دیاکتیک کشور ماست .

به اصل مطلب بپردازیم : صفائی در کتاب خود اصول دیاکتیک را سرود ست شکسته از ترجمه فارسی - کتاب " اصول مقدماتی فلسفه " تالیف ژرژ پلیر (۱) نقل کرده ، ابتدا مایوسانه میگوید تا این مارکسیست فرانسوی را در مقابل دکتارانی بگذارد . او میگوید : " ژرژ پلیر در کتاب اصول مقدماتی فلسفه برای دیاکتیک چهار اصل ذکر میکند بدین ترتیب : ۱ - تغییر دیاکتیکی ۲ - تاثیر متقابل یا فعل و انفعالی ۳ - تضاد ۴ - تبدیل کمیت به کیفیت یا قانون جهش . ولی دکتارانی در مقام بیان اصول دیاکتیک بدین تضاد و تغییر دیاکتیکی یا تکامل و تحول اکتفا نموده ، بقیه اصول را ضمن بحث در اواصل مضمون مورد مطالعه قرار داده است (۲) مولف سیر بعضی از این اصول را در دو سه سطر توضیح داده به " انتقاد " از آنها میپردازد . برای اینکه از قیافه حق بجانب " بیطرفی میخیزد " استاد دانشگاه " در علم " برده برداشته شود ذکر یک نمونه کافی است . احمد صفائی که از کتاب ژرژ پلیر تکرار نقل کرده است (و کاملاً آشکارا ستکه غیر از برخی آثار ارانی این کتاب یک اثر از هزاران کتاب مارکسیستی است که برای " رد شبهات مکتب ماتریالیسم دیاکتیک " مورد استفاده استاد علم کلام واقع شده) حاضر نیست ولو چند سطر خوانند و را با فیلسوف مشهور فرانسه آشنا سازد . او وقتی از فرانسیس بیکن یادگاری یا لایب نیتس یا برکلی و دیگران (کسانی که در تاریخ رسمی فلسفه از ایشان بتفصیل یاد شده است) سخن به میان میآورد لااقل تاریخ و محل تولد و میزان شهرت آنان را ذکر میکند ؛ بگذریم از اینکه اغلب کسانی نظیر فون بایر و فیرکرا " اقطاب متخصصین " ، دانشمندان بزرگ " و ایدئالیستهارا " فلاسفه بزرگ " و آثار شانرا " تصنیفاً گرانها " میخوانند . اما هنگامی که صحبت بر سر یک فیلسوف مارکسیست است (که خاصه در مطبوعات رسمی و مرز صفت ایران از کسانی نظیر او نام برد نمیشود) یا سکوت اختیار کرده و یا با استعمال واژه های نظیر " مغالطه مضحک " یا " و هراسی " ، " ترهات " ، " بیسوادی صبی اطلالی " ، " تقلب و تحریف بمنظور سیاسی " و غیره او و دکتارانی را هدف اهانت و افترا قرار میدهند . این ناست نمونه ای از اران شان می دهد .

که ایدئولوژیهای بورژوازی از آن در چیزند . آقای صفائی نمونه ای از اران شان می دهد . " پیروان مکتب مارکس و لنین " انتقاد صفائی از اصل یکم دیاکتیک آقای صفائی در باره اصل یکمین میگوید : " پیروان مکتب مارکس و لنین " میگویند هر چند رتال موجود است در ستخوش تحول و تغییر است . هیچ چیز را نمیشود در حال جمود مورد بحث قرار داد . دنیا مانند رودخانه ایست و نمیشود بیک رودخانه دوار وارد شد (۳) . البته در جهان کنونی در شواست کسی آشکارا

(۱) - ژرژ پلیر فیلسوف مارکسیست و عضو حزب کمونیست فرانسه یکی از فعالین " نهضت مقاومت " بود . او در سال ۱۹۰۳ در مجارستان بد دنیا آمده ، در سالهای ۲۰ عصر ما جنبش انقلابی پیوست . از او اخذ شده دوم قرن کنونی بمبارزه علیه ایدئالیسم و ماتریالیسم عامیانه در پیکولوژی پرداخت و مکتب " پسیکو آنالیز " را مورد انتقاد قرار داد . خصوصاً مجاهدات او در مبارزه علیه ایدئالیسم برگسون و انتقاد برآی که از مکتب " انتوئیسم " او کرد پلیر را چون فیلسوفی دانشمند و میرز جبهانیان شناساند . ژرژ پلیر ترویج آموزش مارکسیزم را وجهه - همت خویش ساخت . دوره سخنرانیهای که در دانشگاه گرنی پاریس ایراد کرده بود پس از شهادت در تحت عنوان " اصول مقدماتی فلسفه در سال ۱۹۴۶ بطبیع رسید . در استان جنگ جهانی اخیر که فاشیسم روز بروز بیشتر جهانرا به پرتگاه جنگ میکشاند پلیر سر قلم آتشین خود را علیه " راسیسم " و " اکزستنیالیسم " و بیروان آنها در فرانسه معطوف داشت و از آغاز جنگ به فعالیت زیرزمینی علیه فاشیسم پرداخت . در سال ۱۹۴۱ اثر مشهور خود " انقلاب و ضد انقلاب در قرن بیستم " را نوشت که افشای بی امانی از ایدئولوژی فاشیسم بود . فاشیستهای هیتلری او را دستگیر کردند و در سال ۱۹۴۲ تیرباران نمودند .

وصریحاً منکر حرکت و تحول و تغییر بشود و خود را دستخوش تسمخرواستهزای عموم نسازد. آقای صفائی نیز در انتقاد از این اصل مسلم دیاکتیک ریاکارانه خود را دارد از حرکت و تحول و تکامل نشان داد مینویسد: "دارفداران این عقیده چنین گمان کرده اند که عقیده تحول از ابتکارات دیاکتیکی است و چنین وانمود میکنند که قضاوت متافیزیسین ها درباره موضوع عمومی جهان نقطه مقابل این عقیده است، یعنی الهیون همه چیز ثابتند — جامد — لایتغیر — ابدی و لایزال میدانند. (۱)

اولاً — در این جا و در سایر مباحث کتاب مولف همیشه الهیون را بدون هیچ دلیل و توضیحی متافیزیسین نامیده است. در مقدمه مسکتاب در تعریف علم کلام مینویسد: "علم کلام شاخه ایست از شاخه های علم حکمت الهی (متافیزیک)". در صورتیکه الهیون در اصطلاح فلسفی مترادف "تئولوگ ها" بزبان یونانی است نه "متافیزیسین" و تئولوژی یعنی الهیات، گرچه وجوه مشترک زیادی با متافیزیک دارد ولی عین آن نیست. ثانیاً — در تعریف "متافیزیسیم" مینویسد: "بهر حال متافیزیسین کسی است که علاوه بر آنکه وجود موجودات را در خارج از ذهن و فکر قبول دارد، به عالم ارواح و ماوراء طبیعت نیز قائل است." (۲) امام معلوم است کسانی که در عین حال معتقد بوجود د و عالم واقعی: عالمات خارج از ذهن انسان و عالم ارواح و ماوراء طبیعت هستند و دالیهست" یعنی طرفدار اثنویت در فلسفه هستند نه متافیزیسین و ما هیم "متافیزیک" و "دوالیسم" یکسان نیستند. علاوه متافیزیک در مقابل دیاکتیک مفهوم خاص دارد که با متافیزیک بمعنای ماوراء الطبیعه عیناً یکی نیست. متافیزیک در اینجا یعنی ضد دیاکتیک و این اصطلاحی است که هگل وضع کرده است.

در دنباله عبارت بالا آقای صفائی اضافه میکند: "و این مکتب (یعنی مکتب فلسفه الهی که آنها را — متافیزیسین خوانده است) حد فاصل د و مکتب ماتریالیسم است." (منظورش از د و مکتب ماتریالیسم یکی مکتب ماتریالیسم و دیگری مکتب ماتریالیسم دیاکتیک است که در صفحه قبل از آنها گفتگو کرده است) که جنبه های واقعی هر یک را گرفته و جنبه های افراطی و غلط آنها را انداخته است" (ص ۱۱۱). برای کسی که با تاریخ فلسفه و آشنائی داشته باشد این سؤال پیش می آید که این یک امتخصصین در فلسفه الهی هستند که باین د و مکتب ماتریالیسم قرار دارند؟ بیروان حکمت الهی همیشه سرسخت ترین دشمنان ماتریالیست بوده اند، هر قدر متفکری در پیروی از فلسفه ماتریالیستی پیگیر تر بود، بیشتر د چار قهر و غضب الهیون قرار گرفته است. برای اینکه ضدیت و خصومت الهیون با ماتریالیست ها روشن شود، بیکی از کتب مشهور مذهب امامیه رجوع میکنیم. در کتاب منسوب به فیسید مرتضی بند اعی حسینی رازی موسوم به "بصره العوام" نوشته شده: "بدانکه مذهب فلسفه مختلف است" (۳) و پس از توضیح بعضی مکاتب فلسفی یونان قدیم از طرفداران افلاطون و ارسطو و فیثاغورث و آلسود یکران گرفته تا بیروان فارابی و ابن سینا مینویسد: "اگر فضا یح کفر این ملاعین حمله یاد کنیم بعد از اتمام نشود" (۴). مولف از این "فلسفه مختلف" خصوصاً آنها را کافر و ملعون می شمارد که "گویند عالم د و آفریننده است و جز از نیسا هیچ سرای دیگر نیست" (۵). آقای صفائی خود در تعریف ماتریالیسم نوشته است: "ماتریالیسم مکتب مادیت و انکار ماوراء الطبیعه است" (۶). — درست تر آنست که انکار اید هالیسم است. و در بیان متافیزیسیم که از نظر او همان حکمت الهی است تذکر میشود که: "متافیزیک بمعنای ماوراء الطبیعه میباشد" (۷). — پس در این صورت چگونه ممکن است فلسفه الهی یا بقول ایشان مابعد الطبیعه که انکار ماتریالیسم است حد فاصل د و مکتب — ماتریالیستی یعنی در هر حال منسوب به جبهه ماتریالیسم باشد؟

آیا این مغلطه های آشکار در اصطلاحات و مفاهیم و تعاریف و این ضد و نقیض گویی باین منظور نیست که جنبه اید هالیستی و ارتجاعی آن عقایدی که افات صفائی ترویج میکنند از انظار مستور ماند؟ و آیا ما حق نداریم آنچه که ایشان بناحق درباره دکتر ارانی گفته اند بحق درباره خود شان بگوئیم که: "این معنی یا ناشی از بیسوادی و بی اطلاعی از مباحث فلسفه و کلام است یا تقلب و تحریف بمنظور سیاسی" (۸). — لیکن استاد علم کلام که پی برده "چنانکه باین روش مشیر نمیتوان بجنگ سلاح اتعی رفت، در مقابل "شبهات

- | | |
|--|-------------------------------|
| (۱) — علم کلام ص ۱۱۳ | (۲) — علم کلام ص ۱۱۱ |
| (۳) — بصره العوام چاپ تهران — مابعد حمیدری ص ۴ | (۴) — بصره العوام صفحات ۴ و ۵ |
| (۵) — همان کتاب ص ۵۴ | (۶) — علم کلام ص ۱۱۰ |
| (۷) — علم کلام ص ۱۱۱ | (۸) — همان کتاب ص ۲۳۲ |

و مغالطات عصری ماتریالیستها هم با استدلالها و احتجاجات دانشمندان پیش نمیتوان اکتفا کرد (۱) شجاعت بیشتری بخرچ داده، نه فقط الهیون را بصف ماتریالیستها وارد میکند، بلکه اصل "تغییر دیاکتیکی" را هم در ظاهر امر چیز پیرین با افتاد و ات تلقی کرده و معتقد است که حتی بعضی از فلاسفه کهن گویا صیقلتر از مارکس و انگلس - بدان پی برده بودند. او میگوید: "بامختصر مطالعه ای در آراء و عقاید خدایرستان ... مسلم خواهد شد که نهایت پی انصافی است که متافیزیسم را یک مکتب جمود معرفی کنند (۲) ."

البته ابیه بینیم این مطالعه مختصر ایشان از چه قرار است. استاد دانشگاه در کتاب خود از چهار نوع حرکت (اینس - وضعی - کتب - کیفی) سخن گفته و منظره "حرکت جوهری" صدرای شیرازی اشاره نموده - بالاخره چنین نتیجه میگیرد: "این نظریه موضوع تحول و حرکت را در موجودات صیقل از نظریه دیاکتیکی ثابت میکند (۳) . " چون مجله "دنیا" در شماره های گذشته خود کم و بیش در این باره سخن گفته است در اینجا فقط بمتکرار این مطلب اکتفا میکنیم که مانده فقط منکر وجود عناصر روشنی از تفکر دیاکتیکی (نهایتا لیسیم دیاکتیک) در فلسفه صدرای شیرازی نمی باشیم، بلکه چنانچه بکرات گفته شده است بررسی و توضیح درست این نکات حایل ضروری و یکی از وظایف پرافتخار هر دانشمند ایرانی میدانیم که بخواهد در رشته تاریخ فلسفه ایران به تحقیق و تفرس بپردازد. اما آنچه در اینجا باید متذکر شد اینست که آقای صفائی نشان نمیدهد که از اسلوب دیاکتیک که انتقاد و تالیف اصلی خویش قرار داد و اطلاع لازم را ندارد. او متوجه نیست که اسلوب دیاکتیک اسلوب بررسی و تدقیق و همانطور که ممکن است مورد استفاده یک ماتریالیست قرار گیرد میتواند در تحقیقات یک ایده آلیست نیز بکاربرد شود. اسلوب دیاکتیک در تحقیقات انعکاسی آزاد دیاکتیک واقعی و عینی در مغز انسان است و این واقعیت عینی همانا تکرار در ذهن یک ماتریالیست میتواند منعکس شود در شعریک ایده آلیست نیز میتواند انعکاس یابد. تاریخ فلسفه - نمونه های زیادی از این موضوع را داده است. در یونان قدیم مثلا هراکلیت (که صفائی در صفحه ۱۳ کتاب خود ضمن قطعه ای که از قول استالین از فاطر فلسفی لنین نقل کرده و همچنین در صفحات دیگر از او نام میبرد) یکی از متفکرین بزرگی بود که در سیستم فلسفی ماتریالیسم بدوی خود اسلوب دیاکتیک را بکار میبرد. در وراثت اخیر هگل فیلسوف شهیر آلمانی کسی بود که قوانین دیاکتیک را بنحوی بارز فرمول بندی کرد. اما دیاکتیک هگلی، دیاکتیکی منطقی بر سیستم فلسفه ایده آلیستی بود. آقای صفائی تصور میکند کشف تازه و بزرگی کرده و خیال خود "تاریخ" ماتریالیسم دیاکتیک را از هم گسسته است (۴) . کارل مارکس خود در کتاب مشهور "سرمایه" میگوید غیر جمع اضداد و مقلد او دیکتارانی است (۵) . "اسلوب دیاکتیکی من نه تنها در بنیاد خود با اسلوب (در متمم جلد یکم، چاپ دوم بزبان آلمانی) میگوید: "اسلوب دیاکتیکی من نه تنها در بنیاد خود با اسلوب هگل تفاوت دارد بلکه مستقیما متضاد آن میباشد. در نظر هگل تفکر و وی آنرا تحت عنوان ایده محلی ذات - مستقلا می شمارد، آفریننده و بنیای واقعی است و عقیده او بنیای واقعی انعکاسی است از ایده و تفکر - در صورتی که برعکس در نظر من ایده چیزی نیست جز همان ماده که بدماغ انسان منتقل شده و در آن تغییر شکل یافته است." بدین ترتیب تنها "جمع اضداد" هگلسی غیاز "جمع اضداد" مارکسیست بلکه تمام فلسفه هگل مستقیما متضاد فلسفه مارکس است؛ زیرا فلسفه مارکسیستی فلسفه ماتریالیسم پیگیر است. از این لحاظ نیز اسلوب دیاکتیک مارکسیستی با دیاکتیکی که متعاصرش در سیستم فلسفه ایده آلیستی و شعریک مثلا صدرالدین شیرازی دیده میشود - (وجود چنین دیاکتیکی را در نزد صدراکسی منکر نیست) تفاوت اساسی دارد. اما آقای صفائی عقیده - دیگری دارد. بنظر او "تفاوتی که بین متافیزیسم (منظورش الهیات است) و ماتریالیسم دیاکتیک هست اینست که دیاکتیکی تحول و حرکت را شامل همه چیز میدانند، حتی علوم و ادراکات و اصول اخلاقی و اجتماعی را، هیچ چیز حتی بدیهیات را از قانون تحول استثناء نمیکند؛ برخلاف متافیزیسیم (یعنی تئولوگ) که صمیمت تحول را نسبت به هر چیز منکر است (۵) . " برای اینکه با صراحت خود ثابت کند که قانون "تغییر و تحول لاف" - استثنائی دارد و احتجاج خود را بحد اعلی برساند دست به شیرینکاری زد همینویسد: "بعلاوه اگر این قانون هیچ استثنائی ندارد، خود این قانون چرا عجز بر جهت شده و تکیه بر معناداریت مطلق زده است و دستخوش تحول نمیشود. مگر این قانون زائید و فکر متحول بشر نیست (۶) ."

- | | | |
|-----------------------|-------------------------------|---------------------|
| (۱) - علم کلام ص ۴ | (۲) همان کتاب صفحات ۱۱۳ - ۱۱۴ | (۳) همان کتاب ص ۱۱۴ |
| (۴) - همان کتاب ص ۱۳۸ | (۵) همان کتاب ص ۱۱۴ | (۶) همان کتاب ص ۱۱۵ |

اولا - برای اینکه خاطر آقای صفائی آسوده شود باید گفت که از نظر ماتریالیسم دیاکتیک یگانه لایتغیر مطلق ابدی و لایزال همانا ماده و اشیا متغیر است که همه پدیدهای جهان مظاهر گوناگون آنند .
ثانیا - در جواب سؤال ایشان باید گفت : خیر (این قانون نیز مانند سایر قوانین علمی) نه قوانین حقوقی (جنبه عینی دارد نه ذهنی) . قوانین علمی زائیده فکر بشر نیستند ، بلکه انعکاسی هستند از روابط ضروری عینی (که در خارج از ذهن انسان بین پدیده ها وجود دارند) در ذهن بشر . فکرا انسان قوانین علمی را عینی زاید و خلق نمیکند ، بلکه آنها را در طبیعت واقعی خارجی کشف کرده و بخدمت خود و امید آرد . آهن در برابر حرارت درازد و مقابل پروتکتور میشود ، چه انسان بداند یا نداند ، یا اساسا وجود داشته باشد یا نه . انعکاس این رابطه واقعی و ضروری بین آهن و حرارت در مغز انسان یک قانون علمی به ما عرضه میدارد . قانون ظروف مرتبطه را ارسطو کشف کرد نه ایجاد ، پیرازا و همباب درد و ظرف مربوط بهم در یک سطح قرار میگیرد . اختراعات بشر نیز هیچیک از چهارچوبه عمل قوانین عینی واقعی خارج نیست . اگر بشر طبیعت را تغییر میدهد و نیز وهای - پیکران آنها بخدمت خود و امید آرد همه و همه از راه شناختن و کشف قوانین طبیعی ، در برابر هم گذاردن آنها ، موثر ساختن یکی در دیگری ، تغییر دادن محیط و شرایط عمل دسته ای از این قوانین طبق دسته دیگرها و یا آخره - تحصیل نتایج مطلوب است . درد و ظرف مرتبط نیز البته میتوان سطح آب یکی را مثلا با ایجاد فشار روی آن پائینتر از دیگری برد . اما این خود با استفاده از قانون عینی واقعی دیگری که قانون فشار باشد علمی است . اگر بشر امروز به استفاده از انرژی پیکران داخل اتم آغاز کرده است فقط به علت آنستکه توانسته قوانین ضروری عینی موجودیت اتم را بشناسد . این قوانین که تازه شناختن آنها آغاز شد " زائیده فکر متحول بشر " نیستند ، بلکه میلیاردها میلیارد سال ، هنوز قبل از پیدایش انسان به همراه خود اتم وجود خارجی داشته اند . در این باره دکتر ارانی در کتاب خود " ماتریالیسم دیاکتیک " قطع نظر از اثر مشهور انگلس " آنتی دهرینگ " آورده است که :

" اصول و قوانین کلی مبداء شروع تحقیقات علمی نبوده بلکه نتیجه تحقیقات علمی میباشند . نه اینستکه ما قوانین کلی (موجود در فکر) را بطبیعت و تاریخ بشر تطبیق میدهم بلکه ما اصول را از آنها نتیجه میگیریم . نه اینکه طبیعت و عالم انسان این قوانین (موجود در فکر) را تعقیب میکند بلکه قوانین تاحد یکسه با طبیعت موافقت دارند صحیح میباشند . " (۱)

اما آنچه بالاخص مربوط بقوانین دیاکتیک است دید میشود که آقای سید احمد صفائی بین دیاکتیک با اصطلاح " عینی " و دیاکتیک " ذهنی " تمیز نمیکند آرد . انگلس در کتاب خود " دیاکتیک طبیعت " در این باره میگوید :
" دیاکتیک با اصطلاح " عینی " در تمام طبیعت حکم فرماست ، دیاکتیک با " " ذهنی " یعنی تفکر دیاکتیکی فقط عبارت از انعکاسی از حرکت حکم فرما در همه طبیعت از راه تضاد هاست - تضاد هائیکه حیات طبیعت مشروط به بارز و داعی آنها و انتقال متقابل یکی بد دیگری یا بشکل عالتر میباشند (۲) " .
همین مطالب را ارانی توضیح میدهد :

" دقت کنید که دو مفهوم را باید یکدیگر مخلوط نکنید . اگر صحبت از دیاکتیک در طبیعت باشد غرض واقعیت دیاکتیک یعنی تاثیر متقابل اجزا طبیعت و تکاپوی آنها بدون ارتباط بطرز تفکر بشر است . و اگر صحبت از اسلوب دیاکتیک باشد غرض تصویری از واقعیت دیاکتیک در مغز ماست که بایک واقعیت تظیر است و طریقه استدلال ماست " (۳)

اما آقای صفائی این دقت را نکرده ، دو مفهوم را باید یکدیگر مخلوط کرده است . آقای سید احمد صفائی از کلیت و عمومیت داشتن این قانون دیاکتیک خیلی ناراحت است . اما چه میشود کرد اگر تاحال انسان حادثهای پدید آمده ، جسمی که وجود واقعی داشته باشد ولی دستخوش حرکت و تغییر و تبدل

(۱) - ف . انگلس ، آنتی دهرینگ ، چاپ روسی ۱۹۴۸ ص ۳۴ ، دکتر ارانی ، ماتریالیسم دیاکتیک ، تهران فروردین ۱۳۲۵ ص ۲۷

(۲) - ف . انگلس ، دیاکتیک طبیعت ، چاپ روسی ۱۹۴۸ ص ۱۵۸ (۳) - دکتر ارانی ، ماتریالیسم دیاکتیک ص ۶۰

وتحول نبود میباشد نمیشناختند * بهمین دلیل نیز منطقی و عقل سلیم حکم بکلیت و صومیت این قانون نمیکند * ولی استاد طبرکلام ناراحت شده و میخواهد بهر نحوی هست مفری برای خسالتی بیابد و طبرغم علم و عقل و سلیم باین نتیجه میرسد که " لامحاله موجود اتی (۴) از تحول معاف میباشند (۱) " .

انتقاد سید احمد صفائی از اصل دیگر دیاکتیک * درباره اصل دوم دیاکتیک - قانون " تاثیر متقابل " - نیز منقذ ماعین همین راه را پیموده است * یعنی باز پس از شرح چند کلمه ای از این اصل فقط " کلیت و صومیت دادن " با نرائند رستمد اند * و میگوید : " چگونه ممکن است فلاسفه الهی که منظم جهان را نظام علوی معلولی میدانند موجودات را جامد ، پایان یافته و غیر مرتبط بهم بدانند ؟ * اینجاست که اشکال در کلیت و صومیت این قانون است . خلاصه دلیلی برای تعمیم اصل تاثیر متقابل هر چیز در هر چیز در دست نیست (۲) * در جای دیگر باز تکرار میکند که : " طرفداران دیاکتیک میگویند همه چیز به هم پیوسته است (۳) " .

آقای صفائی اول این قانون دیاکتیک را تحریف میکند تا بعد بتواند از آن انتقاد کند * هیچیک از انبیا و پیروان ماتریالیسم دیاکتیک در هیچ جا نگفته است که " هر چیز در هر چیز " و " همه چیز در همه چیز " بدون قید و شرط بدون چگونگی و میزان ارتباط تاثیر میکند * برای اینکه این تحریف آشکار شود نقل قولی از انراستالین بنام " درباره ماتریالیسم دیاکتیک " و ماتریالیسم تاریخی که ترجمه فارسی آن مکرر بجا رسیده است (و آقای صفائی در صفحه ۱۳ کتاب خود بخلط یعنی تحت عنوان " ماتریالیسم دیاکتیک تاریخی " از آن نامبرده) در اینجاست

" دیاکتیک برخلاف متافیزیک طبیعت را مجموعه تصادفات اشیا و پدیده ها میگوید از یکدیگر مجزا و منفرد بوده و باید یکدیگر وابستگی ندارند نمیدانند ، بلکه برعکس - طبیعت را مجموعه واحد تامی از اشیا و پدیده ها میگوید باید یکدیگر رابطه داشته بطور آنی بهم وابسته بوده و مشروط بیکدیگر میشوند * از این رو متد دیاکتیکی - معتقد است که هیچگونه پدیده ای در طبیعت منفرد آمدن و در نظر گرفتن روابط آن با سایر پدیده های محیطش (دقت کنید ، نه با هر پدیده ای) نمیتواند مفهوم واقع شود * زیرا پدیده ها در هر رشته از طبیعت که تصور کنیم وقتی خارج از شرایط محیط خود محدود میشوند (توجه کنید) با در نظر گرفتن روابط جدا میشوند بیکدیگر با سایر پدیده های همجوار خود (نه هر پدیده ای) دارد ملاحت کنیم ، می بینیم که مفهوم واقع شده و میتوان آنرا توضیح داد " .

بیانی است روشن که احتیاجی به توضیح اضافی ندارد * دید میشود که " مغلطه و قلب " را پیروان مکتب ماتریالیسم دیاکتیک نمیکند ، بلکه استاد علم کلام میکند * دید میشود که کلیت و صومیت این قانون دیاکتیکی که تجربه و عقل آنرا تأیید و تصدیق کرد هم میکند از این بذل است که طبیعت بطور کلی (جامعه و تفکر بشر هم جزئی از آنست) مجموعه واحد تامی از اشیا و پدیده ها نیست که باید یکدیگر رابطه الی و ارگانیک دارند * اما انتقاد آقای صفائی از این اصل تحریف شده کرده است : برای اینکه با اصطلاح خود ثابت کند که " هر چیز

در هر چیز " و " همه چیز در همه چیز " تاثیر نمیکند (که هیچ پیرو مکتب ماتریالیسم دیاکتیک چنین ادعائی نکرده) آقای صفائی بعلم شیعی توسل جست ، عناصر شیمیائی را که میل ترکیبی بهم ندارند مثال میآورد * پاسخ این - موضوع را مابعدیه همکار ایشان استاد شیعی دانشگاه میگذارد تا برای آقای صفائی درباره عمل کاتالیزورها در شیمی و شرایط تاثیر عناصر توضیحی بدهند * اما چون آقای سید احمد صفائی تلاش زیادی در آرد از راه بازی با اصطلاحات و قوانین و تعاریف علوم پدیده از جمله فیزیک و شیمی خود را دانشمندی مرقی و طرفدار نظریات نوجلو مکر سازد و ادعای خود را " حقایق ثابت را بزبان عصری بدانشجویان بیاموزد (۴) " ما آشکار ساختن ماهیت ارتجاعی آنرا لازم میدانیم * آقای صفائی ظاهراً خود را طرفدار حرکت و تحول نشان میدهد و در بحث از اصل یک دیاکتیک میگوید : " نهایت بی انصافی است که ماتریالیسم را یک مکتب جمود معرفی کنند (۵) " اما معلما در سراسر کتاب خود میکوشد تا اصل حرکت و تحول را در تمام رشته های وجود بنحوی از انحاء تخلف کند - در طبیعت بیجان بامیان نکشیدن -

(۲) - علم کلام صفحات ۱۱۵ - ۱۱۶

(۱) - علم کلام ص ۱۱۵

(۵) - علم کلام ص ۱۱۴

(۴) - همان کتاب ص ۴

(۳) - همان کتاب ص ۱۱۶

موضوع " معدوم شدن ماده " و تعبیر خود سرائه و نظ از اصل تبدیل ماده و انرژی ، در عالم آلی ، با تحریف و تحوطه نظریه در اوین درباره اصل انواع و الاخره و راجعاً به اصله بجهان بینی ماتریالیسم دیا لکتیک و تبیت و افترا به مارکسیست ها . آقای صفائی برای انکار تکامل در عالم ماده " تشعشع را دیم را مثال آورد مینویسد " مسلم است اتم را دیم باد زنتکراسیون بسوی کمال نمیرود بلکه بعکس بوده " نقصان و نابودی میرود ، یعنی را دیم در اثر تشعشع به دردی مبدل بسرب میشود (۱) " . آیا مبدل بسرب شدن را دیم ؟ را دیم را دیم نمیشود بلکه بشعاع و انرژی (اشعه الفا - بتا - گاما) مبدل میشود . این يك تحول از يك حالت کیف به حالت کیف دیگر است . و اگر از نقطه نظر آقای صفائی تبدیل بسرب (جسم غلیظ - کثیف و سنگین) شده نقصان است پس حارث دیگر قضیه یعنی تشعشع (تبدیل شدن به اشعه رقیق و سبک) را که در جهت عکس " نقصان " است باید " تکامل " دانست اما درباره عالم آلی و تکامل موجودات زنده و آقای صفائی با انکار " باز رجای ترین نظریه ها و انواع مخلوطه و فسفطه و تشعشع نظریه در اوین را " بی شک از نظریه ها و آراء جنونی " معرفی کند (۲) . و با لحن خصمانه و برازین و نفرت اظهار خوشوقتی میکند که گوید " خوشبختانه دانشمندان پندیده این تئوری را زده اند و تارویود آنرا از هم گسسته اند " در اوین را دیوانه و مثلاً فیرکورا بزرگترین متخصص جلوه دادن خود نمونه دیگری از " بیطرفی صیغری " استاد - دانشگاه " در علم و فرهنگ " است . لیکن چه کسی نمیداند که نظریه در اوین در باب پیدایش انواع یگانه نظریه علمی است که تحول انواع و پیدایش انسان را توضیح میدهد . اما آقای صفائی چنانچه از صفحه ۱۵۵ کتابشان پیدایش افسانه آدم و حواری بر این نظریه علمی مخصص کرده اند و به قانع شده اند . و الاخره آنچه او علیحده کسب و برای تکذیب اصل تکامل در جامعه بشری میگوید از این مقاله مختصر که پیش روشن میگردد که تا چه حد آقای صفائی از تکامل اجتماعی هراسناک است . بیجهت نیست که استاد علم کلام مخصصاً به قانون بقا " ماده و توضیحات ارزنده و دگرارانی در این باره و همچنین به نظریه در اوین در باره تکامل موجودات آلی اینطور خصمانه و انتقامجویانه حمل میکند زیرا به طوریکه انگلس هم بجا میگوید تذکر داده است خاصه ایند کشف بزرگ علمی در قرن گذشته شدیدی ترین خیرات را با افکار ارتجاعی و موهومات و خرافات وارد ساختند .

چون آقای صفائی بمنظور انتقاد از فلسفه ماتریالیسم دیا لکتیک " با سلاحهای نوین " وارد معقولات شده و نظریه " معدوم شدن ماده " سخن بیان آورده است و شیعی ساختاری داخلی اتم را نیز ترسیم نموده است (۳) چند کلمه ای در این باره میگوئیم .

" معدوم شدن ماده " و معنای آن از نظر فلسفی " پیر از هر چیزها کمال تا سبب بر آتای صفائی باید گفت که این " سلاح " به هیچ وجه نو نیست و تجاوز از نهاده سال پیر از از فیزیک و انبهای اید هالیست در باره علییه ماتریالیسم دیا لکتیک آموخته شد و در میدان علم و عمل و تئوری و تجربه کنونی و انبهای خود را کاملاً انکار ساخته است . برای روشن شدن در مطلب و رعایت اختصار یکتاب مشهور لنین " ماتریالیسم و امپیریستی " را مطالعه کنیم . در این کتاب که در سال ۱۹۰۸ یعنی ۵۲ سال پیش نوشته شده و لنین به تفصیل پیرامون " معدوم شدن ماده " و سایر تئوریهای عصر خود و نتایج فلسفی آنها سخن گفته است . در قسمت دوم از فصل پنجم کتاب منبر زیر عنوان " ماد معدوم شده " لنین با هیت و مقصد آن جار و جنجالی را که فیزیک و انبهای اید هالیست و اید ثولوجیکای " بقات - حاکمه ارتجاعی در اطراف این مطلب بر پا کرد میخیان خود میخواستند مثل آقای صفائی ماتریالیسم را از حیثیت بیاندازند بر ملا کرده ، پس از تشریح ساختمان اتم مینویسد :

" وقتی فیزیک و انبها میگویند : " ماد معدوم میشود " آنها می خواهند بگویند که دانش طبیعت شناسی تاکنون تمامد قیقات خود پیرامون دنیای فیزیکی را بمصفهوم آخرین - ماده ، الکتریسته و امیر منجر میساخت ، اما اکنون فقط دو عنصر آخری باقی میماند ، زیرا ماد فرامکن است به الکتریسته بدل گردد . اتم را میتوان بعنوان منظومه شمسی بینهایت کوچکی تشریح نمود که در درون این منظومه الکترونها منفی با سرعت معینی ... بدور الکترتون مثبت در حرکت کنند .

سپس لنین اضافه میکند که :

- (۱) - علم کلام ص ۱۴۲ (۲) همان کتاب ص ۱۴۶ (۳) - همان کتاب ص ۱۴۳ (۴) - همان کتاب صفحات ۱۳۲ - ۱۳۶

" دانش طبیعت شناسی ما را به " وحدت‌تعداد " هدایت می‌کند - اینست مشهور واقعی عبارات معدوم شدن ماد موجدیل ماد به الکتریسیت و غیره که عد زیاگ را گرام می‌کند " . ماد معدوم می‌شود " - بدان معناست که آن سرحد یکه تاکنون ماماد ه را تا آن حد می‌شناختیم معدوم می‌شود " . دانش ما زودتر می‌گردد ، آنچه خاصیتی از ماد معدوم می‌شوند که سابقاً مطلق ، غیر قابل تغییر ، اولین خاصیت به نظر می‌رسیدند (غیر قابل نفوذ بودن ، ایترسی ، جرم و غیره) و اکنون نیستی و مخصوصی برخی از احالات ماد به نظر می‌رسند " زیرا تنها " خاصیت ماد " که سبب ماتیالیسم فلسفی بسته به اعتراف آنست خاصیت واقعیت‌مندی بودن ، در خارج شعور ما وجود داشتن است (۱) " .

درست سی سال از انتشار اثر ارزشمند دکتر ارانی " تئوریهای علم " می‌گذرد . در این اثر زیر عنوان گویای " مقدمات صحیح و نتایج غلط ارتجاعی در علم " پیرامون موضوع " معدوم شدن ماد " و نتایج فلسفی آن نسبتاً به تفصیل بحث شده است . از این موضوعاً بکتاب مشهور لنین اشار کرد می‌توانیم : " کتاب " ماتیالیسم و امپیریکی تیسیسم " این موضوع را باند از کافی تشریح نموده " . این مروج برجسته مارکسیزم - لنینیسم در این تعریفی را که لنین از نظر فلسفی برای ماد کرده نقل نموده متذکر می‌شود که : " عامل مهم در این اشتباه اینست که مخالفین اختلاف مابین " اصول مادی دیالکتیک " و " اصول مادی متافیزیک " را درک نمی‌کنند (۲) " . دست‌آورد های عظیم علم و فن در سالهای پس از تالیف کتب نامبرده یکبار دیگر صحت و قدرت افکار لنین را به ثبوت رسانده نشان می‌دهد که دانش رفته رفته میسر از پیش‌ریش را به " وحدت‌تعداد " هدایت می‌کند " روز بروز روشن تر می‌شود که آنچه در جهان واقعی عینی وجود دارد چیز دیگری نیست جز مظاهر نگارنگ و گوناگون یک واقعیت عینی متغیر و متحول که ماد نام دارد . اگر باز هم آقای صفائی " گمراه شده " و یامیخواهد " عد مزایای را گمراه کند " باید گفت که پیش از ۵۰ سال پیش برای جلوگیری از چنین گمراهی اقدام جدی و گرانبهای شده است . چنانچه سرپای کتاب " علم‌کلام " نشان می‌دهد مولف نصف فقط " اختلاف مابین اصول مادی دیالکتیک و اصول مادی متافیزیک را درک نکرده است ، بلکه با اساسی ترین مسئله فلسفه که عبارت از مسئله مناسبات بین ماد و شعور ، طبیعت و روح ، عینی و ذهنی است توجه نداشته است .

انتقاد آقای صفائی از اصل " تضاد یا وحدت ضدین " . در اینجا دیگر منقد ماروژن سابق خود را کنار گذاشته و بیکباره علیه اصل وحدت و مبارزه ضدین قیام می‌کند . دیگر صحبت بر سر کلیت و عمومیت نیست . او حتی همان دوسه سطر توضیح سرودست شکسته ایراد که در باره اصول سابق الذکر می‌داد در این مورد زائد دانسته " انتقاد " خود را چنین آغاز می‌کند : " از ابتدای پیدایش فلسفه بین تمام فلاسفه ، بلکه عقاید جهان معروف است که دو موضوع متضاد یاد و حکم متناقض هرگز با هم جمع نمی‌شوند " ولی پیروان مکتب دیالکتیک ، برخلاف تمام متفکرین عالم ، اساس منطق خود را روی جمع ضدین که در اصطلاح آنها اعم از نقیضین است بنا کرده و گفته اند موجودات جهان مجموعه اعداد اند و چرخهای تکامل ، در محور وحدت ضدین می‌گردد (۳) " .

برای آنکه به بنییم آیا حقیقتاً " تمام فلاسفه بلکه عقاید جهان " با اصل وحدت ضدین مخالفند یا نه یکی و نمونه کوچک ذکر می‌کنیم : ابویوسف یعقوب ابن اسحق الکندی فیلسوف بزرگ قرن نهیلهادی در باره " نفوس - جزئییه بشریه " میگوید - این نفوس " در عین تعلق خود با اجسام از قید اجسام آزادند " آیا او در اینجا جمع ضدین (تعلق - آزادی) نکرده است ؟ این بود در باره " نفوس جزئی " اما در باره " وجود جزئی " جلال الدین رومی از این هم صریح تر گفته است :

خاصه جزوی کو ز اعداد است جمع	ز آب و خاک و آتش وادست جمع
زندگانی آشتی ضد هاست	مرک آن کاند رمیان شان جنگ خاست
صلح اعداد است این بحر جهان	جنگ اعداد است عمر جاودان

(۱) - آثار لنین ، چاپ چهارم بزبان روسی ، جلد ۱۴ ص ۲۴۷

(۲) - دکتر ارانی ، رساله تئوریهای علم ، چاپ دوم ، نمره ۸ سلسله انتشارات علمی ص ۲۹

(۳) - علم‌کلام ص ۱۱۷

برای اینکه خوانند، را بجای دوری نبرد، یا ششم صفحات ۱۳۷ تا ۱۳۹ کتاب خود آقای صفائی رجوع کنیم. مولف خود از هر اکلیت و هگل نام برده. البته بدو ن آنکه اختلاف بین دیا لکتیک هگل و دیا لکتیک هر اکلیت از یک طرف، و بین آنها و دیا لکتیک مارکس را از طرف دیگر درک کرده توضیح دهد. مینویسد: "دکتر ارانی و پیشرو او مائیک را از هگل... اقتباس کرده اند (۱)". و این را در جایش ذکر کرده است که مخصوصا از اصل وحدت بین صحبت میکنند. آقای صفائی بالاخره باین نتیجه میرسد که: "مقابلانی را که هگل مقابل هم قرار میدهد مفاهیم کلیه انتزاعیه هستند که حقیقتا وجود ندارند... و این مطلب معنای معقولی است، برخلاف آنچه مارکس پرخیا ل خود تفسیر عقیده هگل قرار داده است (۲)". هاز میگوید: "علی ایحال جمع اعدادی که هگل میگوید غیر از جمع اعداد مارکس و مقلد او دکتر ارانی است". بنابراین اولاً دید میشود که "تمام متفکرین عالم" و از جمله هگل با اصل جمع اعداد مخالف نبوده اند. ثانیاً آشکار میشود که آقای صفائی مخصوصا همان جنبه ایدئالیستی فلسفه هگل را میپسندد و "معنای معقول" میداند. و اما درباره اینکه دیا لکتیک مارکس "تفسیر دیا لکتیک نیست و اساساً چنین" خیالی را هگل داشته است صریحاً گفته است که اسلوب دیا لکتیکی او از بنیاد مستقیماً متضاد دیا لکتیک هگل است چون قبلاً گفته شد تکرار را جایز نمیدانیم.

آقای صفائی در انتقاد از این اصل دیا لکتیک پس از نقل قطعه ای از اثر ارانی مینویسد: "در انتقاد فقط باین جمله قناعت میکنیم که بنابراین اصل، بین مرد و زن و نادانان هیچ اختلافی نیست چون در مفهوم بشریت متحدند، بین سم و تریاق هیچ اختلافی نیست، چون در مفهوم دارو یکی میباشند، بین مرام کمونیسم و کاپیتالیسم هیچ اختلافی نیست، چون در مفهوم مرام و مسلک متحدند. اگر اینطور است پس این همه جابروجنجال و نزاع و بین کمونیستها و کاپیتالیستها برای چیست؟ (۳)". فعلاً بگذریم از اینکه کاپیتالیسم اساساً مرام نیست بلکه یک رژیم اجتماعی - اقتصادی است.

دکتر ترقی ارانی در همان قطعه که آقای صفائی نقل کرده است در توضیح اصل نفوذ ضدین، خود با مرکب سیاه روی کاغذ سپید نوشته است که سفید و سیاه "دو چیز کاملاً متضاد میباشند" و ملافاصله چگونگی این تضاد را از نظر علمی تشریح کرده است. "زیر اتمام الوان را جذب و سفید تمام الوان را پس میدهد (سیاه و سفید)". از یک نظر یعنی از نظر صرف رنگ بودن کاملاً یکی هستند و در مفهوم رنگ... جمع شده اند. همچنین است - توضیحات ارانی در مورد سایر اعداد و وحدت و مبارزه آنان. اما آقای صفائی بدکتر ارانی چنین نسبت میدهد که گویا او گفته "بین مرد و زن و نادانان هیچ اختلافی نیست... بین سم و تریاق هیچ اختلافی نیست... بین مرام کمونیسم و کاپیتالیسم هیچ اختلافی نیست". آیا این جعل و تحریف نیست؟ دکتر ارانی نه فقط از اختلاف بلکه از "تضاد کامل... از یک نظر" صحبت میکند. اما آقای صفائی مینویسد که خیر دکتر ارانی میگوید بین آنها "هیچ اختلافی نیست". اگر هیچ اختلافی نیست پس چگونه آنها را برای وحدت ضدین نمونه آورده است؟ آیا این مغالطه نیست؟ دکتر ارانی برای توضیح اصل دیا لکتیکی وحدت ضدین یک سلسله نمونه های ساده ای آورده که قابل فهم همه باشد. طبیبان اصل زن و مرد با وجود اینکه اختلاف جنسی دارند در مفهوم انسانیت هستند. معنای این عبارت دکتر ارانی آنست که زن هم مثل مرد انسان است. طبق این قانون دیا لکتیک نباید زن را به علت اینکه مرد نیست از حقوق اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی محروم ساخت بلکه باید تمام این حقوق را برای او هم در جامعه تأمین کرد. پیروان مکتب ماتریالیسم دیا لکتیک مانند ارانی روزبه روز بیشتر و دیگران حتی جان خود را در مبارزه در راه عالیه ترین امال و عقاید انسانی یا شهامت بی نظیر فدا کردند اما آشکارا دیده میشود که حتی سخن گفتن از وحدت زن و مرد در مفهوم انسان و برابری کامل حقوق زن و مرد در اجتماع بعداً استاد علم کلام خوش نمیآید.

درباره قسمت دوم عبارت آقای صفائی پیرامون کمونیسم و کاپیتالیسم ناگفته نماند که یک ایدئالیست نموناً حزبان فکر کند. او طعنه "نزاع و کشمکش" را در اختلاف مرام و مسلک جستجو میکند. در صورتیکه علت واقعی نزاع و سرچشمه اصلی نزاع و کشمکش ها مرام و مسلک نیست بلکه عاملی است اقتصادی و مادی. مرام و مسلک کمونیسم خود اساساً از علت بوجود آمده طبقه بورژوازی طبقه کارگر استوار گردیده - ثمره کار و دسترنج او را تصاحب نموده -

بحساب ارزش اضافی که کارگزین تولید میکند سرمایه‌شروث اند وخته و هنگامیکه کارگزین بخت و گرسنه و سرگردان حق مسلم خود را طلب میکند با سر نیزه و گلوله با وی پاسخ میدهد. • بین کمونیستها یک پایتالیستها اتحاد وجود دارد نه اختلاف و نزاع یکشمکشی. • برای ایشست که کمونیستها می‌خواهند اصول اشتغال را و استعمار را نابود کنند، جامعه ای سعادت مند و مرفه بوجود آورند و این امر با منافع طبقاتی سرمایه داران کوشه بین منافات دارد. •

یک اشتباه یا تحریف دیگر آقای صفائی رانیز در اینجا توضیح داده و باطل دیگر می برد ازیم • بعقیده پیروان مکتب دیالکتیک " چرخهای تکامل در محور وحدت ضدین " نه، بلکه در محور مبارزه ضدین میگردد. از نظر ماتریالیسم دیالکتیک در اصل " وحدت و مبارزه اضداد " وحدت جنبه نسبی و موقتی و مبارزه جنبه مطلق و دائمی دارد. • اهمیت خاص این اصل ماتریالیسم دیالکتیک در اینست که منبع و منشأ حرکت و تغییر و تحول را صحیح توضیح میدهد. • موضوع منبع و منشأ حرکت و تغییر از قدیم الایام یکی از مهم ترین مسائل فلسفه بوده است. • عدم درک درست آن متفکرین زیادی را ناچار غرض وجود یک " محرك اولیه " یا " غریبه اولیه " و امثالهم نموده راه را برای الهیست باز کرده است. • این اصل دیالکتیک نشان میدهد که حرکت و تغییر و تحول و تبدل احتیاجی به منبع و منشأ خارجی ندارد. • البته این بدان معنا نیست که ماتریالیسم دیالکتیک حرکتی را که بوسیله محرك خارجی بوجود آید انکار میکند. • این نکته ایست واضح که کشف آن کار دشواری نیست. • کار مهم و خدمت اساسی اسلوب دیالکتیک همانا کشف سرچشمه و منبع داخلی حرکت است. • حرکت شکل هستی ماده است - از تضاد های درونی آن سرچشمه - میگردد. • ماده بدون حرکت و حرکت بدون ماده نمیتواند وجود خارجی داشته باشد. • مخصوصا همین اصل ماتریالیسم دیالکتیک است که حائی برای " محرك اولی " و " غریبه اولیه " باقی نمیگذارد. • همین اصل است که قانون طبیعی و حقیقی رشد جوامع انسانی را نیز بد رستی توضیح داده نشان میدهد که تاریخ بشر، پس از کمون اولیه تا دین کمونیزم عبارت است از مبارزه طبقاتی. • به همین دلیل نیز دکتر صفائی که آید طولی که جامعه طبقاتی است مانند مارگزیده، ای که از طباب سید و سپاه میترسد از بررسی و تدقیق صحیح رد اراف این قانون هراس دارد. • او پس از آنکه قطعاعی از آثار ژورژ پلوشن و دیگران را در کتاب خود میآورد با صلاح خویش در رد و انقاد گذاران با میگوید " ماهرقد رخود را تعریف دهم نمیتوانیم خود را قانع کنیم، تا آنجا که ماشین را که در کارا قرار گرفته و هنوز سوچ آن زده نشده و متحرک بد انیم تا باین وسیله حرکت سکون را یکجا جمع کنیم (۱) ". • اتفاقا اشتباه آقای صفائی هم در همین جا است که متوجه نیست (یا نمیخواهد متوجه باشد) ماشین که در کارا قرار گرفته و هنوز سوچ آن زده نشده و نیز در حرکت است، متعین به نسبت چهار دیوار کارا، به نسبت بسط زمین بلکه به همراه کره زمین به تبعیت از حرکات وضعی و انتقالی آن. • بعلمت همین حرکت است که ماشین در کارا قرار گرفته است. • اگر حرکات وضعی و انتقالی زمین نبود اساسا خود زمین وجود نداشت تا آقای صفائی روی آن پیدا شود و کارا را نشانند و در کارا ماشین نگذارد. • این از لحاظ حرکت ساد مکانیکی، یعنی حرکت به مفهوم تغییر مکان. • اما حرکت از نظر ماتریالیسم دیالکتیک اقم از تغییر و تحول و تبدل است. • حرکت انواع و مفاهیم مختلفی (مکانیکی، فیزیکی، شیمیایی، اجتماعی) دارد حرکت دیالکتیکی پیچیده ترین و بالاترین شکل حرکت و مفهوم دیالکتیکی حرکت بالاترین مفهوم حرکت است. • برای مثال نمونه ای میآوریم که از د اثر اطلاعات استاد کالام نیز خارج نباشد. • بطوریکه دید میشود آقای صفائی نسبت به صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی ارادت دارد. • و مانند علای دیگر اسلامی آن متفکر بزرگ را تکفیر نمیکند. • آیا نظریه " حرکت جوهری " صدر العالیهین که بعقیده آقای صفائی " موضوع تحول و حرکت را در موجود است " از نظریه دیالکتیکی ثابت میکند (۲)؟ • در بار ماشین ایشان صادق نیست؟ آیا ماشینی که در کارا قرار گرفته، در صورتیکه هیت به حرکت هم در نیاید، در اثر حرکت " کون و فساد " ریه تباهی نمیرود؟ و آیا این حرکت و تغییر ماهوی در عین همان سکون ظاهری صورت نمیکرد؟

ماتریالیسم دیالکتیک معتقد است که حرکت مطلق، عام و دائم است، در حالیکه سکون نسبی، جزئی و موقتی است. • تفاوت بین مفهوم دیالکتیکی حرکت و مفهوم مکانیکی آن نیز در اینست که از نظر ماتریالیسم مکانیک مبنای حرکت سکون است و حرکت نسبت به سکون سنجیده میشود. • همانطور که آقای سید احمد صفائی حرکت ماشین را فقط به چهار دیوار کارا میسنجد (در صورتیکه از نظر ماتریالیسم دیالکتیک، برعکس مبدأ و مبنای حرکت است سکون نسبت به حرکت سنجیده و فهمیده میشود) چنانکه در حقیقت ماشین نسبت به کارا از اینر وساکن بنظر میرسد که حرکت

بأهم بیک سرعت و در مسیر موازی در حرکتند . منظور دکتر ارانی از اینکه در تعریف سکون میگوید " سکون حرکتی است که سرعت آن صفر باشد " نیز همین است که نشان دهد سکون را باید نسبت به حرکت سنجید ، که حرکت مطلق ، کلی و دائمی است و سکون نسبی ، جزئی و موقتی . آما دیده میشود که این وحدت ساده حرکت و سکون با وحشت آقای صفائی است .

ممکن است برای خواننده این سؤال پیش آید که واقعا این حقایق روشن را که درک آنها برای فکری پیشروی بشر امروز چندان دشوار نیست آقای صفائی چرا با این سرسختی و عناد و خصومت تکذیب میکند و سایر دانشمندان نیز به تشکیل جبهه واحدی برای مبارزه علیه آن دعوت نمینماید ؟ خود آقای صفائی در چند جای کتاب خاصه آنجا که اصل دیگر ماتریالیسم دیاکتیک انتقاد کرده پرد ، از روی نیت واقعی خویش بر داشته است .

انتقاد آقای سید احمد صفائی از قانون جهش . آقای صفائی مینویسد : " در نوشتههای پیروان مکتب دیاکتیک ، هر جا که قانون جهش میرسد برای توضیح به آب مثال میزنند . . . البته مثال منبورد در محل خود صحیح است ولی نتیجه ای از این قانون عاید آنان نمیشود ، بلکه با اصول سابقه منافات دارد ، زیرا مطابق اصول قبلی تغییرات تدریجی و مارپیچی بود موسیله تضاد داخلی بدون احتیاج به نیروی خارجی انجام میشود ، ولی طبق این قانون تغییر ناگهانی و دوری است موسیله تضاد خارجی که حرارت باشد انجام میشود (۱) " . معلوم نیست این تجربه (که در زیر آنرا توضیح داده ایم) با کدام " اصول سابقه " منافات دارد و مطابقت کدام " اصل قبلی تغییرات تدریجی و مارپیچی " بود ؟ اگر منظور ، اصول ماتریالیسم دیاکتیک است که هیچیک از طرفداران این فلسفه نگفته است تغییرات فقط تدریجی است . بنام محسوس (évolution) و دیگری حرکت کیفی ، جهشی ، محسوس و انقلابی (révolution) . این دو نوع حرکت از نظر ماتریالیسم دیاکتیک نه اینکه منافات دارند ، بلکه برعکس لازم و ملزوم یکدیگر و مکمل همدیگرند . این قانون اخیر دیاکتیک نیز بخصوص همین نکته را توضیح میدهد . این قانون میگوید که سیر تکامل یک جریان ساده و نشوونما که در آن تغییرات کمی به سه تحول کیفی منتج شود نیست ، بلکه تکامل عبارت از تغییرات کم اهمیت و پنهانی کمی است که به تغییرات کیفی آشکار و اساسی منجر میگردد . در این جریان تغییرات کیفی تدریجی نبوده بلکه قانونی است . طبیعت بر روی یک دایره در حرکت یکنواخت و تکراری نیست و راه رفته را از سر نمیگیرد ، بلکه یک تاریخ حقیقی دارد که آنرا طی می کند . جهت توضیح مطلب بخشی از کتاب انگلس را نقل میکنیم که ضمنا غلط دیگر مانند مارانیاز آشکار میسازد . انگلس در کتاب مشهور خود " دیاکتیک طبیعت " مینویسد :

" در فیزیک . . . هر تغییری عبارتست از انتقال کمیت به کیفیت و نتیجه تغییر کمی مقدار حرکتی است که پای خود جسم و ذاتی آن بوده و و یا در آن وارد شده (یعنی از خارج) . مثلا درجه حرارت آب در ذرات میان آن ابتدا تاثیر ندارد و ولی اگر حرارت را زیاد و یا کم کنیم لحظه ای فرامیرسد که حالت ذرات آب در یک صورت به بخار و در صورت دیگر به یخ تبدیل میگردد . . . همیشه در جریان الکتریکی باشدت معینی لازم است تا مقادیری از ایزلاتین را در خشان و روشن سازد یا اینکه برای ذوب هر فلزی درجه حرارت مخصوص خود را لازم است . . . مقادیر ثابتی که در فیزیک مصالح است (نقاط بحرانی که در آن حالتی بحالت دیگر بدل میشود) غالبا جز نقاط گره چیز دیگری نیستند که در آن کم و زیاد کردن حرکت (تغییرات کمی) سبب یک تغییر کیفی در جسم شده و بالنتیجه کمیت به کیفیت تبدیل می یابد (۲) " .

انگلس با ذکر نمونه و امثله فراوان از فیزیک و شیمی و علوم دیگر صحت این قانون دیاکتیک را بخوبی اثبات میکند . ملاحظه میشود که در اینجا هیچ وجه " تاثیر نیروی خارج که حرارت باشد " انکار نشده است و چنانچه قبلا دیدیم این امر با اصل وحدت و مبارزه اضداد هیچ منافاتی ندارد ، برعکس اصل منزه بر خصوص توضیح میدهد که جهش تحول چگونه و در اثر چه عوامل داخلی صورت پذیراست . آقای صفائی بدینال این مطالب اضافه میکند : " پس باید

این قانون، يك قانون سیاسي (۲) و استثنائی باشد که برای ایجاد انقلاب در جامعه اختراع شده است* (۱)
 چنانچه دیدیم و درامثله زیاد دیدیم میشود این قانون علمی انعکاس درستی از يك اصل واقعی عینی و عمومی
 در ذهن انسان است، نه يك " قانون سیاسي و استثنائی " . حال اگر سیر تکاملی جامعه بشر نیز طبق این
 قانون کلی صورت میگیرد. این بهیچوجه گناه پیروان ماتریالیسم دیالکتیک نیست . این قانون را آنها " برای ایجاد
 انقلاب در جامعه " اختراع " نکرده اند ، بلکه کاملاً برعکس است . این قانون در مورد تاریخ بشر از بررسی دقیق
 و صحیح انقلابات اجتماعی و وطن واقعی آنها استنتاج شده و در عمل صحت خود را به ثبوت رسانده است . طبی
 سالیان دراز تاریخ بشر و پیش از این آمدن مارکس و لنین انقلابات بسیاری صورت گرفته است . این قانون در
 هراسناك است تقصیر آن بگردن ژرژ پولیتسرو و کترارانی نیست . تقصیر خود اوست که نمیخواهد قوانین واقعی رشد
 تاریخی جامعه را بدرستی بررسی کند . دیدیم میشود اوصلاح خود را در آن دانسته که در قرن اتم و پرتیرسپهر
 و کرات سماوی ، هنگامیکه نشان دولتی اولین حکومت سوسیالیستی جهان نقش سینه ماه گردیده است ، طی صفحا
 متعدد از ابوقره و عایشه و معاویه بن وهب و عبد الله بن سنان نقل قول کند و کتاب درسی يك دانشگاه را که باید مرکز
 ترویج و ترقی علوم انشایی و پیشرو باشد از مطالبی نظیر " به بهشت در نیاید تا آنکه شتر (پاریسمان کلفشکشی)
 بیچشمه سوزن در آید " (ص ۲۹۹) بپرکند و منقل روایت و حدیث و داستان و حکایت ببرد از د
 برآستی که قبول شاعر و متفکر بزرگ قرن هفتم هجری اوجدی مراغه ای :
 فضل و طم توجز روایت نیست یاد خود غیر از این حکایت نیست .

درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی عراق

مقاله زیرنوشته محمد سالم دبیر اول حزب کمونیست عراق تحت عنوان "سه سال از انقلا ب عراق میگذرد" در شماره دهم مجله صلح و سوسیالیسم در سال جاری منتشر شده است. به لحاظ تحلیلی جالبی که در این مقاله از اوضاع عراق شده است ترجمه آن بنظر خوانندگان گرامی "دنيا" میرسد.

اکنون سه سال از پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک عراق میگذرد. انقلاب ژوئیه ۱۹۵۸ را خلق عراق کرده است. تمام نیروهای مترقی کشور: طبقه کارگر و راسان حزب کمونیست عراق، خرد، بیروزی و در درجه اول دهقانان، که اکثریت ملت را تشکیل میدهد، همچنین بیروزی ملی، در مبارزه علیه امپریالیسم و سلطنتی که نمایند رژیم فرتوت فئودالی و طرفدار امپریالیسم بود متحد گردیده بودند. در جریان انقلاب شاه پدست خلق که بپا خاسته بود سرنگون گردید و اعلام شد، قدرت بدست بیروزی ملی ضد امپریالیست افتاد.

۱- انقلاب ۱۹۵۸

قبل از انقلاب، بیروزی ملی عراق از نظر اقتصادی و سیاسی ضعیف بود. ضعف بیروزی ملی ناشی از اینست که امپریالیستها از رشد صنایع ملی در کشورها، بویژه صنایع سنگین جلوگیری کرده اند. بخیرین بیروزی ملی، بیروزی تجاری بوده و هنوز هم هست. بیروزی ملی همچنین با مالکیت بزرگ ارضی و اسلحه های فئودالی استعمارده بستگی دارد. گروه صنعتی بیروزی ملی تنها قشر متوسطی را در داخل این طبقه تشکیل میدهد و ملی در واقع ده کمی از صاحبان صنایع هستند که با مالکیت بزرگ ارضی پیوند ندارند. طبقه کارگر قبل از انقلاب سریعتر از بیروزی رشد میکرد، و نفوذ آن در جنبش استقلال ملی سال پسال افزونتر میشد.

قبل از ۱۹۳۴ یعنی قبل از تأسیس حزب کمونیست عراق، بیروزی ملی بتنهایی در راس مبارزه استقلال ملی قرار داشت. ضعف و عدم قاطعیت بیروزی تأثیر خود را بر تمام جنبش انقلابی میگذاشت. با تشکیل حزب کمونیست عراق است که نهضت علیه امپریالیسم، و در راه استقلال ملی و دموکراسی به شکل روزافزونی بجنبشی توده ای، که طبقه کارگر و دهقانان به تنهایی و وسیع بدان جلب شدند، مبدل گردید. بیروزی ملی نیز شروع کرد جدی تر گام بردارد. جنبش ملی، پس از دوین جنگ جهانی، در نتیجه درهم شکسته شدن نیروهای فاشیستی در اروپا و ضعف شدن دولت های استعماری، بویژه انگلستان، گسترش بسیاری یافت. در این زمان جنبش ملی در ارتش قویتر شد. در عراق شرایط برای انقلاب ملی و دموکراتیک رسیده شده بود. ابتکار قیام مسلحانه علیه دولت سلطنتی را گروهی نظامی بدست گرفت، که تحت رهبری بیروزی ملی و نمایند و منافقان بود. قیام مسلحانه بعضی اینک آغاز شد در سراسر کشور مورد پشتیبانی توده های وسیع مردم قرار گرفت. نیروهای ضد انقلاب در هم شکسته شد. کارگران و دهقانان پیرو حزب کمونیست نقش درجه اولی را در انقلاب بازی کرده اند.

در نتیجه ابتکار جناح نظامی بورژوازی ملی در انقلاب، قاطعیت افسرانیکه در انقلاب شرکت داشتند، در سرنگون کردن رژیم سلطنتی، سبقت در اعلام جمهوری ملی، فرماندهان گروه نظامی که قیام کرد، نزد خلیف بی احترامی فراوانی پیدا کردند. بورژوازی ملی از این استفاد کرد. قدرت سیاسی را قبضه نمود و حکومت بر سر عبد الکرم قاسم که قیام مسلحانه ارتش را رهبری کرده بود تشکیل داد. بورژوازی ملی بایدست گرفتن قدرت را یافت نفوذ سیاسی خود را در سراسر کشور تحکیم کند. بورژوازی ملی حاکم شد. بیشتر از طبقات دیگر از آزادی سیاسی و فعالیت اقتصادی و آید نولیگی استفاده کرد.

نفوذ طبقه کارگر نیز بمیزان قابل ملاحظه ای افزایش یافت، و حکومت مجبور شد آنرا بحساب بیاورد. حکومت قاسم در آغاز مجبور بود بتودمهای وسیع خلق که انقلاب را انجام داده بود، تکیه کند. و این دورا بوده که قدرت دولتی از طرف ارتجاع که جانبدار امپریالیسم بود و مرتباً تحریکات و توطئه‌های غلیه آن ترتیب میداد تهدید میکردید. و چنین بین المللی عراق نیز بسیار بخرنج بود. دولتهای امپریالیستی که دشمن عراقند و هندستان آنها از لیکهای نظامی (قبل از همه دولتهای عضو بلوک ستو) جمهوری جوان عراق را بتجاوزات میکردند. در این شرایط حزب کمونیست عراق، تمام نیروهای مترقی کشور از حکومت قاسم مصممانه پشتیبانی میکرد و حکومت قاسم نیز بنصه خود بانبروهای مترقی همکاری میکرد. بتودمهای مردم تکیه مینمود. حزب کمونیست عراق شعار داد: "از جمهوری پشتیبانی کنید"، چه در ان موقع پشتیبانی از جمهوری را وظیفه اساسی میدانست. خلق عراق در پرتو پشتیبانی کشورهای جامعه سوسیالیستی، بویژه اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی جمهوری عراق را در مقابل دستبردهای امپریالیسم حفظ کرد. دسیسمهای ارتجاع داخلی نیز درهم شکسته شد. موفقیت‌هایی که خلق عراق در نخستین سال زندگی جمهوری بدست آورد، کم نبود. پس از تصویب قانون اصلاحات کشاورزی اجرای آن آغاز شد. طبقه کارگر و در درجه اول کارگران شرکتهای خارجی نفت در عراق، امکان یافتند در راه منافع خود از موقعیتی که بدست آمد استفاده کنند. حق تشکیل اتحادیه‌های زحمتکشان برسمیت شناخته شد، مزد کارگران افزایش یافت. تودمهای بزرگ خلق حقوق سیاسی بدست آوردند: حق تشکیل اجتماعات، میتینگ و دمنستراسیون، احزاب و سازمانهای سیاسی، انتشار روزنامه و غیره. مرتجعترین و متفوقترین عمل رژیم سابق از قسمتهای مختلف دستگاه دولتی اخراج شدند. مالکین فئودال تاحدی امتیازها و نفوذی که در رژیم سلطنتی دردستگاه دولتی داشتند، از دست دادند. جمهوری عراق با کشورهای جامعه سوسیالیستی روابط سیاسی و اقتصادی برقرار کرد. این موفقیت‌ها در پرتو مبارزه فعال تودمهای مردم، در زمانیکه نیروهای متحد و خلقی از حقوق آزادیهای دموکراتیک برخوردار بود بدست آمد. پشتیبانی نیروهای مترقی کشور که رهبران حکومت وارترازان برخوردار بودند، در موفقیتی که بدست آمد، سهم کوچکی نداشت. با وجود تمام موفقیت‌ها انقلاب بطور کلی در مناسبات اجتماعی و تولیدی تغییرات اساسی نداد. ولی بدون تردید تحولات مهمی در سرمایه‌دلی و همچنین تاحدی بنفع دهقانان و میزان سرمایه خارجی مقایای نیمه فئودالی دارد. بوجود آورد.

۲- محافل حاکم در راهی خطرناک

ولی یکسال گذشت و وضع در کشور شروع بتغییر کرد. حکومت راه خزانگی در پیش گرفت که باستقلال ملی جمهوری زیان میرساند. رشد جنبه تودمها و نفوذ روزافزون نیروهای مترقی، بویژه در ده، بورژوازی ملی حاکم را ترسانید. نفوذ جناح راست بورژوازی ملی بمیزان قابل ملاحظه ای فزونی یافت. بدون تردید فشار و تحریکات امپریالیست‌ها در تغییراتیکه در سیاست حکومت عراق پیدا آمد نقش بزرگی بازی کرده است. بورژوازی تخفیر موضع داد، بمعبارت دیگر، تضادهایی را که بادایلات انقلابی و نیروهای دموکراتیک داشت کشید و تضاد اساسی یعنی تضاد با امپریالیست‌ها و اعمال آنانرا در صفوف ارتجاع داخلی عقب زد. مقامات عراق برای اعمال باصطلاح "حاکمیت قانون" طعنه کمونیست‌ها و دموکرات‌ها انداختند، در صورتیکه هدف فعالیت اینان حفظ استقلال ملی، دموکراسی و جمهوری بود. صدها نفر کمونیست و دموکرات بازداشت شدند. عد میزادی از آنان بحبسبب دراز مرمک محکوم گردیدند. عضویت در سازمانهای مقاومت ملی (سازمان‌های رسمی جنگی) یا شرکت در کمیته‌های پاسداران جمهوری و سازمانهای دموکراتیک دیگر، برای تحت پیگرد قرار گرفتن مسا زداشت شد. نطی کافی بود. در وضع سیاسی کشور برقرار مینکند. "هرج و مرج و مرج طلبی حکومت عراقی که ادعا میکرد "تعدالی" در وضع سیاسی کشور برقرار مینکند. و آنانرا طیفه نیروهای دموکراتیک باید مبارزه شود، یکسال که از انقلاب گذشت، دست مرتجعین را باز گذاشت، و آنانرا طیفه نیروهای دموکراتیک

تحريك كرد . تخم كينه و نفاق بين مليت ها ، گروه ها ، مذهبى و نبروهاى سياسى كه ايدئولوژيهائى متفاوتى دارند افزايش داده شد . بهمين علت و قايع خونينى رخ داد ، كه بهيائى زندگى بسيارى از كمونيست ها و مكراتىها تمام شد . حزب كمونيست عراق تقاضا كرد كه رسماً بآن اجازه فعاليت داده شود ، اين تقاضا رد شد . در صورتى كه در همان موقع دارد سده اى از عاين پليس و ماجر ا جويان بعنوان " حزب كمونيست " رسماً بپشت رسيد . اين كواهى است بر تلاش بر روى براى تضعيف حزب كمونيست و همزدين وحدت طبقه كارگر . علاوه بر اين كوشش ميشود شكايف در وحدت اتحاد بهائى و دهقانان و ديگر سازمانهاى د مكراتيك بوجود آيد . بدين منظور مقامات عراق د مكراتيكهاى را كه خود را وقت انقلاب كرده اند از ارگانهاى رهبرى اين سازمانها دور ميكند و كوشش مينمايد كه اين سازمانها را تحت نفوذ بر روى و اعمال آن قرار دهد .

خود سرى گروه نظامى ، عدم توجه بنظريات خلق ، و عدم در مقابل فشار سياسى و اقتصادى امپرياليسم ، در برابر امپرياليسم در يكرشته از مسائل بترك مواضع مجبور شدن - همه اينهايد ان منحرميكرد كه انقلاب مسخ و از موفقيتهاى اوليه اش دور شود .

وحشت گروه حاكم انز شد جنبش انقلابى ، اين گروه را بسوى سازش با امپرياليسم هارند . اين گروه در داخل كشور شروع كرد پشيمانى مرتجعين و طرفداران رژيم سلطنتى سابق را جلب نمايد . بايد توضيح داد شود كه وحشت از جنبش انقلابى قشرهاى مختلفى از بر روى مى را فراگرفت . اعتلاى جنبش د مكراتيك دهقانان در آن قشرهاى از بر روى مى كه بر زمين بستگى داشت نگرانى جد د توليد كرد . رشد جنبش سند يكائى كارگر و مظهر كلى جنبش انقلابى موجب شد كه اين نگرانى بآن قشرهاى كه در رشته صنعت و بازگائى فعاليت ميكند سرايت نمايد . ناسيوناليسم هاى راست و بعضى سياستداران از اينهم بيشتر رفتند . اينان بفكر دالب - كك اين بر روى مصر افتادند . زيرا خواهان تشكيل د دولت " باد و اهورى " در عراق و جلوگیری از بيشرفت تكامل د مكراتيك بودند . ولى اين روى جناح راست بر روى عراق موجب شد كه تمام نبروهاى مى كشور را بگيرد و به بخشى از بر روى كه به خاطر تكامل مى مستقلى براى عراق بعيد آن آمده است تكان د آيد . بر روى را به پيشواز مقامات جمهورى متحد عرب كه چشم طمع بعران د و خستخواشتياق فراوانى بمتصرف آن دارند رفت . ولى موجب بروز اختلافات شد يد بين قشرهاى مختلف بر روى مى ، احزاب و سياستداران آن گرد يد . مقامات عراق بد و ن اينكه مبارزه عليه نبروهاى د مكراسى را قطع كنند ، عليه ناسيوناليسم هاى راست اقد اكردند ، كه در بين آنان بسيارى از طرفداران ناصر وجود دارد .

حكومت عراق باتوجه بشكافى كه در بين خلق وجود آمده بود ، بر فشار خود ميفازايد ، حكومت نظامى را در كشور تعد يد ميكند و كوشش مينمايد رژيم نظامى فردى را محكم كند . حكومت عراق به پنهانه " تحريكهاى اوضاع " چند ماه بيشتر د راسيون د مكراتيك جوانان را منحل كرد ، رهبران آنرا بازداشت نمود ، تمام سازمانهاى محلى اتحاد دفاع از حقوق زنان را بست ، انتخابات ارگانهاى رهبرى د راسيون كل سند يكاهاى عراق را باطل كرد و رهبران و ديگر فعالين برجسته آنرا بازداشت نمود .

ولى اين سياست نزد اكثريت مردم بى اعتبار شده است ، واز طرف نبروهاى مترقى مى رد ميشود . اکنون بچشم ديد ميشود كه گروه نظامى حاكم بد ريج منفرد ميكرد ، بختر مهمى از بر روى مى بارد و گاه اپوزيسيون ميكرد و حقيقه كارگر و نبروهاى د مكراتيك نزد يك ميشود . خواست برجيدن رژيم نظامى فردى و الغاء حكومت نظامى تا مين آزاد يهاى د مكراتيك و برقرارى سيستم د مكراتيكى در كشور ، بين قشرهاى وسيع خلق عراق قويا انعكاس پيد اكرده است .

تودمهاى خلق با تجربه خوشامكان يافته اند متقاعد شوند كه سياست مبارزه عليه كمونيسم در عمل برابر است با مبارزه عليه تمام نبروهاى مترقى كه عليه امپرياليسم و قاياى فتود اليسم مبارز ميكندند . از اين نقطه نظر شايدان تذكر است كه بسيارى از احزاب بر روى از فشار بى نصيب نمائند . همچنين عده اى از روىزان ، كارمندان و اعضائ ميهن پرست بدست سازمانهاى مختلفى كه با احزاب بستگى دارند تحت فشار قرار گرفتند . امپرياليسم ها كه بپا يگاههاى باقيمانده و انحصارهاى نفتى در عراق متكى هستند ، بر روى كمر د و كه مثل سابق مواضع ميهن پر اقتصاد و بازگائى در دست دارد ، و عناصر فتود الى حكومت را تحت فشار شد يد قرار دند و آنرا با اتخاذ سياستى ضد د مكراتيك ، و اميد داشتند ، اين نبروها موفقيتهاى قابل ذكرى بدست آورده اند .

حكومت عراق باد و نباى عضو پيمان سنتو و حكومتهاى مرتجع عربى كشورهاى همسايه مذاكراتى نمود . است ؛

نظارت بر فعالیت و وضع شرکت‌های نفت را سست کرده است، با ورود آزادانه کالاهای کشورهای خارجی بی‌ازاری ملی موافقت نموده است، به بازگشت بعضی شرکت‌های خارجی بحراق اجازه داده است، یگرشته تصمیحاتی بنفع مالکین بزرگ ارضی، نمایندگان بورژوازی کمرباد و طرفداران رژیم سلطنتی گرفته است.

تجلیحات طبقه کشورهای سوسیالیستی شدت مییابد. محافل مرتجع بورژوازی تلاش میکنند از اجرای قرار داد عراق - شوروی درباره کمک فنی و اقتصادی، کمرباد صنعتی کردن کشور واجد اهمیت بزرگی است جلوگیری نمایند.

تود مهاب خلق غیرمردم سانس امپریالیستها و مرتجعین، آمادگی روزافزونی برای مبارزه طبقه سیاست‌تور و حفظ مؤتی‌یهات خویش، نشان میدهند.

۳ - برخی مسائل مربوط بتاکتیک حزب کمونیست عراق

تجربه خلق عراق درباره رژیم بورژوازی ملی تجربه تازه است. خصلت دوگانه بورژوازی ملی - بورژوازی جنبه ضد دموکراتیک آن - از طرف تود مهاب خلق عراق و همچنین از طرف بسیاری از نمایندگان نیروهای انقلابی که از مدت‌ها قبل عادت کرده اند، اساساً بعضی جنبه‌های مثبت بورژوازی را در دوران‌های قبل از انقلاب مورد توجه قرار دهند، بقدر کفایت شناخته شده است.

در سال دوم بعد از انقلاب، بورژوازی ملی شروع کرد از شعارهای اولیه خود که وعد آزادی و دموکراسی بخلی میداد، واقعا روی برگرداند. حزب کمونیست عراق باتفاق تود مهاب تاکتیک عقب نشینی اتخاذ کرد. خلق باتجربه خویش بخلت طبقاتی بورژوازی پی میرد. کمونیست‌ها بر حسب شرایطی که در عراق وجود داشت آن اشکال و اسلحه‌های مبارزه را بتود مهابی خلق توصیه می‌کرد که با درجه آگاهی و تشکل آنها متناسب بود. حزب کمونیست عراق با صبر و حوصله کار خود را میکرد و کوشش مینمود تاکتیک‌گرا نسبت به بورژوازی ملی برای تود مهابی خلق قابل فهم گرداند. هدف سیاست حزب کمونیست عراق این بود که بتود مهاب امکان دهد خصلت و دورنمای انقلاب خصلت بورژوازی و دیگر نیروهای سیاسی را بهتر بشناسند.

انقلاب عراق با استقلال سیاسی منتهی گردید. عراق یک جمهوری مستقل ملی بورژوازی شده است. ولی جمهوری پارلمانی نیست. بورژوازی ملی خواستهای نیروهای دموکراتیک کشور را نه در زمینه سیاسی، نه در زمینه اجتماعی و نه در زمینه اقتصادی برآورده نکرده است.

بنابراین نه فقط وظائف انقلاب بانجام نرسیده است بلکه بخصوص در نتیجه سیاست ضد دموکراتیک بورژوازی انقلاب شروع بعقب نشینی کرده است. ولاین بد آن معنی نیست که بورژوازی ملی بانقلاب خیانت کرده و چون از حل وظائف اساسی انقلاب عراق چشم پوشیده به بار و گاه امپریالیسم پیوسته است. این فقط می‌رساند که بورژوازی ناپیکر می‌رود است و سازش‌گرایی دارد.

تجربه انقلاب عراق دلیلی است بر صحت عطف استنتاجی که در طرح برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی شده است. مبنی بر اینکه "بورژوازی ملی که با محافل امپریالیستی بستگی ندارد... واقعا در این زمینه منعکس کصه‌ترین وظائف انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی حل شود." ترقیخواهی آن در همین است. معیناً ناپیکر می‌رأشتی با امپریالیسم و فئودالیسم گرایش دارد. معدر وشر آن بمقیاس زیادی بدرجه تشکل طبقه کارگر، استحکام اتحاد آن با دهقانان، با قاطعیت انقلابی مبارزه ضد امپریالیستی تود مهابی وسیع خلق بستگی دارد. سیاست طبقه کارگر نسبت به بورژوازی ملی دو وجه دارد: از یک طرف، پشتیبانی از اعل بورژوازی طبقه امپریالیست‌ها و تعاقب مقاصد مترقی آن، و از طرف دیگر مبارزه طبقه‌ایم پدید مهابی ارتجاعی آن. خصلت دوگانه در تمام موارد بسا بورژوازی ملی همراه است، در هر لحظه باید دانست که از جنبه آن کدامیک برد یگری می‌چرید.

تاکتیک "اتحاد و مبارزه" با بورژوازی

وظیفه حزب ما عبارت از اینست که، بمحض اینکه بورژوازی درصد دبرآید بزیا منافع ملی و حقوق دموکراتیک خلق با امپریالیسم وارد سازشی شود، باتفاق نیروهای دموکراتیک کشور بمقابلیه با بورژوازی برخیزد.

مبارزه طبقه جنبه‌های ارتجاعی بورژوازی ملی غیر از مبارزه طبقه بورژوازی طرفدار امپریالیسم است. اگر طبقه کارگر عیناً استواری بورژوازی ملی و کوشش آن برای اتحاد با بورژوازی طرفدار امپریالیسم، مبارزه میکند، هدفش این نیست که بورژوازی ملی را ازاد و گاه انقلاب براند. اگر طبقه کارگر غلیظ تصمیحات ضد ملی و ضد دموکراتیک مبارزه

میکند و مگر ایشهای سازش طلبانه در جنبش ملی مجال نمیدهد، تلاش میکند که جبهه واحد با بوزاری ملی رامحکم کند.

حزب کمونیست طبقه بوزاری و احزاب آنرا چون مجموعه یکپارچه ای تلقی نمیکند. چون بین گروههای مختلف بوزاری هماهنگی وجود ندارد و در صفوف آنها تضادهای پدید میآید، نزدیکی حزب کمونیست با هر یک از گروههای بوزاری ملی بموضعیتی بستگی دارد که آن گروه در مقابل امپریالیسم و نفوذ الیسم اختیار میکند. در قضانامه پلنوم وسیع کمیته مرکزی حزب ما، که در اواسط سال ۱۹۶۰ تشکیل گردید نوشته شده است که "تضاد های بین گروههای مختلف بوزاری ضد امپریالیست، یعنی تضاد های بین گروههای صنعتی، بازرگانی و کشاورزی آن، که از حجم سرمایه آنها، موقعیت آنها در اقتصاد ملی و مستکیشان بسیاست حکومت ناشی میشود تمام اینها مستقیماً در جریانهای سیاسی آنها تاثیر میکند."

گروه صنعتی با پیگیری وجهی مدافع سیاستی ضد امپریالیستی است. بوزاری بزرگ بازرگانی که حکومت قاسم بسیاست خارجی خود را در درجه اول بنفع آن تعقیب میکند، براساس گرایش دارد، زیرا بسیار سود آن بازرگانی با کشورهای امپریالیستی بستگی دارد. قشر متوسط بوزاری بازرگانی، که زیر فشار بنگاههای بزرگ بازرگانی است را خود را در قفس ارداهای اقتصادی عراق با کشورهای سوسیالیستی میجوید. اینگونه تضاد های شکافی در حزب بوزاری در میکرآت ملی و تقسیم آن بدو حزب منجر گردید.

تاکتیک "اتحاد و مبارزه" مستلزم روش اصولی محکم با قشرهای مختلف بوزاری و هشیاری زیادی است. اتحاد بد که روش بوزاری را نسبت با امپریالیسم و نفوذ الیسم مورد نظر قرار دهد، براساس روی، بیاس از پیروزی بمحدودیت خلق، بتضعیف استقلال ملی منجر میگردد. مبارزه بدو ن عطف توجه بموضع هر یک از گروههای بوزاری ملی بسکتاریسم و "چپ" روی که جبهه ضد امپریالیستی را تضعیف میکند منجر میگردد و ممکن است موجب آن شود که بوزاری متحدین خود را در اردگاه مخالف بجوید. این تاکتیک تاکیدی است که برخی از رفقا بعضی از سازمانهای حزبی ما آنرا درک نکرده اند. این رفقا تمام بوزاری را مقوله همگونی تلقی میکردند به همین جهت شعار تاکتیک غلطی یعنی شعار تشدید مبارزه طبقه تمام بوزاری را دادند زیرا تمام بوزاری را مرتجع و طرفدار امپریالیسم تلقی میکردند، بتضاد های داخلی آن توجه نمینمودند. چنین روشی عدا بسیاست جبهه واحد را نفی میکرد. بعضی از رفقای دیگر اظهار میکردند که نباید طبعیصمیمات ارتجاعی حکومت مبارزه شود زیرا این تصمیمات از طرف حکومتی ضد امپریالیستی گرفته میشود. بحیثارت دیگر این رفقا پیشنهاد میکردند برای اتحاد با بوزاری ملی از مبارزه علیه جبهه های ارتجاعی آن چشم پوشی شود. چنین روشی اپورتونیستی و تسلیم طلبانه بود. حزب با هر دو وگرای مصعانه مبارز نکرد.

مسئله نفت بمعنوان نمونه نشان میدهد که چگونه حزب تاکتیک خود را انتخاب کرد.

نفت منبع عمده ثروت ملی کشور است. ولی این ثروت در دست شرکتهای نفتی امپریالیستی قرار دارد، که از ۱۹۲۷ نفت عراق را چپاول میکنند. اکنون درآمد سالانه دولت از نفت رسماً به ۱۰۰ میلیون دینار میرسد (و این يك سوم درآمد ملی است)، ولی در واقع از اینهم کثراست.

پس از انقلاب حکومت قاسم با شرکتهای نفت درباره افزایش تصفیه نفت در عراق، شروع بمذاکره کرد. ولی شرکتهای نفت به پنهانهای متشبث شدند و اظهار کردند که "بعثت خطر روزافزون کمونیسم در عراق وضع برای توافق در این مسئله مساعد نیست." منظور امپریالیستها از "خطر کمونیستی" راه د میکرآتیک بوده که انقلاب در نخستین سال بد آن قدم گذارد. بود. شرکتهای نفت بشتان تازمانی ها که مختلفی متوسل شدند. در بلوای موصل، در ماه مارس ۱۹۵۹، سهم بودند، و توطئه کرکوک را در روشن همان سال برپا کردند، موفق شدند بدست حکومت قاسم افسران میهن پرستی را از مناطق نفتی منتقل کنند و عده ای از روزنامه های مرفقی از جمله "اتحاد - الشعب" ارگان حزب کمونیست عراق توقیف گردید، تحت فشار شرکتهای نفت عده ای از وزیران از مشاغل خود برکنار شدند.

در سال ۱۹۶۰ قاسم در شرف بستن قراردادی با امپریالیستها بود که بزیان عراق بود. تنها در اش جنبش اعتراضی خود را از دست نشاندن قرارداد جلوگیری شد و حکومت عراق مجبور گردید در میذ اكرات سال ۱۹۶۱ در مقابل تقاضاهای شرکت های نفت استحکامی از خود نشان دهد. حزب کمونیست عراق اجرای فوری اقدامات زیر را خواستار شد:

الف - سهم عراق از درآمد استخراج نفت افزایش یابد (اکنون این سهم بطور رسمی ۵۰ درصد ولی عملاً

کمر است) .

ب - عراق حداقل ۲۰ تا ۲۵ درصد در سرمایه ثابت شرکت های نفت سهم گیرد (اکنون عراق در سرمایه ثابت شرکت های نفت هیچ سهمی ندارد) .

ج - حق شرکت های نفت بر مناطقی که از آنها استفاده نموده است ، به خشنورگی از کشور رانندگی می دهد ، لغو گردد .

د - شرکت های نفت تابع قوانین عراق گردند .

حزب کمونیست عراق احتمال خطر طرح همزمان همه مسائل فرعی و تقاضاهای جزئی را با مسائل عمده متذکر گردید ، زیرا در درجه اول تقاضاهای اساسی باید قبولانده شود .

این شعارها در کشور مورد پشتیبانی وسیعی قرار گرفت .

امتیازات حکومت عراق با امپریالیست ها و نیروهای مترجع داخلی ، از طرف حزب ما و دموکرات های دیگر بشدت مورد انتقاد قرار گرفت . بدیهی است که انتقاد اسلوب منحصر بفرد مبارزه نمیتواند باشد . مبارزه باید بر حسب شرایط مشخص اشکال مختلف ، متغیر بگیرد .

مبارزه باید با مریضه ملی خدمت کند ، نقش رهبری حزب ما را در جنبش ملی و دموکراتیک محکم کند ، به یاری را برآورد ، راست را تکامل ملی ، دموکراتیک - سوق دهد .

تحمیم اتحاد کارگران و دهقانان و اصلاحات ارضی

همکاری با یاری ملی مسئله مهمی در تاکتیک جبهه ملی است . ولی تحمیم اتحاد طبقه کارگر و دهقانان

شرط اساسی مبارزه علیه دشمنان در راه تحقق تحولات دموکراتیک ، ترقی اقتصادی و اجتماعی بوده و هست . در درجه استحکام اتحاد کارگران و دهقانان عاملی است که شرکت به یاری ملی در مبارزه ضد امپریالیستی وضد فئودال

کم بدان بستگی ندارد .

حزب ما همیشه بیشتر از احزاب به یاری ملی در بین دهقانان نفوذ سیاسی و اخلاقی داشته است .

طبقه کارگر عراق از چندین سال پیش شعار اساسی دهقانان را فراموش کرده است ، از اقدامات آنان پشتیبانی نموده و در امر تشکل دهقانان با آنان کمک کرده است . حزب ما توانست نقاط اتکا نیرومندی بین دهقانان بوجود آورد .

به یاری ملی قبل از انقلاب به چنین موفقیتی دست نیافت .

روزنه بزرگی که به یاری ملی از آن راه میخواست بعد متفوق کند . قانونی بود که درباره اصلاحات کشاورزی از آن حکومت تصویب شده بود . به یاری ملی که کوشش کرد با این قانون دهقانان را بخود جلب کند ، دهقانان اینطور فکر کردند که این قانون را هر روز میخوانند ، هر مونی خود را بدینوسیله با آنان تحمیل کنند . هر چند که این قانون

مالکیت بزرگ ارضی و استثمار نیمه فئودالی را از بین نمیبرد ، معجزه امرد پشتیبانی حزب مقرر گرفت ، زیرا ضریب بسیار حدی علیه بقایای فئودالی درده است . بعلاوه دهقانان را برای مبارزه در راه اجرای آن بسیج میکند .

اکثریت به یاری ملی مالکیت ارضی بستگی دارد . و از جنبش انقلابی دهقانان میترسد . به همین جهت پس از اعلام قانون اصلاحات کشاورزی اجرای آنرا بتعمیق انداخت و رفته رفته مالکین بزرگ امتیازاتی داد ،

و اینان از آن امکان یافتند دهقانان را بجا بیاورند ، کوششهای دهندگان ، پلیدترین اسلوب ها از جمله کشتار دهقانان فعال را بکار بندند . سیاست به یاری ملی در آغاز توانست شکافی در جنبش دهقانی بوجود آورد و آنرا ضعیف کند . ولی این پدیده ای موقتی بود .

دهقانان از تجارب تلخ خود درسهای زیادی گرفتند . اکنون دهقانان در باره حکومت به یاری ملی و احزاب به یاری از پیش از اشتباه بیرون آمده اند .

حزب کمونیست و نیروهای مترقی با ما با الهیه اصلاحات کشاورزی و مبارزه خود در راه اجرای آن بد دهقانان ثابت کرده اند که آنها هستند که در راه اصلاحات کشاورزی عینی مبارزه میکنند ، کمزیر را بکسی می دهند که روی آن کار کنند . حزب ما در راه اجرای اصلاحات کشاورزی بتفقد دهقانان ، قطع فشار علیه جنبش دهقانی و در

حق تشکل دهقانان در اتحادیه های دهقانی باتمام قوا تلاش میکند .

مبارزه در راه دموکراسی

سه سال گذشته است ولی عراق هنوز قانون اساسی دائمی ندارد و نه پارلمانی . دیکتاتوری نظامی فرک

همچنان برقرار است . دستگاه دولتی سابق فقط تاحدی تصفیه شده است ، ولی در این اواخر ترکیب دستگاه -

د ولتی بد ترشده است ، کارمندانی که اخراج شده بودند از نو در ادراستد ولتی بکار گمارده شده اند . فوری ترین شعاریکه در شرایط کنونی از طرف حزب ما مطرح شد " تشکیل حکومتی ملی بر اساس دموکراتیک " است . معنای این شعار عبارتست از : خاتمه دادن بحکومت نظامی در کشور ، آزادی فعالیت احزاب سیاسی ، آزاد و سرگشته یمن پرستانی که تبعید شده اند ، تدوین طرح قانون اساسی دائمی (بعوض قانون اساسی موقت کنونی) ، احزاب انتخابات آزاد برای تشکیل مجلس موسسان ملی که قانون اساسی را باید تصویب کند ، تشکیل پارلمان وحکومتی دموکراتیک طبق قانون اساسی .

اکنون آزاد یهای سیاسی و انتخابات آزاد نه فقط از طرف حزب کمونیست عراق بلکه حتی از طرف حزب ترقی خواهی که از اسم جدا پشتیبانی میکند ، طلب میشود . خواستهای توده های خلق ، که روز بروز قوت بیشتری میگیرد این حزب را نیز مجبورید ان بد بعضی شعارهای دموکراتیک میکند .

مسئله کسرد

هرچند که چند نفر از وزیران حکومت قاسم از ملیت کُرد هستند ولی در عراق اساسا بهرروازی عرب حاکم است . حکومت حق خلق کُرد را در تعیین سرنوشت خویش ، برسمیت نمی شناسد و تمام مائشلی را دامن میزند . حزب کمونیست عراق طالب میکند که حق کُرد ها در تعیین سرنوشتشان تضمین گردد و امکان داده شود که کُرد ها فرهنگ ملی و آموزش و پرورش خویش را در جمهور عراق خود ادا آرکنند . حزب کمونیست عراق خواهان تساوی حقوق کامل تمام اقلیت های ملی است .

حزب کمونیست عراق اصولا حق ملت کُرد را در تعیین کسامل سرنوشتش ، تأیید میکند (ملت کُرد در حال حاضر تقسیم شده است ، قسمتی از آن در عراق ، قسمتی در ایران و قسمتی نیز در ترکیه است) ، ولی در عین حال — متذکر میشود که عربا و کُرد ها باید متفقا مبارزکنند تا حقوق حیاتی مهمی که اکنون در عراق برای کُرد ها میتواند تحقق پذیرد ، تأمین گردد . حزب کمونیست عراق آتش انتقاد را متوجه رژیمهای شوونیستی عربی میکند ، ولی در عین حال با گرایشهای افراطیونی که در بین ناسیونالیست های کُرد هستند مبارز میکند .

مسئله کویت

از موقعیکه بحران کویت بوجود آمده است حزب کمونیست عراق تلاش میکند این مسئله را بد رستی روشن کند . حزب کمونیست عراق آزادی کویت را از اسطه و فارت امپریالیست هاکنده اساسی تلفت میکند . و این در واقع در درجه اول ، وظیفه خود کویتی هاست ، ولی در عین حال بخش از مبارز مشترک تمام خلق های عرب طیه امپریالیسم وارتجاع است .

" واما درباره روابط بین عراق و کویت " در پیام ۲۸ ژوئن سال جاری حزب کمونیست عراق گفته شده است : " بدین ترتیب تکامل جریان وقایع درایند ، راه حل آنها بنا بر تصمیم آزادانه د خلق تعیین خواهد کرد . این تصمیم باید در شرایط آزادی از قید امپریالیسم و بدون اعان زور در شرایط آزاد یهای دموکراتیک و بر اساس مناسبات ملی و تاریخی و همچنین منافع برادرانه د خلق صورت گیرد .

همدردی با ارد و گاه سوسیالیستی — ضمانت استقلال ملی ما

توده های وسیع خلق خیلی خوب بخاطر می آورند که انقلاب ژوئن تنها در پرتو پشتیبانی مصعانه اتحاد شوروی و تمام کشورهای سوسیالیستی از عراق ، توانست در مقابل امپریالیسم پاپرجا بماند . امپریالیست های امریکایی و انگلیسی بلافاصله پس از انقلاب ، نیروهای مسلح خود را در لبنان ، اردن پیاد کردند تا آنها را براد تجاوز بفرز گسیل دارند . ولی روتر محکم اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی در پشتیبانی از عراق ، عملیات امپریالیست ها را فلج کرد . اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی از اولین کشورهای بودند که جمهوری عراق را بر رسمیت شناختند . قرارداد های اقتصادی ، فنی و فرهنگی که در نخستین سال انقلاب با کشورهای سوسیالیستی بسته شد ، گواه کوشش این کشور هاست در کمک به پیشرفت عراق ، دفاع از استقلال ملی و ارتقا سطح زندگی مادی و — فرهنگی خلق عراق .

حزب ما بدون تزلزل د سیمهای امپریالیست ها و تحریکات آنانرا علیه کشورهای سوسیالیستی فاش کرد . اکثریت توده های خلق ، نیروها و ملی متقاعد شده اند که همدردی و همکاری با کشورهای ارد و گاه سوسیالیستی

بهترین ضمانت برای تحکیم استقلال کشور و پیشرفت جامعه عراق است .



جریان وقایع در عراق در جهتی است که تشکیل جنبه واحد ملی ممکن خواهد شد . همانطور که در قطعنامه کمیته مرکزی ما (دسامبر ۱۹۶۰) گفته شده است ، سیاست جبهه ملی تنها راه نجات است . اتحاد تمام نیروهای ملی ، که در تحکیم استقلال ملی ، از بین بردن بقایای امپریالیسم و نفوذ ۳۱ بیای دیکراسی ، سیاست خارجی مستقلی و توسعه همکاری با اردوگاه سوسیالیستی ذینفع هستند — اینست تنها راهی که در شرایط کنونی بین المللی پیشگیل يك دولت دموکراسی ملی منتهی میگردد ، که وظائف و دورنگا آن در اسناد جلسه مشورتی احزاب کمونیست و کارگری در مسکو نشان داده شده است .

تناسب نیروها در عراق و شرایط عینی داخلی و بین المللی پیشگیل تحول مییابد که عراق خواهد توانست چنین دولتی داشته باشد . بار عده مبارزه در راه رسیدن به چنین هدفی را طبقه کارگر باید بکشد .

تلاش برای روزی ملی ، پیروزه جناح راست آن برای جلوگیری از تکامل انقلاب و عقب کشاندن آن چشم و گو توده های خلق را درباره سیاست بیروزی باز کرده است . توده های خلق در این سه سال دریافته اند که سیاست طبقه کارگر تنها سیاستی است که با منافع و انتظارات خلق مطابقت دارد . بتدریج کارگران ، دهقانان ، پیشروان و روشنفکران و حتی نمایندگان محافظه معینی از بیروزی ملی شروع کرده اند به طور روزافزونی باین نکته پی ببرند که با چنین سیاستی که اکنون بیروزی عراق در پیش گرفته است نه بازادک میرسد نه به نان و زمین ، و دیگر اینکه محافظان حاکم بیروزی در اجرای اصلاحات کشاورزی ذینفع نیست ، و کشور را برای صنعتی شدن و استقلال اقتصادی سوق نخواهد داد . در این شرایط توده ها باید مبارزه کنند و رهبری و اتحاد انقلابی ایرا بچوبند . بیروزی ملی نفوذ خود را بپایان نرساند ، نفوذ طبقه کارگر افزایش مییابد . توده ها با خلق شروع کرده اند روز بروز بهتر دریابند که رهبری سیاسی طبقه کارگر صحیح است .

طباعیان - دهریان و اصحاب هیولی

درباره زادالمسافرین - انتقاد ناصر از طباعیان - انتقاد ناصر از دهریان - دهریان کیانند
انتقاد ناصر از اصحاب هیولی - مسئله قدم هیولی - اتمستیک رازی - چند نتیجه گیری مهم

بررسی زیرین درباره برخی جریان‌های تفکر فلسفی مائریالیستی در ایران بعد از عهد پراساسیروخی روایات موشق کتاب "زاد المسافرین" اثر ناصر خسرو قبادیانی است. هدف از این بررسی روشن کردن یک سلسله گرایش‌های مادی در اندیشه ایرانی در دوران اهلای جامعه فئودال ایران پس از اسلام است. مقاله حاضر در واقع مکمل آن سلسله مقالاتی است که نگارنده در همین مجله درباره هسته‌ها و عناصر دیاکتیک در اندیشه ایرانی نوشته است، همراه آن مقالات نشان‌میدهد که عناصر مائریالیستی و دیاکتیکی در تاریخ دیرینه تفکر فلسفی و منطقی ما میزان قوی العاده جد و وجود داشته‌وارین فلسفه در ایران نیز مانند شعبه - احاد دیگر تاریخ نبرد - مائریالیسم باید هالیزم، ماتریزیک یا دیاکتیک است. بدون تردید نویسنده بررسی بهیچوجه مدعی حل نهایی مسائل مطرح‌شده نیست. با اینحال باید تصریح کرد که برخی مسائل مانند مفهوم "چرخ" یا "فلک" در اندیشه چینی و ایرانی و رابطه آن با نظریات و دهریه و یامانند مسئله هستی‌ت فلسفی دهریان و اتمستیک رازی و مختصات آن تا آنجا که برنگارنده روشن است در حاشیای این تعبیرات و نتایج (گرچه فشرده و خلاصه هم باشد) بیان نشده است و همه این مسائل قابل پژوهش بیشتری است، و خود نگارنده خواهد کوشید برخی از نقاط مبهم یا مبهم این بررسی را در بررسی‌های آتی باادسترسی یافتن منابع بیشتر روشن‌تر گرداند. ضمناً - خوانندگان مجله بویژه آنها که در این امر واردند، یادوقی دارند خواه در ایران، خواه در خارج از ایران خواهند میشوید اگر اطلاعات جالب تازه‌ای درباره زروانیان و طباعیان - (دبایعیه) و دهریان و اصحاب هیولی (ایران‌شهری و رازی) که نگارنده در این بررسی به آنها توجه نداشته است در منابعی از منابع کهن، یا پژوهش‌های نوین ایرانیان و خارجی‌ان جز آنچه که در این بررسی به آنها اشاره شده، یافتند، نگارنده را از طریق مجله دنیا مطلع سازند که نیتی برگردان نویسنده و خدمتی خواهد بود.

درباره "زاد المسافرین (۱)"

زاد المسافرین ابو معصین جمید الدین ناصر بن خسرو قبادیانی مؤری شاعر و حکیم بزرگ ایرانی و مبلع نامبرد از اسمعیلیان و تحت‌الجزیرات آن در قرن پنجم هجری در خراسان به تصریح خود این حکیم در سال ۵۲۴ یعنی هنگامیکه ناصر خسرو پیری شخصت و ساله بوده تالیف شده است و از آثار دوره بلوغ فکر و روحی کامل آن حکیم است. این کتاب از جهت بیان نظریات فلسفی ناصر خسرو، از جهت دادن اطلاعات بسیار سودمند و گرانمایه درباره جریان‌های تفکر فلسفی زمان ناصر و از جهت آنکه از نمونه‌های عالی تشریف‌صیح پارسی ساده و از لغات و اصطلاحات و ترکیبات زیبای فلسفی بزبان پارسی مشحون است بد و نتردد یک اثر جلیل‌فرهنگ ایرانی است.

هدف ناصر خسرو از نگارش زاد المسافرین اثبات فلسفی نظریات مذهبی خود بود. ناصر خسرو از جهت فلسفی بخاطر کلی در موضع مذهبی واید هالیستی است ولی از آنجاکه ناصر تعقل را در مقابل تعبد و فلسفه راد مقابل

(۱) - کلیه نقل قول‌ها از کتاب زاد المسافرین از نسخه چاپ کابوایی به تصحیح محمدبذل‌الرحمن (حماد) نا لاخر ۱۳۴۱ گرفته شده است.

فقهه یاری میکند باید وی را در جناح اندیشه گران مرقی عصری جای داد که عصر تسلط قشری ترین افکار حنفی و شافعی، عصر ارتجاع مهیب فکری، عصر سالوسی و دغل و ریاکاریهای دینی بود (۱).
ناصر خود در آغاز " زاد المسافرین " هدفهای نیکمی خود را از تالیف اثر بیان میدارد و از آنجمله ضرورت پژوهش عقلائی هستی و زندگی را از جانب انسان تصریح مینماید و مینویسد :

" برخوردار شدن واجب است که حاشا خوب زیانجویند، که از آنجا که می آیند، بکجا همی شوند، اندیشه کنند تا به بینند بچشم یحیی، مرغوشتن را در سفری روند که کسرا ن رفتن راهی درنگی و استادن نیست، از بهر آنکه تا مردم اندر این عالمست از حرکت افزایش و کاهش خالی نیست ".

سپس ناصر خسرو تذکره میشود که این " آب های خوش " و زلال تنگ فلسفی که از زرفای و زروان میسازد باید از نسی خردانی که در جامعه حاکم دارند یا بقول او " دیوانگان امت " محفوظ ماند تا آلوده نشود و مینویسد :
" مکن مانند برآوردن این علم لایف، دشوار و بایسته مکن کسی است که چاهها زرق بکند، کاریزهای عظیم براند تا مرآب خوش را از قعر خاک برآمده برآورد تا تشنگان و مسافران بدان برسند، هلاک نشوند. مرآین چشمه آب خوش را از دیوانگان امت صیانت کند تا مرآین رابه چهل وسیقه خود پلید و تیره نگردد، بخا و گل نیانبارندش (۲) ".

و اما اینکه این بیخردان جامعه، این " دیوانگان امت " کیانند، پیداست که نه نثر ناصر خسرو و نه جانوین میقول او " ریاست جوینان اندر دین " است. ناصر با ششمی تمام از آنان " واز " علم " مصنوع آنان که فقه نام دارد و از شیوه افترا زنی آنان نسبت بچویندگان حقایق یاد میکند و چنین مینویسد :

" مرعوسه سارا به هوا و مختلف خود ریاست جوینان اندر دین استخراج کرده و فقه نامیده. مردانایان را بعلم حقایق، بینندگان را بچشم بصائر جویندگان حق را، جدا کنندگان جوهر باقی و ثابت را از جوهر فانی و مستحیل ملحد، بی دین قریض نام نهاد ".

این نقل قولها نشان میدهد که ناصر کتاب خود را با نیت مبارزه علیه ارتجاع فکری زمان به ود علم، بسود حقیقت (آندازه خود در کمیکرد) نگاشته است و اثر او همچنانکه گفته شد از آثار تفکر مرقی عصر است ولی با اینحال این اثر که از جهتی مرقی است از جهت دیگر ارتجاعی است، زیرا ناصر اگر از سویی کتاب خود را علیه " ریاست جوینان " اندر دین " مینویسد، از سوی دیگر عارف تیز کتابش علیه فکر مادی و متفکرین مادی عصر است که منافع تشریفات فرود تر جامعه را در اندیشه های خود منعکس میکردند. سراسر کتاب از مبارزه علیه جریانات مادی عصر (دلیلیان، دلیلیان، اصحاب هیولانی) انباشته است و هر مؤلف علیه زکریای رازی عالم، پزشک و متفکر مادی بزرگ ماکه بحق مایه فخر اندیشه ایرانی است تا خستنازی شدید میکند. در جریان این اخت و از آنجا که ناصر ما را از نظریات این متفکرین مادی که افکارشان را مصنفین رسمی عصر او در زیر پرده منع و انکار مستور ساخته اند آگاه میسازد و از این جهت کتاب زاد المسافرین در واقع اثر گرانیهای عصر است زیرا در کمتر اثری میتوان چنین ادعائاتی درباره جریانات مادی عصر جست و پیوه درباره زکریای رازی. هدف ما از این نوشته بیان محتوی زاد المسافرین میا عقاید ناصر نیست، پژوهشی که بجای خود ضروری است بلکه هدف ما استخراج جریانات مادی عصر از این کتاب هر رسی نژاد یبای ناصر نسبت باین جریانات پیوه نسبت به نظریات رازی و هر کلی بحث درباره سیر تکامل ریالیستی در ایران در دوران

(۱) - برای اطلاع بیشتر از مشخصات این عصر رجوع کنید بمقاله این جانب تحت عنوان " درباره برخی اندیشه های فلسفی خیام " در شماره اول سال دوم مجله دنیا (صفحات ۹۰ - ۹۱) (الخ)

(۲) - از مصدر " انباشتن " که امران میشود بیانبار، متاسفانه صرف متار این فعل (می انبارم، مر انبار) در زبان امروزی متروک شده و فقط مصدر روشک مانعی آن باقی است. ناصر در زبان شعر و نثره قد آرگیزی صادر و فصیح در ازمنه مختلف بکار میرد. مثلاً: " منند مصدر شیفتن در این بیت :
ناصر خسرو گر آینه باشد تو مشو
ور کسی بر سخن دیمشید و میشیب

اختلاف عقود الیوم است .

ناصر در موارد عدیده ای در زاد المسافرین از "طبیعیان" (یا بنابر اصطلاحات دیگر "طبیعی" یا "اهل طبیع") و "دهریان" انتقاد میکند . با آنکه نظریات طبیعیان (اهل طبیع) و دهریان در نزد ناصر باهم تفاوتهاش دارد ، در هر دو این نظریات گرایش صریح مادی مشهود است .
انتقاد ناصر از "طبیعیان"

یکی از نکاتی که ناصر درباره طبیعیان ذکر میکند آنست که آنان به تقدّم هیولی بر صورت معتقد بودند . توضیح آنکه فلسفه مشاء و مفسهوم "هیولی" یا ماده را از "صورت" (که موجب پیدایش تنوع در وجود است و هویت و شخصیت خاص خود را از آنکه هر ماده ای را پدید میآورد . مثلاً مانند انسان بودن ، حیوان بودن ، نبات بودن و غیره) بعثاء و مقلوبه جسم از هم جدا میکند . بر آنست که در ابتدا "ماده نخستین" یا "هیولای اولی" بود که در حالت قوه و امکان بود . و پس بتدریج صورت پذیرفت و صورت ها حالت فعل و واقعیت آن ماده اند . و هیولای اولی از دورن این صورتها تکامل می یابد تا " بصورت الصور " که خداوند استعمرسد . حال این بحث پرسش میآید که آیا بین این هیولی و صورت کد امین مقدمند ؟ آیا تقدّم با صورتهاست که هویتها و ماهیتهای و کیفیتها را تشکیل میدهند یا تقدّم با ماده است که جنس و خمیره اولیه است . از فلسفه مشاء ناچار این نتیجه حاصل میشود که هیولی منفعل و پاسبان و صورت فعال و خلاق است . لذا اصالت با صورت است و طبیع ها هیولی را بر صورت مقدم میسرند (۱) .
ناصر خسرو در این باره چنین مینویسد :

" و گروهی از اهل طبیع گفتند که : " جسم اندر ذات خویش ، هر چند که سبک است از هیولی و صورت ، مر هیولی را بر صورت ، به چه هویت فضل است ، از سبک آن صورت بد و قائم شده . " و گفتند : " صورت مر هیولی را بر منزلت عزت است ، مر جوهر را ، و چون عزت به جوهر حاجت مند است (اندر قیام و ظهور خویش) و جوهر (اندر وجود قیام و ظهور خویش) از عزت بی نیاز است ، عرض ساز او را شرف جوهر نیست (۲) .
سپس ناصر خسرو این تأریه "طبیعیان" را مردود میسرند و استدلال میکند که البته اعراض نمیه و اندک بد و نیکو بی ضرر است ، این درست است ولی بشوه خود جوهر هم نمیه و اندک بد و نیکو وجود اعراض هستی خود را پدید آورده لذا بین وجود جوهر و وجود عزت مانع است ، به همین ترتیب بین وجود صورت و وجود هیولی ملازمه است و قول "طبیعیان" دائره تقدّم "هیولی بر صورت" غلط است .

بحث "طبیعیان" در باره تقدّم "هیولی بر صورت" شاید ظاهراً بحث "سکولاستیک" و مفاد ذاتی بحث بنظر نرسد ولی در واقع چنین نیست . "طبیعیان" که طرفدار "قدم هیولی" و ابدیت ماده بوده اند در همه جایایی که از ماد و تقدّم ذاتی آن مدافعه میکردند . اگر "طبیعیان" از تقدّم "هیولی بر صورت" بپسندیدند ، این نظر آنها نیز از نظر ماتریالیستی کاملاً صحیح آنست که اولویت ماد بر مونونیت کلیه مشتقات ماد و مواز انجمله صورتهای نوعیه ناشی میشود . است . راجع ناصر خسرو دائره اثبات "ملازمه" راجع نیست ، بلکه خلط بحث است . تعیین آنکه آیا ماد مقدم است یا نه - در واقع پاسخ دادن به مسئله اساسی فلسفه است . "طبیعیان" باین مسئله پاسخ روشن میدهند : ماد مقدم است . ناصر خسرو حل مسئله را در مفسهوم "ملازمه" مضمّن میکند .

نکته دیگر که ناصر از قول "طبیعیان" نقل میکند و که ملاسمای فلسفی آنها را بعثاء ماتریالیست نشان میدهد آنست که عالم ازلی است و اشیا از طبیعت و از در هم آمیختگی صفات طبیعت بر میخیزند و بدین طریق در کار نبوده است .
در این باره ناصر خسرو مینویسد :

" و اهل طبیع مر عالم را ازلی گفتند و گویند که چیزها از این چهار رباع همی بود : شود ، چون گرمی ، سردی ، تری ، خشکی ، بی آنکه تدبیری و تقدیری از جنس

(۱) - بحث اصالت هیولی و صورت در عین حال با تغییراتی (در جهت کم مضمون نکردن مسئله) ، بشکل بحث اصالت ماده و مهمت در فلسفه کلاسیک قرون وسطایی ما تکرار میشود . برای اطلاعات بیشتر رجوع کنید به مقاله ابتداء تحت عنوان " دیالکتیک راندیشه برخی متفکران ایرانی " صفحات ۱۰۶ - ۱۰۷ . در شماره دوم سال اول مجله

(۲) - زاد المسافرین ، صفحه ۳۱

ایشان همی بدیشان پیوند د . وهی گویند : این چهار چیز که یاد کردیم صفت هابند . مرصفت را از موصوف چاره نیست تا بر او بد آید . آن موصوف که مرصفت را برگرفته است جسم است که مرصفت را حرکت معتمدی است و گردند . احوال است و مکان گیر و قسمت پذیر . (۱)

اگر بخواهیم نظریه طایعان را به بیان امروزی بازگو کنیم چنین است : اجسام بدن و هیچگونه مدخله ای از خارج ندارد . (بی آنکه تدبیر و تقدیری از جزایشان همی بدیشان پیوند د) و این اجسام در حرکت دائمی و بی پایان و جبری (قسری) هستند و حالات و کیفیات آنها دائم التغییر است (گردند احوالند) و در مکان جای دگر (مکانگیر) و قابل تقسیم هستند و از صفات این اجسام گرم ، سردی ، تری و خشکی است و همه چیزها از این اجسام و از این صفات ناشی شده اند یعنی طبیعت منشا گل است و تحول و حرکت این طبیعت و ترکیب ها و آمیختگی ها صفات مختلف و منشا بروز تنوع جهان است .

بدون شك این بیان يك بیان بسیار عالی ماتریالیستی است . طبیعی است که ماصریا آن موافق نیست ایسن حکم مسئله انکار " مدبر و مقدر " را که در واقع انکار صانع است میگوید و میگوید تا اثبات کند که مدبر و مقدر وجود دارد و هر آید این منطوق سعی دارد بدین بیان انسان ، خردمندی وی را دلیلی بر وجود مدبر و مقدر بداند . پس شگفتیهای وجود و رازهای طبیعت که بهر درک و توضیح علمی آن برای متفکران قرن پنجم هجری محال بود دستاورد است لایزال الهی امری است و حتی فلسفه معاصر نیز از این نوع برهانها برای اثبات صانع استفاده و لی جاسارت " طایعان " که تغیر غایب این شگفتیها رازها و واقعیت را روشن نمیداند ، اند در خود هرگونه اعجاب و تحسین آید این " طایعان " که ماصرا از آنها انتقاد میکند کیانند ؟ ما بین " طایعان " از نظر فکری و برخی از کتابهای فلسفی هندی که از دیرباز در ایران رائج بوده مسلما رابطه ای وجود دارد (۲) . از آن گذشته قاعدتا باید از روی شکیان فکری ، ارتباط آنها را با نظریات انباز قلس (EMPEDOCLE) نیز که در آن دوران شناخته شده بود برقرار کرد . انباز قلس از اهالی شهر آگریگت واقع در جزیره صقلیه (سیسیل) در قرن پنجم قبل از میلاد میزیسته و از فلسفه ماتریالیست یونان قدیم است . وی برای اشیا " عالم چهار ریشه قاع بود . آب و خاک و آتش و هوا و صفات تری و خشکی و گرمی و سردی را بین این عناصر رابعه تقسیم میکرد . بعقیده انباز قلس نیروی مبروکی این عناصر و طایع را پیوند میدهد و یا از هم گسسته میکند و از این پیوند و گسست تنوع عالم پدید میآید .

با آنکه نظریات فلسفی افلاطون و ارسطو عدد منبع تفکر فلسفی بزرگترین فلاسفه ماست ولی تردید نیست که فلسفی ذیقراطیس (دمکریت) و انباز قلس و ابیقرس (اپیکور) و فیثاغورث (پیتاگور) و بسیاری دیگر از متفکران یونان قدیم در ایران پیروی از اسلام رخنه کردند و میتوان پیوند فکری بین جریانات فلسفی ایران را با این جریانات قرار ساخت . متشبه مشی و دمکریت و امپدکل و اپیکور کمشی فکری اپوزیسیون اجتماع بود بهر حال " غیر قانونی در محیط قدغن های خشن سیاسی و مذهبی مجبور بود .

" طایعان " یا هر جریانی که پیوند فکری داشته باشند بهر جهت نمایندگان تفکر انقلابی ، آتش فیشی و ضد مذهب در قرن پنجم هجری بود . اند و از این جهت مسلما افکار آزاد یکال ترین و قاطع ترین قشرهای جامعه امروزی کشور ما را منعکس میکند . اند . انتقاد ناصر خسرو از " دهریان "

گروه دیگری از فلاسفه ماتریالیست که ماصرا خسرو و زاد المسافرین آنها را مورد انتقاد قرار میدهد دهریانند . نظریات کما ماصرا از دهریان ذکر میکند فوق العاده حالب است . نخست تریه دهریان درباره فلسفه یا آسمان است . ناصر خسرو مینویسد که دهریها قلسک را صانع عالم آنچه اند را درست میداند ، آنجا که میگوید :

(۱) - زاد المسافرین صفحه ۱۴۲

(۲) - مانند چارواک - درباره فلسفه چارواک رجوع کنید بمقاله این جانب درباره خمیا در شماره اول سال دوم و هجده دنیا . در اینجا باید تصریح کنیم که علاوه بر معنایی که درباره لفظ چارواک ذکر کردیم (چهاروازه عناصر رابعه) برخی از کارشناسان فلسفه هند (مانند Roy) معتقدند که این لفظ از چارواک بمعنای جاد و سخن آمده است .

" و چون در سترگدیم (۱) کهر جسم را بذات خویش حرکت نیست باطل شد قول دهری که میگوید: فلک صانع عالم استوانچه اندراوست (۲) "

ودرجای دیگر میگوید:

" واهل مذهب دهری (کهر عالم را قدیم میگویند) همی گویند که صانع موالید از نیات و حیوان و مردم و جنوم — افلاک است . "

نظریه خلأ قیت " فلک " یا آسمان مسلمانان عقاید ایرانی زروانی وابسته است و میتوان این عقاید را با نظریات آئین کهن مزد اشی و وثقش " آسمان " در این دین و شاید به نظریات کهن کنفوسیوس درباره آسمان از جهت فکری بسط ساخت . در باره نظریات کنفوسیوس که توضیح میدهم : در دوران سلسله چینی " هان " (قرون دوم و اول قبل از میلاد) این نظریه رواج یافت که آسمان یکارید و نیک مکافات میدهد . کنفوسیوس و دوین چون شوسعی داشتند مابین یلایای طبیعی آن ایام و صواب و گناه انسانها رابطه ای برقرار کنند و این اندیشه را راجع ساختند که فلک پاداش می بخشد و سزا میدهد . یکی از فلاسفه متأخرالیست چینی که در نخستین قرن میلادی (در دوران اشکانیان) میزیسته بنام وان چون این اندیشه را مورد انتقاد قرار داده و قول خیام میگوید نیکی مدی را به چرخ نباید حواله کرد زیرا در این راه " چرخ از تو غنای بار بیچاره تراست (۳) " .

در دین آریائی کهن مفاهیم دیائو " DIAU " (در آستایی " دئه " که بعد از پیو از آن مشتق شده است) و وارونا " VARUNA " به مثابه بزرگترین مظاهر الوهیت به آسمان ادلاق میشد . آسمان نمود ارعالی عظمت تلقی میشد جبار و نعمت بخش بود و از دروغ و پشیمانی آمد . القاب " آسمان همه دان " (و چو پادشاه وارونا) و آسمان — پدر (دیائو — پیترا) از آنجا آمده است . حدس میزنند که لفظ ژوپیترنیز از دو جز " یو — پتر " مرکب است و از همین ترکیب آریائی آمده است . بدینسان قربان کامل بین اندیشه های کهن آریائی (هندی و ایرانی) و اندیشه های چینی در این باره وجود دارد (۴) .

مفهوم فلک (که همان عری چرخ است و گاه چرخ و فلک نیز میگویند) (۵) و مفهوم آسمان و زروان و دهر و غیره مفاهیم همسنگ بنظر میرسند . اندیشه آنکه آسمان قادر است و آسمان بخت و سرنوشت انسان را در دست دارد آنکه ایست کهن که ادبیات ما از آنجا آمده است . فخرالدین اسعد گرگانی در منظومه و سیر و امین اندیشه زر تشتنی و آیدون سرنوشت آدم بر حکم " چرخ " را بارها مدح میکند . از جمله :

گفتواری زنده چرخ جستم	ز تندی که یزدان کرد رستن
نگر تا در دلت ناری گمانی	که کوشی با قضاای آسمانی (۶)

و نیز این ابیات بطور تمثیل دهری فردوسی از همین فلسفه مشحون است :

نگسکن بر این گنبد تیز گرد	که در مان از او یست و زو یست در د
از او زار کردی از او سرفراز	از او دان فروزی و زو دان نیاز
نه گشت ز مسانه بفرسایدش	نه این رنج و بیم از گزایدش
نه از گردن آرام گیرد همی	نه چون ماتباهی پذیرد همی (۷)

- (۱) — درست کردن یعنی ثابت کردن . (۲) — زاد المسافرین صفحه ۵۷
- (۳) — اندیشه آنکه فلک و چرخ تعیین کنند سرنوشت هستند نه فقط از جانب خیام بلکه از طرف ناصر خسرو نیز در برخی از اشعار شهبازی مورد انتقاد شد بد قرار میگیرد . از جمله در این قطعه معروف و طالع و پر مشعون وی :
- | | |
|---------------------------------|-----------------------------|
| نکوهش کس چرخ نیلوفری را | برون کن ز سیراد خیره سری را |
| تو خود چون کنی اختر چو پیرا بسد | مد از ازلک چشمت از خبری را |
| درخت توگر بارد انشیر کیگرد | بزیز آورد چرخ نیلوفری را |
- (۴) — برای اطلاع بیشتر رجوع کنید به " مزدیسنا و تاثیر آن در ادبیات پارسی " تألیف دکتر محمد معین ، از انتشارات دانشگاه ، ۱۳۲۶ .
- (۵) — رابطه لغوی بین فلک ، فَلَک و فَلَک اتفاقاً قید کهن چینی رابطه بین آسمان — بد بختی و مکافات انسان را با خیاط می آورد و نشانده رخنه عیق این اندیشه در اقوام مختلف است . لازم نکرده است همه این عقاید در نزد همه اقوام از یک منبع برخاسته باشد شاید از منابع مختلف پذیرد آمده است .
- (۶) — و سیر و امین — چاپ آقاات مینوی تهران ۱۳۱۴ صفحه ۶۷ .
- (۷) — در صفحه بعد

شکی نیست که تبدیل آسمان بقدرتی مرموز نمیتواند يك اندیشه مادی باشد و نمیتوان - تنوی فکر مذہبی
 دین چون شهادت پاره تحلیل آسمان و اندیشه مادی و این چون را درباره آنکه آسمان دارای قدرتی ویژه نیست
 و با عقاید قدیم آریائی را درباره "اورنا" و "دیائوپتیا" یکی دانست. ولی با اینهمه تصور آنکه صانع قسط و
 خالق کل همانا آسمان تباہی ناپذیر و ابدی است که در گرد شرجا وید است (چنانکه فردوسی با صراحت توصیف)
 نسبت بدین تصور که صانع هستی بخت و محیط غیر مادی ماورا طبیعی است گامی بجانب اصلات طبیعت است.
 آسمان در نظر زروانیها بخشنه و خلاق طبیعت یا در راست و برون از هر طبیعت قدرتی ماسوا نیست.
 ناصر خسرو با پیگیری تفکر دهریون را در این جا خوب می یابد و انگشت را بر روی نقطه ضعف فکر دهریون می
 گذارد که میگویند بخشی از عالم حادث است و بخشی از عالم یعنی فلک یا آسمان قدیم. ناصر خسرو میگوید چون فلک
 خود بخشی از عالم است، طبیعت این دعوی دهریون لازم میآید که قسمتی از عالم (موالید) مصنوع و خیر باشد و قول
 ناصر خسرو این محال است که قدیم باشد، که بخشی از آن حادث باشد و بخشی حادث نباشد.
 تقسیم جهان بدو بخش: فلک که قدیم و ابدی است و موالید که حادث و متغیرند مسلما نقطه ضعف فکری
 دهریون بود و دهریون میخواستند مسئله رابطه بین ثابت و متغیر را با این استدلال سطحی و افسانه آمیز حل کنند
 فلک را طبیعت خلاق و موالید (انسان، حیوان و نبات و ستارگان) را طبیعت متفعل معرفی نمایند (۱). ولی از
 این اندیشه گذشته ناصر خسرو اندیشه های دیگری از دهریون نقد میکند که نمود ارگرایش ماتریالیستی جهان بینی
 دهری است.

ناصر خسرو میگوید دهریها استدلال میکنند که اگر خداوند کار خالق عالم است پس چرا پیر از خلق جهان
 آنرا خلق نکرد. در زاد المسافرین در این باره چنین میخوانیم:
 "اندر آنکه خدا ایتعالی بر این عالم را چرا پیر از آنکه آفرید، نیافرید، این سؤال
 است که دهریان انگیزه اند مر آنرا خواهند که ازلیت عالم بدین سؤال درست
 کنند بر مردمانی که بحرکت عالم مقررند (۲)." www.iranicaonline.com

بدینسان ناصر خسرو بر آنست که گفت در دهریون از "برانگیختن" سؤال اثبات ازلیت عالم و نظر حادث
 بودن جهان است. ناصر خسرو ایراد دهریون جوابی بکلی بی پایه میدهد. نخست این سؤال را گفتاری معنی
 مشعرد و آنرا سؤالی محال ("مستحیل") و غیر قابل طرح میدانند و طی صفحات عدید، اینمیکوشد تا با سفسطه ها
 و استدلالات صوری این مطالب را رد کند. دهریون در اینجا از یک نقطه ضعف بزرگ استدلال الهیون استفاده
 میکردند. جریان از این قرار است: الهیون میسؤال آنکه چرا خداوند این عالم را خلق کرد میگویند این تلامذ جود
 خداوند است. بقول مولوی:

من نکردم خلق تا سودی کنم؛ بلکه تابیرندگان جودی کنم.

دهریون در قبال این توضیح میگویند: اگر چنین است چرا خداوند طی دورانی طولانی که بنظر شما عالمی
 نبود نخواست جود کند و از آنجا که صفات خداوند عین ذات اوست هرگز خداوند از جود - که از مقتضیات ذات الهی -
 خالی نبود پس خلق عالم رخ نداد. از آنجاست که این سؤال بقول ناصر خسرو "برانگیخته شد" که "چرا خدا
 تعالی این عالم را پیر از آنکه آفرید تیرا فرید". بعد ها خواهیم دید که چگونه حکیم ایرانشهری میکوشد تا بسا
 سفسطه ای سؤال ظریف دهریون را پاسخ گوید.

ناصر خسرو نظریه دیگری از دهریون نقل میکند که باز سیمای ماتریالیستی آنانرا نشان میدهد و آن مسئله فنا
 روح بافتنای بدن است. در این باره ناصر میگوید:
 "گروهی گفتند که نفس مردم، پس از آنکه از جسد جدا شود ناچیز شود همچون
 های نباتی و حیوانی. معنی جسد او را وجودی نیست (۳)." www.iranicaonline.com

(۷) - (از صفحه مقابل) - فیلسوف معروف آذربایجان میرزا فتحعلی آخوند اف این اشعار فردوسی را بشانه
 دلیل

عقاید مادی وی نقل میکند ولی این ابیات نظریات معین دهری را نشان نمیدهد.
 (۱) - ناصر خسرو این نظریات را به "برقلسد دهری" منسوب میدارد. گویا منظور ناصر از برقلسد Procles
 که از فلاسفه نو افلاطونی مکتب آتن در قرن پنجم میلادی است. برای نگارنده روشن نیست که برقلسد دارای چنین
 نظریاتی باشد.

و سپس ناصر تصریح میکند که این گروه دهری‌اند. اندیشه ابدی بودن ماده و فنا روح بافتا بدین کمناصر بعنوان نظریات عدد دهریان ذکر میکند معرف سیمای کاملاً ماتریالیستی این گروه است.

دهریان کیسانند؟ علاوه بر آنچه که در بحث راجع به "فلک" در باره منبع احتمالی چنین برخی از نظریات دهری گفته شده بینیم بر اساس منابع مختلف در واقع این فرقه‌مادی مهکیانند؟ منابع قرون وسطایی ما تا آنجا که پیر نگارنده معلوم است - اطلاع روشنی از دهریان بدست نمیدهد و این مطلب عجیب نیست؟ نباید از منابع رسمی و عقین عصر چنین توقعی داشت. احتمال می‌رود واژه دهریون معادل نام هندی "لگایاتا" (دهر، جهان) باشد که خود یک مکتب ماتریالیستی در هندوستان بوده است. در منابع قرون وسطایی ایرانی و عربی راجع به "دهریه" یا فرقه هندی "شمینه" ذکر شده است. واژه شمینه ظاهراً از "سومنا" مشتق شده و ممکن است پیروان مکتب فلسفی لگایاتا در سومنا بوده‌اند. در کتاب "الفرق بین الفرق" تصریح میشود که شمینه بر قدیم بودن عالم معتقد بودند (۱). سماعانی صاحب کتاب "الانساب" آنجا که از نظام معتزلی سخن میگوید مینویسد: (۲) "درمان قدیمه (معتزله) از نظام کسی بیشتر جامع جمیع عوامل کفر نبود زیرا وی در جوانی بادسته ای از ثنویه و قومی از دهریه (که قائل به تکافو ادله ۴) و گروهی از فلاسفه معاشرت داشت."

این جوهری بغدادی در کتاب "تلبیس ابلیس" در انتقاد از فلاسفه مینویسد: و
"اکثر این فلاسفه وجود صانع را اثبات میکنند و نبوت را منکر نیستند لیکن در تحقیق این مسائل اعمان ورزیده‌اند و دسته ای هم که فیهانان یکباره فاسد شد دهریان را پیروی کرده‌اند (۳)."

ابوالعلاء معری در رساله "رساله الغفران" معنای زندگی و دهری را یکی شمرده و چنین مینویسد:
"زندیقان کسانی هستند که دهری نامیده شوند و قائل به پیغمبری و کتاب الهی نمیشانند." (۴)

در کتاب موسوم به "کتاب النقض" تألیف رکن الاسلام نصیرالدین قزوینی رازی ضمن شعار ترغیر مختلف دین اسلام تصریح میشود که دهریه و بابائیه را نباید در داخل فرق دین نام برد زیرا آنها از مذهب خارجند و نیز تصریح میگردد که دهریه و بابائیه ماده را طاعت خستین وید اولی میدانند. نصیرالدین قزوینی مینویسد:
"اماد دهریه و بابائیه که به قبولی علت الاولی گفتند و ما جد و صوابه و تناسخیه و تنصیریه همه خارجند از هفتاد و سه گروه و باقی درست. آنکه از این هفتاد و سه گروه معروف ترند حنفی و شیعی و شافعی‌اند." (۵)

و اما آخرین منبعی که نگارنده بدان دسترسی دارد و در آن از دهریه صحبت میشود ترجمه فارسی کتاب پیکو "شکند گمانی و چار" است که در آن مابین دهری و زروانی نظام مستساوی گذاشته شده است. "شکند گمانی و چار" یا "گزارش گمان شکن" تألیف مردان فرخ ارمزد داناتان یکی از هپاکتیب رسالات دین زرتشتی است که در دست ماست و در عالم خود نوعی "کتاب النقض" بدفاع از مذهب زرتشت است. در این کتاب راجع به دهری و رابطه آنها با زروانیان اطلاعی است که در عالم خود بسیار گرانیهاست و تردیدی در آن نیست و ماتریالیزم دهریه و زروانیه باقی نمیگذارد. عبارت چنین است:

"طایفه موسوم به دهری که منکر وجود خدای تعالی هستند بر آنند که هیچ تکلیف دینی بر آنان وارد نیست و مکلف بعمل خیر نیستند (۱). اما راجع به سخنان بی اساس که میگویند نمونه ای میآوریم. میگویند این جهان و عوالم آن ترکیب

- (۱) - رجوع کنید به کتاب "الفرق بین الفرق" چاپ مصر صفحات ۷۹، ۱۶۲ و ۳۴۶
- (۲) - سماعانی "کتاب الانساب" به نقل از کتاب "تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی" تألیف آقاد دکتر صفی صفحات ۱۴۰ - ۱۴۱
- (۳) - ابن جوزی، تلبیس ابلیس (نقل از همان کتاب صفحه ۱۴۲)
- (۴) - ابوالعلاء معری، رساله الغفران، به نقل از "پرتواسلام" احمد امین مصری، ترجمه خلیلی چاپ دوم جلد اول صفحه ۲۰۳
- (۵) - کتاب النقض صفحه ۴۹۲ (به نقل از تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفی صفحه ۱۴۳)

اجسام و ترتیب اعمال و تغذای اشیا* و اختلاط عناصر و هم و هم نتیجه تحولات زمان نامتناهی است و مدینه که برای عمل نیک یاد آشی برای گناه کفایتی نیست* نه پیشی است و نه دوزخی و نه چیز که آدمی را بعمل نیک یا کار زشت بکشد و نیز میگویند که جز مادیات چیزی در عالم نیست و روح وجود ندارد*.

مطلب بسیار صریح مطرح شده است* درباره این عبارت شکند گمانی و چهار چنانکه کریستنشن در انمارکی در کتاب ذیقمت خود " ایران در زمان ساسانیان " (۱) نقل میکند یک پژوهنده هندی بنام تاواو یاد مرحله " هند و ایران " (سال ۱۹۳۱ صفحه ۱۳۲) تردید میکند که خط تساوی بین دهری و زروانی (در پهلوی زروانیك) صحیح باشد و بر آنست که چون الیه کتاب گزارش گمان شکن به دورانیهای پس از اسلام مربوط است هدف همان دهری معاصر موع بود و خود کریستنسن هم مرد د است که آحقیت زروانیه در عهد ساسانیان افکار مادی را تاباین پایه رسانده بودند یانه* بنابر این جانب کترین استبعاد تاریخی ندارد که دهری پس از اسلام د نباله زروانیه قبل از اسلام باشند و اما این زروانیه مسلما جناحی از زروانیه بطور اعم هستند که شاید تحت تاثیر فلسفه لگایانا (یا شنیه) قرار داشته اند* مسلما اگر کسی در مدارک و منابع ایرانی و هندی بدقت غور کند میتواند این راز را دریابد* در حالیکه تصریحات " الفرق بین الفرق " و " الفهرست " اینندیم رابطه بین دهری و سمنیه را روشن میکند و احتمال ارتباط این فرقه را با " لگایانا " قوی میسازد*.

نوشتههای تاج الاسلام سمانی و امام جمال الدین ابوالفرخ بن جوزی بغدادی و ابوالعلا* معری و کتاب التفسیر کن الاسلام تصویر الدین قزوینی و شکند گمانی و چهار تردیدی در ماتریالیسم و آه نیزم د هریون باقی نمیگذارد برای ننی کردن اطلاعات خود درباره دهریون باید بگوئیم که د هاتوثر J. de Boer (۲) صاحب کتاب معروف " تاریخ فلسفه در اسلام " نیز بر آنست که مفهوم " دهر " یا مفهوم " زروان بی پایان " (در کیش زروانی) و " زمان مطلق " در فلسفه زروانی یکی است* بوثر بر آنست که هم به دهریون و هم طابعیان دهری کتب قدیمه اشاره شده است ولی سانسور هب مانع میشد که نظریات انباده رجائی ذکر شود و فلسفه آنان بیان گردد* بنظر بوثر تاثیر دیمقراطیس نیز در نزد دهریون زیاد است و مضاف ازان این فیلسوف مادی یونان قدیم زیاد اشاره میشود ولی معلوم نیست چه کسانی هستند*.

انتقاد ناصر خسرو از " اصحاب هیولی " * اگر ناصر خسرو دهریون و طابعیان و دهریان نامی ذکر نمیکنند دهریون اصحاب هیولی نام دهن را بر بصر احرار میرسد و آن نام ایرانشهری و محمد زکریای رازی است* پیش از ورود دهریون در اصل مطلب نخست بنگریم این عبارت " اصحاب هیولی " بجمعناست و از کجا آمده است* و آره هیولی معرب و آره یونانی " آوله " (ὁ ἥλιος) بمعنای شمس یا ماده آمده است و اصحاب هیولی - قاعدتاً باید معاد و آره " هیلوزویت " باشد که از همان " آوله " یونانی و لفظ یونانی دیگر یعنی " زوئه " (Ζωή) (یعنی زندگی) مشتق است* هیلوزویت ها نخستین ماتریالیست های یونان قدیم بوده اند* لذا این و آره را بیک تعبیر باید با و آره " ماتریالیست " یک دانست* لذا عبارت " اصحاب هیولی " در نزد ناصر خسرو اصطلاح " مادی " یا " ماتریالیست " در دوران ما کاملاً یکسان است و ذکر آنکه ایرانشهری و زکریای رازی اصحاب هیولی بوده اند از این جهت حالب است که ناصر خسرو محتوی عدد تفکر فلسفی این دهن را " ماتریالیسم " و اصلت هیولی تشخیص میدهد* ناصر خسرو مینویسد:

" اصحاب هیولی چون ایرانشهری و محمد زکریای رازی و جزاییشان گفتند که هیولی جوهری قدیم بوده است (۳) ".

در حالیکه ابی محمد بن زکریای رازی فیلسوف و طبیب و کیمیا شناس معروف ایران (۲۵۱ - ۳۱۳ هجری) را هم میشناسیم* حکیم ایرانشهری که از وی ناصر خسرو تجلیل میکند برای نگارنده تاکنون شناخته نشده* ناصر امور معلم رازی میسرمد* و صف زندگی رازی و عظمت مقام او و آثار و افکارش و ذلیفه این نوشته نیست زیرا هدف ما در این نوشته بررسی -

(۱) - ایران در زمان ساسانیان چاپ ۲ حاشیه صفحه ۴۵۸

(۲) - ج* د هاتوثر - تاریخ فلسفه اسلام ترجمه انگلیسی، لندن ۱۹۳۳ صفحه ۷۶

(۳) - زاد المسافرین صفحه ۷۳

انتقادات ناصر خسرو از ماتریالیسم معاصر است. لذا اجراء این وظیفه را بوقت دیگر احوال میکنیم ولی همینقدر تصریح مینمایم که رازی یکی از اخلاق ترین متفکران قرون وسطا و یکی از برجسته ترین ماتریالیستهای خاور زمین است و جادارد که ملت ما بداشتن چنین داهی بزرگواری ببالد (۱) :

رازی دفاع از علم و ماتریالیسم را در عصری خشن و جاهل با خرید خطراتی مهیب و قبول اهانت های فجیع انجام داد. کسانی مانند ابونصر فارابی، ابن سینا، ابن هیثم، ابن حزم، شهید بلخی، ناصر خسرو، امام فخر رازی و غیره یا کتب و رسالاتی در رد عقاید رازی تألیف کردند و یا او را مورد اعتراضات دشنام آمیز شدید قرار دادند. پژوهندگان تاریخ تفکر فلسفی در ایران موظفند توجه فراوانی بمطالعه آثار علمی و فلسفی رازی معطوف دارند.

مسئله قدیم هیولی : مهم ترین اعتراض ناصر به ایران شهری رازی درباره قدیم بودن هیولی است یعنی اینکه ما در عالم مخلوق نیست و کسی آنرا از عدم بوجود نیاورد. است بلکه همیشه بوده است. به بینیم ناصر در این باره از قول رازی چنین نقل میکند :

" هیولی قدیم است و روانیست که چیزی پدید آید نه از چیزی (۲) "

و نیز :

" و گفته است : قدیم است از هر آنکه روانیست که چیزی قائم بذات (که جسم باشد) نه از چیزی موجود شود ، که عقل مر این سخن را نپذیرد (۳) "

و نیز :

" پدید آمدن ابیایع از چیزی بوده است و آن چیز قدیم بوده است و آن هیولی بوده است ، پس هیولی قدیم است و همیشه بوده است . . . با ذکر آنکه عالم برخیز هیولی همچنانکه بوده است گشاده شود و گشاده بماند (۴) "

از این نقل قولها کاملاً روشن میشود که رازی به ابدی بودن ماده و محال بودن خلق از عدم (Ex nihilo) یا اصطلاح فلسفی "ابداً" معتقد بوده. ناصر خسرو آنکه رازی را به صفت "زیرک و هیداری" میستاید ولی تمام اقوال را "اعتقاد فاسد" و "پیشادی سست و ناستوار" و "قاعده ای ضعیف" میخواند. ناصر بویژه از نظر رازی نسبت بمحال بودن ابدان ناراضی است و بر آنست که وی قول استاد خود حکیم ایران شهری را که سخنان نیکو و وصاحتی لهیه بود به عباراتی زشت بازگفته است تا "متابعان او از بی دینان و دزدان عالم همی پندارند که از دانشمندی عظمی استخراج کرده است (۵) "

قول ایران شهری چیست که ناصر آنرا میستاید. ناصر در این باره توضیح میدهد :

" و از قولهای نیکو که حکیم ایران شهری اندر قدیمی هیولی و مکان گفته است و محمد زکریای رازی آنرا زشت کرده است آنست که ایران شهری گفته است : ایزد تعالی همیشه صانع بود و وقتی نبود که مرا را صانع نبود تا از حال بی صنعی بجان صنع آید و جان بگردد. چون واجب است که همیشه صانع بود ، واجب آمد که آنچه صنع او ، بر او پدید آید قدیم باشد و صنع او بر هیولی پدید آید. پس هیولی قدیم است و هیولی دلیل قدرت ظاهری خدای است و چون مر هیولی را از مکان چاره نیست و هیولی قدیم است واجب آید که مکان قدیم باشد " (۶)

در واقع ایران شهری با این استدلال سازندگان مسئله ربط قدیم (خداوند) به حادث (جهان مادی) را - کوشیده است بنحوی که هم مذهب را ضعیف کند و هم فلسفه حل کند و اعتراضد هریان درباره وجود خداوند که در

(۱) - نگارنده برای معرفی افکار فلسفی ماتریالیستی رازی در جهان در سال ۱۹۵۸ مقاله ای در شماره پنجم "مجله فلسفی" نشریه انستیتوی فلسفه آکادمی علوم اتحاد شوروی نشر داده ام. هدف این مقاله اثبات این نکته بود که در قرون وسطای شرف بویژه ایران جریانات قوی ماتریالیستی پدید شده و از این جهت با غرب که در دوران تکلیف کامل تحت سلطه تئولوژی واید "الیزم" بود است تفاوت هایی دارد.

(۲) - زاد المسافرین صفحه ۷۵ (۳) همان کتاب صفحه ۷۴

(۴) - همان کتاب صفحه ۷۶ - ۷۷ (۵) - " " " " ۱۰۳

(۶) - " " " " ۱۰۲ - ۱۰۳

همین مقاله بدان اشاره رفته است پاسخ گوید . ایرانشهری قدّم هیولی را با قدّم خلقت هیولی ثابت میکند و بدینسان از زیر بار اعتراض کسانی که ابداع را محال میسرند درمیآید . ایرانشهری در آنجا که اعتقاد به ابدی و قدّم بودن هیولی (ماده) دارد ماتریالیست است ولی در آنجا که وجود هیولی را بوجود خالق و صانع مربوط میکند ، به وجهت به قدّم مبداء غیرمادی بهمدادی (ولو این تقدّم زمانی نباشد و وجودی باشد) معتقد است . ولی در سخن رازی این تأییدی نیست و صرفاً ابداع و خلقت را محال میسرند . ناصر خسرو که بواسطه مزاج فلسفی خویش تأثریه قدّم بودن هیولی مخالفتی نداشت و از آنسو وجهت تمایل شد بد مذّهبی نمیخواست خلق و ابداع را منکر گردد ، گریزگاه منطقی ایرانشهری را سخت می پسندد و آنرا " قول وسخن نیکو و معنی لطیف " مینامد ولی به رازی که در ماتریالیسم خود پیگیر است می تازد و مینویسد :

" و ز سترگدن پسر زکریا آن قول را بد آنست که گفت : چون اندر عالم چیزی پدید
همی نیاید مگر از چیزی ، این جان دلیل است بر آنکه ابداع محال است و ممکن
که خدای چیزی پدید تواند آوردن نه از چیزی . چون ابداع محال است واجب
آید که هیولی قدّم باشد و چون مرهیولی را که قدّم است از مکان چاره نیست پس
مکان قدّم است . (۱) "

پس رازی بقدّم بودن هیولی از آن باب معتقد نیست که صانع همیشه بر او " پدید آید " بود بلکه از آنجهت که
اصولاً ابداع و خلق از قدّم محال است و چون ماد نمیتواند مخلوق و حادث باشد پس قدّم و ابدی است (۲) .
اعتقاد بقدّم هیولی از اعتقادات اساسی ماتریالیستی رازی و کلیه کسانی است که در دوران وی گرایش به فلسفه
باصطلاح یونانی داشته اند . با آنکه مفهوم فلسفه و فیلسوف در آن ایام بهشایع وولاتی واحد و سبب همی احزاب خلقی
میشد ولی در واقع چنین نبود و ما بین فلسفه آن ایام از تمیز کمندی و غارابی و این سینا و این افقید و این رشد
و غیره و غیره تفاوتهای اساسی وجود دارد .

سمحران معد فلسفه یونان یعنی خدا مشی افکار و این (اید هالیزم) و خدا مشی ذیعترا (ماتریالیسم)
و خط مشی میتا پینی ارستو (ماتریالیسم تا پیگر) در وجود فلسفه ماتریالیست میتوان در این میان شش این میتا
رابه ابرعه یک مشاء و ارستویش (البته باین سلسله مختصات و تفاوتها) و راز را نمایند خدا مشی ماتریالیستی
ذیعتراطیس (البته آنهم باین سلسله مختصات و تفاوتها) دانست .
طیرغم این تفاوتها اعتقاد به قدّم هیولی در نزد فلاسفه آن ایام تقریباً اعتقاد عام بوده است . فریدریس
انگلس متذکر میشود که :

" مسئله نسبت فکر به هستی و اینکه کدام مقدمند : روح یا طبیعت (یعنی مسئله ا
که در رسکولاستیک قرون وسطی نقد بزرگی یافته است) طیرغم کلیسا شکل مادی
بخود گرفت یعنی : آیا جهان را خدا آفریده است یا ابداع الهیه همیشه وجود
داشته است (۳) "

(۱) - زاد المسافرین صفحه ۱۰۳

(۲) - لوکرسوس کار از فلاسفه مادی و از پیروان اپیکور درم تلموه فلسفی معروف خود موسوم به " در طبیعت
اشیا " De rerum natura " مستلحاحال بودن ابداع را که رازی بدان اعتقاد داشته نیمه خود چنین تشریح
میکند :
اگر در واقع از " هین " اشیا ظاهر میشد
انواع موجودات بدون بذرها و نطفه ها پدید می آمدند
مسلماً از دریا - انسانها ، و از خشکی
ماهیان فلس دارو پرندگان ، و از آسمان فرود میافتادند
چاره پایان و انواع دادن .

(۳) - مارکس و انگلس ، آثار منتخب بزبان روسی جلد دوم صفحه ۳۵۰

این تذکار مهم انگلس در مورد سکولاستیک اروپائی کاملاً در ایران صادقی است زیرا مسئله قدم هیولی در - سکولاستیک مانیز باشد تمام مطرح بوده است و غزالی در کتاب خود "تهافت الفلاسفه" همین مسئله اعتقاد به قدم هیولی را یکی از دلائل و مظاهر شرک و کفر فلاسفه میدانند (۱) • لذا با اطمینان تمام میتوان کلیه طرفداران قدم - هیولی از رازی گرفته تا ابن سینا را در جهت گرایش ماتریالیستی قرارداد ادولی مسلم است که در این زمینه رازی پیگیری بیشتری نشان داده است •

آتمیستیک رازی • ناصر مهر هیولی که رازی آنرا قدیم میدانند و به چهار قدیم دیگر (جمع پنج قدیم) معتقد است و ناصر خسرو در این باره چنین مینویسد :

"محمد زکریا پنج قدیم ثابت کرده است : یکی هیولی ، دیکر زمان ، سه دیکر مکان چهارم نفس ، پنجم باری سبحانه و تعالی " (۲) •

قدیم بودن زمان و مکان که از صفات لایتناهی اند پس از قبول قدیم بودن ماده (هیولی) حکمی است اقرارناپذیر • اما نفس کلی را رازی وسیله اثبات وجود هیولی قرار میدهد • قدم هیولی و زمان و مکان معاد برای مبداء الهی و وظیفه و علی باقی نمیگذارد زیرا سلب وظیفه خلقت از خالق در حکم نفی آنست • رازی بنابر قول زاد المسافرین جهان را مرکب از اجزاء لایتجزی میدانست که "فراژ آمدن" (انقباض) و "گشاده شدن" (انبساط) آن اجزاء لایتجزی موجب بروز تنوع کیفیت است در جهان است یعنی تنوع کیفی ناشی از تنوع در کیفیت است • ناصر خسرو اعتقاد رازی بوجود "حزومه های هیولی" (یا "اتم" با اصطلاح دمکریست) اشاره کرده و از قول رازی مینویسد :

"هیولی مطلق جز" هابوده است لایتجزی (۳) •

و سپس مینویسد :

"از این جز" هات هیولی آنچکه نخست فراژ آمده و از او جوهر زمین آمده است و آنچه از او گشاده شده جوهر هوا آمده است و آنچه از جوهره واگشاده شده رانده است جوهر آتش است و از جوهر هوا آنچه فراژتر گردد آب شود (۴) •

آنگاه مینویسد :

"ترکیب حرم فلك" هم از آن جزو صفات هیولی است ولیکن آن ترکیب بخلاف اینست ترکیب است •

ناصر مینویسد "از این جمله که یاد کردیم مخزن سخن محمد زکریای رازی است اندر هیولی" و در واقع در همین جماعت شعری آتمیستیک رازی خلاصه میشود • آتمیستیک رازی در کنار شعری "قدم هیولی" متخذه تفکر ماده رازی تکمیل میکند • برای آنکه تمام آتمیستیک رازی از جهت تاریخی روشن شود طرح برخی مسائل ضروری است • از آنجاکه رازی بنابر اقراش مختلف از فلسفه هندی خبر داشته و از آن متأثر بوده است (۵) میتوان دریافت فرض کرد که نظریه آتمیستیک رازی از این قبیل افکار فلسفه هندی متأثر باشد زیرا در واقع مکتب "نیایا و ایشه شیکا" هندی به وجود آمده (پارامانو"ها) معتقد بود • ولی آتمیستیک رازی از آنجا نیامده است زیرا این مکتب هندی عقیده داشت که تنوع عالم نتیجه تنوع کیفیت است نه استیلا و حال آنکه اتمیای رازی دارای کیفیت و بی بیعت واحدند •

(۱) - غزالی بر آنست که در مسائل سنگانه قدم هیولی و طالع نبودن خداوند بر جزئیات و انکار معاد جسمانی کفر قلا ظاهر میشود •

(۲) - زاد المسافرین صفحه ۷۳ (۳) - همان کتاب صفحه ۷۳ (۴) - همان کتاب صفحه ۷۳

(۵) - در پیش از تأثیر مکتب سنییه درد هریان سخن گفتیم • در آن ایام که رازی میزیست فرهنگ هندی در کشورها خلافت عرب تأثیری کمتر از فرهنگ یونانی نداشت • ارتباط شعری هند و ایران بسیار کهن بود و ویژه درد هریان ساسانیان ، هند تقریباً بهترین منبع فیض علمی برای ایرانیان بود و طب و ریاضی و نجوم و فلسفه و عرفان هندی در ایران رخنه داشت • نه فقط رازی بلکه یکی از هواداران وی دانشمند بقری معروف ایران ابوریحان - بیرونی نیز توجه زیاد به فرهنگ هندی داشت تا آنکه سرانجام آنرا عمیقاً آموخت و یکی از عالی ترین و دقیق ترین بررسی ها قرون وسطا را در باره هند بنام "مالله من من مقوله مقبوله اومر وله" منتشر ساخت •

اما ذی‌عقرا ایس (دمکریست) فیلسوف مادی معروف یونان قدیم (قرن پنجم قبل از میلاد) بر آن بود که جهان از اتم و خلا تشکیل شده است و صفات همه اتمها داشتن بعد ، چگالی ، قسمت‌ناپذیری ، شکل و حرکت است و ترکیب اتمها و فرسردگی یا گشادگی آنهاست که اشیا مختلف تشکیل میشوند . مابین اتمیستیک و دمکریست و لوکیپان رازی شباهت بسیاری است و احتمال قوی می‌رود که اعتقاد رازی به اجزاء لایتجزای هیولی از نظریات دمکریست است .

و اما این داستان اعتقاد به اجزاء لایتجزا در فلسفه سکولاستیک ماد استان بخرنج و شگرفی است که برای مزید فایده ذکر آن بیفایده نیست : علاوه بر رازی ، معتزله هم که از مذهب متکلمین هستند طبرغم فلاسفه مشاء ایرانی مانند فارابی و ابن‌سینا (که به پیروی از ارسطو نظریه اتمیستیک و دمکریست را رد میکردند) معتقد به وجود جز لایتجزی هستند ، البته اعتقاد به وجود جز لایتجزا که یکی از مبانی ماتریالیسم دمکریست است از طرف متکلمین معتزله عجیب و غریب و نوعی آنکارو و وصله ناجور است ولی علت آنرا بهرزه موسی بن میمون یهودی (که اروپائیان او را می‌خوانید می‌نامند) در کتاب خود موسوم به " هدایه العطلین " بخصی بیان کرده و ما با استفاده از توضیحات موسی بن میمون و توضیحات اضافی در مورد سابق الذکر (که او نیز بهرزه و از توضیحات موسی بن میمون استفاده کرده) مطلب را توضیح میدهم : نیز معتزله معتقد بودند که فقط ماده منفصل است و از اجزاء لایتجزی و خلا تشکیل شده بلکه زمان و مکان منفصلند . خود حرکت نیز امری انحصالی و مرکب از نقاطی است که در میان آنها سکون است . هر چه سکون بیشتر حرکت بطی تر و هر چه سکون کمتر حرکت سریعتر . معتزله از نظریه وجود اجزاء لایتجزا برای اثبات حدوث عالم استفاده میکرد و اند . از لحاظ معتزله چون جهان اجزاء منفصل است و این اجزاء منفصل اعراض گذرا هستند نه جواهر ثابت ، لذا جهان محتاج به خالق است و این خالق جهان را از لحاظ آفرینش پی در پی می‌آورد .

پای می‌آورد .
نظام معتزلی کمبیش از همه از نظریه وجود اجزاء لایتجزی دفاع نمود حملات شدید مشائیون ما قرار گرفت . فلاسفه پیرو ارسطو جز لایتجزی را به پیروی از استاد رد میکرد و اند زیرمعتزله چون ارسطو را شیخ الفلاسفه می‌شمردند اند و فلسفه را دشمن دین میدانستند اند لذا با این نظریه ارسطو در مسئله رد جز لایتجزی دشمنی میکرد و اند . پس لازم می‌آمد که پیروان ارسطو با نظام معتزلی و دیگر معتزله به تیرد برخیزند . معتزله بر آن بودند که عقیده ارسطو مبتنی است بر قد هیولی و نفی خلقت و قبول کون و فساد و این عقاید او ناشی از آنکار جز لایتجزی و اعتقاد به عناصر اربعه است بنا بر اینست لال خلقت گذاشتند و میکوشیدند تا حدوث ماده و وجوب خلقت را از طریق اعتقاد به جز لایتجزی اثبات نمایند . متنازانی صاحب کتاب " عقاید نسفیه " درباره اعتقاد متکلمین با اجزاء لایتجزی (یا جواهر فرد) مینویسد " اگر بپرسند آیا این بحث سودی دارد در پاسخ باید گفت آری زیرا با قبول جواهر بسیط یا فرد از مبهمات فراوانی که در نزد فلاسفه وجود دارد جلوگیری میشود مانند نظریه وجود هیولی اولی و صورتی که منجر به قبول ابدیت عالم و نفی معاد جسمانی و ابدیت حرکت افلاک است " (محقق متنازانی ، عقاید نسفیه - صفحه ۵۲) .

دموثر بر آنست که این نظریه اتمیستیک معتزله بیشتر از تئوری " هومومریس " Homeomeris " انکشاف (آناساکس) فیلسوف مادی ناپلگیک یونان (۵۰۰ - ۴۲۸ ق م) ناشی شده است نه از اتمیستیک و دمکریست . هومومریس یعنی پدر اشیا و آناساکس را واحد ماد میدانست و آنها را قابل تجزیه با اجزاء کوچکتری می‌شمرد . این اجزاء بی‌سیله عقل کل (نوس νοῦς) بحرکت در می‌آیند . بعید بنظر میرسد که منظریات معتزله از اندیشه انکشاف ناشی شده باشد . معلوم نیست دموثر این حدس خود را بر چه دلائلی مبتنی میسازد (۱) .

آنچه مسلم است بین اتمیستیک رازی که به اتمیستیک دمکریست شباهت تام دارد و اتمیستیک معتزله تفاوت اساسی از جهت محتوی است : یکی مبنای مادی و دیگری مبنای تاله است . بمسئله تفاوت اتمیستیک رازی و متکلمین معتزله کلیه کسانی که در این امر تعمق کرده اند (و از آن جمله س پی نس S. P. Nès) در اثر خود موسوم به " تحقیقی درباره آموزش اتم در اسلام Beitrag zur islamischen Atomlehre برلین - ۱۹۳۱) توجه داشته اند . ماد ام گواشن مترجم فرانسوی کتاب " الاشارات والتنبیهات " بوعلی سینا در حواشی ترجمه مذکور می‌شود که پس از تحقیقاتی که تا سال ۱۹۰۹ در اطراف اتمیستیک متکلمین شده است روشن گردید که یک آموز

(۱) - رجوع کنید به ج . دموثر ، تاریخ فلسفه در اسلام ، ترجمه انگلیسی ، لندن ۱۹۳۳ در بحث معتزله عنوان " کلام یا سیستم

دیگرنیزکه اینمخ‌صن با آموزش متکلمین تفاوت دارد در زمینه اعتقاد بوجود آتم در فلسفه اسلامی وجود داشت و آنهم آموزش زکریای رازی استواین آموزش از بسیاری جهات با آموزش آتمین ذی‌مقراطیس خویشاوندی دارد • گواشن تصحیح میکند که در اندیشه رازی ماده قبل از خلقت و در حالت اولیه خود از انتمهای جد اگانه تشکیل میشد و این انتمهای جد داشته اند (۱)

در زاد المسافین ناصر خسرو صحتی نیز در باره نظریه رازی راجع به لذت و الم وجود دارد که برای احتراز از اطاله بیشتر کلام از آن انصراف میجوئیم و صبرخی نتیجه‌گیریهایی در باره گرایشهای مادی در اندیشه ایرانی می‌پردازیم •

چند نتیجه‌گیری مهم

ماد را این مقاله چند مکتب مادی یعنی طابعی ، دهری و مکتب اصحاب هیولی را (که میتواند همگی اسامی یک جریان نیز باشد) طبق روایات یک سند تاریخی مشخص یعنی زاد المسافین ناصر خسرو مطالعه کردیم • توجه‌باین بررسی هاتوجه بواقعیات تعدیده دیگراین نتیجه مهملد ستمیاید که در تفکر فلسفی کشورمان نیز در مادیات و اید الیزم محتوی اساسی را تشکیل میدهد •

حریانات ضد مادیالیستی در کشور ما را بطور خلاصه میتوان از این قرار داشت :

۱ - پیش از اسلام • جناح مادی زروانیان (زیرا با احتمال قوی همزمانیها مادی نبود) اند) یعنی همان جناحی که در " شکندگمانی و پچار " گزارش گمان شکن (بکفر و الحاد آنها و باورشان به ایدیت ماد مفساد روح بایدن و نادرستی مذاهب اشاره شده است و مادی ریش - " دهریان کیانند " از آن سخن راندیم •

۲ - پس از اسلام • دهریه ، طابعیه ، اصحاب هیولی و مادیان آن بخشی از زنداقه که به ایدیت ماد مفساد روح بایدن یا آورد داشته اند و نیز فلاسفه مشاء از قبیل فارابی ، ابن سینا ، بهمنیار و غیره که به ایدیت مادی معتقد بوده اند و سواخیز جسمانی را منکر شده اند و همچنین بخشی از عرفا از جهت اعتقاد به وحدت وجود و مستحیل کردن ذات خداوند در پیکره طابعیت •

ماد را این اصحاب هیولی (از قبیل رازی را) از گروه فلاسفه (مانند فارابی و ابن سینا) جدا کرده ایم زیرا فلاسفه ما بخاطر عدم پیرو مشاء ارستو (البته با آمیزه فراوانی از فلسفه افلاطون و پلوتین) بوده اند و اولی را که مباحثات قوی منشی دگریت را همراه با ستن ایرانی مادیگری دنبال میکرد از گروه آنها خارج است • نویسنده کتاب طبقات الامم قاضی صاعد اندلسی بدین نکته توجه دارد اندک همینوست :

" جماعتی از متاخران کتبی بر مذاهب فیثاغورث و پیروان او نگاه داشته و در آنها فلسفه طابعیه قدیم را تأیید کرده اند و از کسانی که در این باب تالیفی دارد ابوکر محمد بن زکریای رازی است که از ارسطاطالینس شدیدا منحرف بود و او را بسبب جد اشدن از غالب آرا معلم خود افلاطون و دیگر فلاسفه مقدم بر او نمیکرد و - مینداشت که او فلسفه را تباه کرده و بسیاری از اصول آنرا تغیسیر داده " (۲)

در اینجا نکته جالب تصریح قاضی صاعد اندلسی است به پیروی رازی از " فلسفه طابعیه قدیم یونان " که بطور کلی فلسفه ای مادی بود • ابو ریحان بیرونی نیز در کتاب فهرست کتب زکریای رازی بر آنست که وی تحت تاثیر تعلیم مانیه بوده است • بهر صورت این اشارات بماحق میدهد رازی را از گروه فلاسفه مشاء آن دوران خارج - سازیم بدو آنکه دخیل باشیم او را از گروه فلاسفه زمان که در آن پیشوای جریان مادی است خارج نمائیم • البته در غالب جبر بانات مذکور فوق ما با مادیالیزم پیگیر رورونیستیم ولی اعتقاد به وجود عینی و مستقل

(۱) - روح‌نیکد به ترجمه "الاشارات والتنبیهات" "Livre des directives et remarques" پاریس ۱۹۵۱ حاشیه صفحات ۲۴۸ - ۲۴۹ - (گواشن در قول خود مستند است به سخنان کراتوس وینس در مقاله (الرازی) در اثره المعارف اسلامی جلد اول صفحه ۱۲۱۴)

(۲) - طبقات الامم چاپ بیر و تنص ۲۳ - نقل از کتاب تاریخ ادبیات ایران جلد اول (درج)

ماده بی انتها میکران در زمان و مکان و مستکردن مادی خلقت عالم بدون شك مضمون ماتریالیستی جدی باین جریان می بخشد . در میان این عده صاحب هیول و ویژه زکریای رازی از همه ماتریالیزم پیگیرند و بیشترند زیرا فقط اعتقاد بهقد ماده بلکه انکار ابداع و انکار بقا روح و اعتقاد بساختمان تمیک ماده نیز فلسفه رازی را یکی از عمیق ترین فلسفه های مادی عصر بدین می سازد (۱)

مادرجریان این بررسی کوشیدیم تا منابع فکری جریانات فلسفی متفکرین ماد یا غیرمادی را در ایران خوا نزد اسلاف ایرانی این متفکرین و خواه غیرایرانی نشان دهیم و توارث افکار یا (Filiation) آنرا روشن کنیم به پیروی از سخن خردمندانه انگلس گفت :

" فلسفه هر دهرانی مصالح فکری معینی را به مثابه محض و مقدمه در اختیار دارد و آن مصالح فکری را اسلاف آن فلسفه پدید آورده اند (۲) "

مطالعه جریان توارث فکری تاثیر عظیم یونان و هند را در تفکر فلسفی ایران نشان میدهد و نیز واضح میگردد که جریانات فکری پس از اسلام ریشه های صبی در جریان فکری پیش از اسلام (مزدیسنا، مانیکری، مزدکی گری، - زروانیگری، مہرپرستی و غیره) دارد .

اما تصور اینکه این جریانات تنها فرزند ان افکار پیشینند تصور غلطی است . فکر مادی مرد بحث در ایران در زمینه اعتدال اقتصادی و فرهنگی واجتماعی جامعه قنود ال در قرنهای چهارم و پنجم حتی تا حدودی ششم هجری در کشورهای خاور میانه و نزدیک پدید شده است . دوتن از دانشمندان شوروی یعنی دانشمند معروف گرجی آکادمیک نوسویدزه (Нуссудзев) و دانشمند ارمنی دکتر فلسفه جالیان (Чалоян) که متفکرین مردم خاور زمین را در تاریخ رشته تفکر فلسفی مورد مطالعات جالب قرار داده اند بوجود یکنوع " رنسانس شرق " معتقد بعقیده آنها در اثر ایلخارهای مغول هر روز جنگ صلیبی سیر این رنسانس خاوری متوقف شده است . عقیم ماندن رنسانس شرق علاوه بر این ظل خارجی دارای یک طغتم مهم داخلی بود و آن اینکه بورژوازی نتوانست بهمنتهج لازم بر و مہ نیروی تعیین کننده اجتماعی و اقتصادی بدل شود .

خواه عصری که رازی، فارابی، ابن سینا و ماثالم در آن میزیسته اند عصر " رنسانس شرق " بنامیم خواه بدون شك این عصر از پرمعنا ترین اعصار حیات مدنی جامعه ایرانی است . کافی است در این باره قشاور معتبر یعد ه از بزرگترین شرق شناسان شوروی - مولفین کتاب مفید تاریخ ایران تا قرن هجدهم یعنی آکادمیسین سترووه ، آکادمیسین اربلی ، پرفسور یگولوسکیا ، پرفسور پتروشوسکی و غیره را ذکر کنیم :

" نقش فرهنگ ایران که در عهد حقیق ممتاز است در قرون وسطی فوق العاده عظیم است . در دوران قنود الیزم فرهنگ ایرانیان و زبان ادبی پارسی امیتسی

(۱) - رازی در عین حال منکر نبوت بود و رساله او " حید العتینین " (یا مخاریق الانبیاء) و " اثباتات " (یا " نقض الادیان ") موجب تکفیر او شده است . در تاریخ الحکماء ابن القطاسی (چاپ لیپزیک - سال ۱۹۰۳ صفحه ۲۷۱) این عبارت خشم آمیز درباره رازی ماتریالیست نوشته شده :

" انه توکل فی العلم اللہی و ما فهم غرضه الا قصی ، فاضرب لذلک رایہ و تقلد آراہ سخیفه و انتحل مذاهب خبیثه و ذم اقوامالم فہم عہم و لا ہدی بسبیلہم " یعنی او در انشالیهیات غوررسی کرد ولی بغرض نہائی آن پی نبرد لذرا را اثر در این زمین مشور شد و عقاید سستی را تقلید کرد و مذاهب پلیدی را اقتباس نمود و کسانی را که تفہیم بد گفت ہر امانہا بد ایت نشد .

اکنون کہ از شناساوشی ہر رازی سخن بمان آمدہ بیفاید نیست کہ چند بیت فصیح از شاعر گرانمایہ معاصر شادروان ادیب الممالک قراہانی (سید صادق امیری) در رشتای رازی ذکر کنیم تا معلوم شود کہ در ادبیات ما قدر شناسان و ستایشگران رازی نیز بودہ اند .

محمد ذکریا طبیب رازی را
کہ فیلسوف عدم بود و استاد عرب
حساب و هندسہ ، موسیقی و فنون ادب
کہ جملہ گوشیدندی و جواوگشادی لب
روانہ بد ، جو زمرد رس شافتی بمطلسب
کہ شد زہیت او لرز بر مفاصل تب

(۲) - انگلس، نامه به شیدت ، ۲۷ اکتبر ۱۸۹۰

داشته اند که از فرهنگ کلاسیک ایران و زبان یونانی در عهد هیتی کمتر نبوده است (۱) * .

اشاره مولفین در انشمن کتاب مورد بحث به همین دوران از قرون وسطا است که پرفسور چالویان آنرا رنسانس شرق نامیده است .

برای آنکه معلوم شود مشائیون ایران ، دهریون ، اصحاب هیولی در چه دوران میزیستند کافیست برخی واقعیات را متذکر شویم .

پس از ضعف خلافت عرب و استقرار سلسله های اولیه ایرانی مانند طاعریان ، سامانیان ، مامونیان ، آل زیار و آل بویه در نواحی شرقی و شمالی و مرکزی فلات ایران فعالیت اجتماعی و فرهنگی ایرانیان اوجی تمام یافت . در این ایام این نواحی دارای شهرها و انبوهی مانند بخارا ، نیشابور ، گرگانج ، ری ، اصفهان و غیره بود که جغرافیون و سیاحان عصر مانند ابن حوقل ، مقدسی ، اصطخری ، ابن خردادبه ، نرشخی ، ابن بطوطه و غیره ترویج دادند و آنها را درازمن مختلف میستایند . جامعه فتودالی که دارای امیزه غلیظی از پند و داری نیز بود ، پس از آزاد شدن از قیود و مقررات نظام اجتماعی دوران ساسانی و پس از ترمیم جراحات عین حمله عرب جهانی گرفت و کشاورزی و صنعت و بازرگانی داخلی و خارجی به رونق پیسابقه رسید . بر اساس این رونق اقتصادی کار علم و فن و فلسفه رونق گرفته و طعنا و فلاسفه برجسته های مانند زکریا رازی ، ابوریحان بیرونی ، ابن نصر فارابی ، ابوطی ابن سینا ، ابو حامد غزالی ، ابوسلیمان منطق سیستانی ، ابوحنان توحیدی ، شهاب الدین سهروردی ، ابن مسکویه و ادباء و شعرا پس نظیری مانند رودکی ، فردوسی ، فرخی ، ناصر خسرو ، بلعمی پیسقی ، عنصرالمعالی ، نظامی عروضی و غیره پیساید شده اند .

این دوران از فتودالیزم ایران از جهت اقتصاد و اجتماعی دارای مختصات ویژه خود (کثرت مزبکی شهرها بسط وسیع روابط کالائی ، توسعه بازرگانی ، رشد مانیفکاتورها و وجود کورپوراسیون های ساد موئیره) است . لذا بعید نیست که برخلاف قرون وسطای باختر که از جهت اید و تئولویک تسلط قاهرانه اید هالیزم حکمران بود ، در اینجا آزاد اندیشی تا حد جریانات کمابیش پیگیر مادی پاپیای اید هالیزم و مذهب گام بردارد . این ویژگی مادی و معنوی فتودالیزم در دوران اعتلا خود پس از اسلام ، آنرا از فتودالیزم قرون وسطا باختر - یعنی دوران اولیه فتودالیزم اروپائی بشکل صریحی ممتاز میسازد .

مسئله در این دوران از فتودالیزم ، در این دوران " رنسانس شرق " بزرگترین چهره ها رازی ، بیرونی و ابن سینا هستند که تمام مختصات مثبت دوران را منعکس میگردانند ، بویژه رازی و بیرونی که در زمینه خلافت فکری و علمی به اوجی شکفت انگیز رسیده اند . -

۱۴ آبانماه ۱۳۴۰

ط ۰۱

متن آخرین دفاع
رفیق شهید خسرو روزبه

عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران منتشر شد

گرامنبهاترین ارثیه ای که رفیق شهید خسرو روزبه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و قهرمان ملی کشور ما از خود باقی گذاشته همانا آن سخنان آتشین و پسرشوری است که وی در آستانه مرگ بدفاع از حزب خود و مردم ستدیده میهن خویش، در دوران مخوف اختناق و ترور، در دادگاه در بسته و فرمایشی نظامی ادا کرده است. کمیته مرکزی حزب توده ایران این اسناد پراج را در اختیار همه رفقای حزبی، همه مردم ایران و سراسر جهان قرار داده است. این اسناد بهتراز هر توصیف دیگری میتواند قدرت روحی مردی را که در برابر خطر حتمی مرگ از تابناکترین آرمانهای انسانی باهیجانی عالی مدافعه میکند نشان دهد. این اسناد بیشک در پرورش والاترین صفات قهرمانی و جانبازی درهم میهنان ما تأثیری زرف خواهد داشت و نقش خود را از جهت برانگیختن بهترین شورهای انسان دوستی و میهن پرستی ایفا خواهد نمود.

آخرین دفاع رفیق روزبه را بدست آورید،
بخوانید و خوانندگان آنرا بدیگران توصیه کنید!

برفقای حزبی وههه خوانندگان مجله «د نیا»

مجله د نیا از فقای حزبی وههه خوانندگان ود وستد اران خود خواهشمند
است نظریات و انتقادات خود راد رباره مندرجات مجله و پیشنهاد های خود را
برای بهبود کار آن ارسال دارند. ما از فقای حزبی ود وستد اران مجله چشم
داریم که با ارسال مقالات در مجله ما عملا شرکت جویند. از کسانی که خواستار
تهیه مقاله برای مجله ما هستند متعنی هستیم مقررات زیرین راد نظر گیرند:
(۱) موضوع مقاله راد رچارچوب وظایف مجله که در سرمقاله شماره اول
(سال اول) چاپ شده است در نظر گیرند.

(۲) موضوع را همراه طرحی از نکات عمده مقاله برای بررسی و تصویب هیئت
تحریریه ارسال دارند تا پس از تصویب و اظهار نظر هیئت تحریریه مقاله مورد نظر
را تهیه نمایند.

بدیهی است هیئت تحریریه مقالات را موافق خط مشی مجله در صورت
لزوم حك و اصلاح خواهد کرد.

هیئت تحریریه مجله د نیا